

هفت قلم، فرہنگ رفعت (جلد 6)

قبول محمد

قادر در بیان بیگانگی از قدر بر روزگار و اربابین بین می می بینش بین می بین می بین

لوحش آمد شگرف کتابت در لغات یا منبع همگانه دریا است بر بخش ششم حیات که در صدق الفاظ ایدرت
سعدکان جوهر زوای معانی پنهانست و منبع پروانی عمارتش موج موج با هر گران ضلالت بان قابل عنوان



در لغات و مصطلحات استعمال بر این
مقبول از مطبوعه مطبع سلفی کربلا

از موج طبع نسیان بار عواصم محیط تحقیق شام بجایزه دقیق ظفرم زخار علم و فضل بجزیر نا پیداکتار
نورنگ و عقل و قیامه النصر و تیر الدهر عالم عیال فاضل عیال و تیر علمت که بر روی قبول مجر دوم بر این

در مطبوعه مطبع سلفی کربلا



بسم الله الرحمن الرحيم

محبت بیرون از قیاس همان آخری را سزاوارست که کتب
 گرامی انسان را با لغات مختلفه است که تنوعاً فرمود
 باین خصیلت بر سایر مکانات و تمامی کلمات سوز و جفا
 و ستازی بشیبه و غیره مطلق را که انا افعی العرب
 نشان خود فرموده سایر رسولان و پیغمبران برگزیده
 و علی مرتضی که این کتب مولانا فعلی مولانا در شان فرموده
 نایب و وحی او که نایب صلوات الله علیه و علی بن محمد
 و ایزد سدید الخائب علی کل خائب علی بن ابی طالب
 و آن اجمین بعد از علی و جاب که بر او بلسا با نعمت
 میباید و حقیقت شیر خدا نایب میگردم و کمال
 و آن کس که در امر غیر لغت و ادب با نوبت و در کمال
 شناسان بی سوز و رنگ و در سان تیک آستیک
 و شعر اے با نام و رنگ و قشبان نامخ نقش از رنگ
 و معلمان بی کین و جنگ و فطراسه کوه سنگ
 میگردد اند که چون جمله غم از کتاب فرزند رنگ رفعت که
 سسی به قدرت قلزم است قریب شد و تباریح و درم جوی
 سنی کفر و درود و وحی جری در و تختاه مبارک است

که دو تخته نفاست پیرا و نکشا و طرح بخش و دلار هم
 انسان بر روزه زمین نشان نمیدرند از نظر استادگان
 پیشگاه جناب گردون حساب در عنوان بواب کتاب
 آسمان لسانت و شمسیت قطب فلک نزلت و شوکت
 سوز و خسران و دیوان سخاوت سر حلقه سبز و از زبان
 میدان تور شجاعت قافلہ سالار اودی سرودت و قوت
 گل سر سبد لسان لغت و عدالت مصنف مستور
 فصاحت مولانا کتاب بلاغت شیر پیشه و ناوری
 رستم سحر که بهادری قوت بخش باز و سه طاقت طاقت
 دو پنجه قوت چرخ منقل فقل و کمال شرح مجلس
 جام و ایال نور مدینه دولت و بختیاری که در روز
 عظمت و کمال کاره از یک آرا سه سلاطین صد شصت
 بارگاه امارت و بیایه نسو نم و فراست آند رنگارنگ
 ریاست و کیاست نمرست و در ترقش زواری از رنگ
 پیرایه مالک و لیلی چهار و سانوی که در و زوایشان
 در هم در احوال آوارگان دول دریشان شمسوار عرو
 تمکنت نگیں خاتم مرتبت مقنن قوانین نیرنگی

قرست کتب تبرکی مولانا ابو الفظه معز الدین شاد وین
 غازی علی الدین حیدر پادشاه و علی المهدی پیر و احسان و
 انض علی العالمین جو دو و الفاسد و اندک سید فرمود
 مسوده جلد ششم از کتاب مذکور از شمس گاه و شمس
 اشتباه عنایت خبر و در زمان قضا تو امان بعد و در
 پوست که جلد و تیب نموده از نظر ما به دولت گذران
 حق تعالی فضل خود نماید که جلد ششم هم مرتب شد
 در ساعت سجد و زمان حمید از نظر جهان پرورد بگذرد
 و سینه خاطر که سفت قلزم پیش او یک قطره است آید
 قطعه از چار چند در مبادت چهار چیزه تا حیرت ساده
 به شمس را در پیرایه نوبت اهل حکمت و وقت زجاج
 چشمت سوز و دلبر و گوشت ز کهن و نرسید
 از کتب ششم از کتاب شمس و در کتب ششم
 که در نایب از پیرایه نوبت اهل حکمت و وقت زجاج
 و قضاة استخوانی باشد چهار بجز یک نرسید شمس است
 بر پشت او و پشت چشمه پرورد از ده جو و آن بر پشت
 پرورد و در و در وحی سید لغت بحر اول تا ششم

عقل خود را بجز مردم به انکار و ناساخت و خاصیت
 نگردانید
 نشست - بفتح اول و ضمین قرشت و ثنائة فوقانی
 زده یعنی خراب و ضایع و سست و خرم و در بزه
 آید و کسر نون یعنی خوش و نیک باشد
 فعل در آتش است - بفتح اول و ضمین جمله
 و لام ساکن و در آتش است معلوم یعنی بقرار
 است حاضر چون خوانند که گفته را بقیه اگر گویند
 بر فعل انشون خوانند و در آتش اندادند
 لغت - بفتح اول و فا و ثنائة فوقانی زده
 روغنی باشد که در ولایت شیروان پیدا میشود
 و آن سیاه و سفید هر دو میآید سیاه را سوز
 و سفید را در دوا یا لیکر بر نده گویند در آن ولایت
 زین است که چون آن را بکاوند و کینند لغت باشد
 عینکه آب روان گردد و سوب آن لفظ آمده
 فتح نون و سکون فا و طاء حلی
 نکاشت - کسر اول و کان با رسی با لغت
 کشیده و ضمین قرشت و ثنائة فوقانی زده ماضی
 و کاشتن است یعنی قرشت و لغت کورشت
 نگون لغت - کسر اول و ضم کان یا رسی بود
 رسیده و سکون نون و فتح لاء حلی و ضمین منقوطه
 و ثنائة فوقانی زده کنایه از آسمان است
 ندر و آب و شست - بفتح اول و ضم سکون
 دال ابعده و ضم اول جمله و سکون لاء قرشت
 و جزه با لغت کشیده و سکون موحده تهمانی و دال
 ابعده با لغت کشیده و ضمین قرشت و ثنائة فوقانی
 زده یعنی کرده و دوا کرد
 تک بر جگر داشت - بفتح اول و ضم و کان ساکن
 فتح موحده تهمانی و سکون راء قرشت و کسر
 ضم و فتح کان و سکون راء قرشت و دال که
 با لغت کشیده و ضمین منقوطه و ثنائة فوقانی زده ماضی
 تک بر جگر داشتن است یعنی نکت بر نکت و
 عذاب بر عذاب کشید

عقل خود را بجز مردم به انکار و ناساخت و خاصیت
 نگردانید
 نشست - بفتح اول و ضمین قرشت و ثنائة فوقانی
 زده یعنی خراب و ضایع و سست و خرم و در بزه
 آید و کسر نون یعنی خوش و نیک باشد
 فعل در آتش است - بفتح اول و ضمین جمله
 و لام ساکن و در آتش است معلوم یعنی بقرار
 است حاضر چون خوانند که گفته را بقیه اگر گویند
 بر فعل انشون خوانند و در آتش اندادند
 لغت - بفتح اول و فا و ثنائة فوقانی زده
 روغنی باشد که در ولایت شیروان پیدا میشود
 و آن سیاه و سفید هر دو میآید سیاه را سوز
 و سفید را در دوا یا لیکر بر نده گویند در آن ولایت
 زین است که چون آن را بکاوند و کینند لغت باشد
 عینکه آب روان گردد و سوب آن لفظ آمده
 فتح نون و سکون فا و طاء حلی
 نکاشت - کسر اول و کان با رسی با لغت
 کشیده و ضمین قرشت و ثنائة فوقانی زده ماضی
 و کاشتن است یعنی قرشت و لغت کورشت
 نگون لغت - کسر اول و ضم کان یا رسی بود
 رسیده و سکون نون و فتح لاء حلی و ضمین منقوطه
 و ثنائة فوقانی زده کنایه از آسمان است
 ندر و آب و شست - بفتح اول و ضم سکون
 دال ابعده و ضم اول جمله و سکون لاء قرشت
 و جزه با لغت کشیده و سکون موحده تهمانی و دال
 ابعده با لغت کشیده و ضمین قرشت و ثنائة فوقانی
 زده یعنی کرده و دوا کرد
 تک بر جگر داشت - بفتح اول و ضم و کان ساکن
 فتح موحده تهمانی و سکون راء قرشت و کسر
 ضم و فتح کان و سکون راء قرشت و دال که
 با لغت کشیده و ضمین منقوطه و ثنائة فوقانی زده ماضی
 تک بر جگر داشتن است یعنی نکت بر نکت و
 عذاب بر عذاب کشید

عقل خود را بجز مردم به انکار و ناساخت و خاصیت
 نگردانید
 نشست - بفتح اول و ضمین قرشت و ثنائة فوقانی
 زده یعنی خراب و ضایع و سست و خرم و در بزه
 آید و کسر نون یعنی خوش و نیک باشد
 فعل در آتش است - بفتح اول و ضمین جمله
 و لام ساکن و در آتش است معلوم یعنی بقرار
 است حاضر چون خوانند که گفته را بقیه اگر گویند
 بر فعل انشون خوانند و در آتش اندادند
 لغت - بفتح اول و فا و ثنائة فوقانی زده
 روغنی باشد که در ولایت شیروان پیدا میشود
 و آن سیاه و سفید هر دو میآید سیاه را سوز
 و سفید را در دوا یا لیکر بر نده گویند در آن ولایت
 زین است که چون آن را بکاوند و کینند لغت باشد
 عینکه آب روان گردد و سوب آن لفظ آمده
 فتح نون و سکون فا و طاء حلی
 نکاشت - کسر اول و کان با رسی با لغت
 کشیده و ضمین قرشت و ثنائة فوقانی زده ماضی
 و کاشتن است یعنی قرشت و لغت کورشت
 نگون لغت - کسر اول و ضم کان یا رسی بود
 رسیده و سکون نون و فتح لاء حلی و ضمین منقوطه
 و ثنائة فوقانی زده کنایه از آسمان است
 ندر و آب و شست - بفتح اول و ضم سکون
 دال ابعده و ضم اول جمله و سکون لاء قرشت
 و جزه با لغت کشیده و سکون موحده تهمانی و دال
 ابعده با لغت کشیده و ضمین قرشت و ثنائة فوقانی
 زده یعنی کرده و دوا کرد
 تک بر جگر داشت - بفتح اول و ضم و کان ساکن
 فتح موحده تهمانی و سکون راء قرشت و کسر
 ضم و فتح کان و سکون راء قرشت و دال که
 با لغت کشیده و ضمین منقوطه و ثنائة فوقانی زده ماضی
 تک بر جگر داشتن است یعنی نکت بر نکت و
 عذاب بر عذاب کشید

عقل خود را بجز مردم به انکار و ناساخت و خاصیت نگردانید

چو در فارسی دال و تاسه قرشت هر دو بهم تبدیل
 سے یا بند۔
 نہا و صدر انگشت کبیر اول و با سے مدوسہ بان
 کشیدہ و فتح دال با سجد و سکون با سے مدوسہ و کفایت
 با فتح ماد حملہ و ضم کاف پارسہ معلوم یعنی صدیعت
 کرد مد خطا کردت۔
 نہست۔ کبیر اول و با سے مدوسہ و سین مدله
 و ثناء فوقانی زود معنی نہستن آمده است
 یعنی نما و گذاشت و با این معنی باشین نقطه
 ہم آمد چه سین و شین در فارسی بهم تبدیل
 سے یا بند۔
 نہفت۔ کبیر اول و ضم با سے مدوسہ و وفاد
 ثناء فوقانی زود شبه ایست تا انچه با سے
 بزرگ و شرح دو زود مقام و بیت و بیار
 فتح و رفعت نوا سجد مر قوم شده و نیز معنی
 منتقم است یعنی نیام کرد و معنی پوشیدہ
 و پیمان ہم هست و معنی مصدر نیز آمده کہ پیمان
 کردن باشد و مملو حمانه ملوک و سلاطین را
 نیز گویند و بجائے و موضعی را هم گفته اند کہ در میان
 دیوار بر با سے و غیره گذاشتن سازند
 نیارست۔ بفتح اول و ثناء و تهمانی بالفت
 کشیدہ و فتح۔ اسے قرشت و سین سفی و ثناء
 فوقانی زود معنی توانست و از دستش نیامد
 غیرست۔ کبیر اول ثناء و تهمانی رسیدہ
 و سکون میم فتح دال اسجد و سین حملہ و ثناء
 فوقانی زود معنی سستد کو چک آمده چه دست
 معنی صدر و مسند عالی باشد۔
 نیم راست۔ کبیر اول ثناء و تهمانی رسیدہ
 و سکون میم و اسے قرشت بالفت کشیدہ و
 سین سفی و ثناء فوقانی زود نام پرده است
 از موسیقی۔
 نیم سفت۔ کبیر اول ثناء و تهمانی رسیدہ
 و سکون میم و ضم سین سفی و ثناء فوقانی

زود معروف است کہ نیم سورنخ کرده شده
 باشند و کنایه از سخن ناتمام و سیر لیتہ ہم هست
 و تراوش آمدک را نیز گویند
 نقش بند حوادث۔ بفتح اول و سکون تان
 و کسر شین مشق و فتح موحده و تهمانی و سکون
 نون و کسر دال اسجد و فتح حاسے عطی و و و
 بالفت کشیدہ و کسر دال اسجد و تاسے مثلثہ
 زود مراد از خدا تعالی است بل جلالہ
 بشیرہ نیم و ششم و ہفتم کبیر اول قلزم ششم
 من کتاب ہفت علم در بیان لغوی باجم تازی
 و پارسی و حاسے عطی
 تا کاج۔ اول بالفت کشیدہ و کاف بالفت کشیدہ
 و ضم زود معنی ناگاہ آمدہ و بکیا رہم گویند نفس
 و در خواہد گفته کہ در فارسی میم و با سجد تبدیل می یابند
 و معنی لغوی آن بر وقت باشد چه گاہ معنی وقت
 ہم آمدہ۔
 تان کلارج اول بالفت کشیدہ و کسر نون و ضم
 کاف پارسی و لام بالفت کشیدہ و ضم زود نام
 حلوانی است یا گنبد و بربی قتلین نیگویند و معنی
 گویند نامے است بسیار نازک و سنگیند کاخذ
 مریر و آن را از تاسہ و تخم مرغ نیز مد و شربت
 قند و نبات نیزه کنند و با قاشقی چیمہ چورند و کلارج
 مترادف این آمدہ۔
 بناج۔ بفتح اول و موحده و تهمانی بالفت کشیدہ
 و ضم زود معنی بناج آمده و آن دوزخ باشند
 کہ در کنار یک مرد باشند۔
 پنج۔ بفتح اول و ضم زود معنی اندرون دیان
 آمد و بجائے فتح نون ضم ہم بدین آمده۔
 نون۔ بفتح اول و اسے ہوز و ضم زود نام
 شریک است کہ بار مینہ مشہور است بفتح نون
 و سکون۔ اسے قرشت و فتح میم و کسر نون کشیدہ
 و فتح ثناء و تهمانی و با سے مدوسہ زودہ دار مینہ
 است معروف کہ آتش کرد و قرشت در انجا است

گویند باقی از مینہ و شیر از آتش کردہ در قرشت
 راسنجوسی کہ الحلال بر اس المین مشہور است
 و در ہم لغوی مشہور باوست۔
 تشنج۔ کبیر اول و سکون شین مشق و ضم کاف
 و نون و ضم زود معنی گر تهن معنی باشد با و انگشت
 یاد و سر تاخن دست چنانکہ بردہ اید و آن را بترکی جوبک
 و در نہدی چکی گویند
 فتح۔ بفتح اول و وا و ضم زود معنی کاخذ آمدہ
 کہ بران چیز سے گویند و در تازی بلند برداشتن
 پستان زن فوج باشد پراہن را یعنی بلند می
 کہ پراہن بسبب بر آمدگی پستان ہم میرسد
 و شخم را نیز گویند کہ در وقت سخن کردن آب
 چھو اندیش بر آید۔
 نفروج۔ بفتح اول و سکون ف و ضم راسے
 قرشت لبوا و رسیدہ و ضم زود جو بے را گویند کہ
 عزیزان را بدان پراہن سازند و در نہدی پہلن گویند
 و بجائے فتح نون ضم ہم بدین آمدہ۔
 نون۔ بضم اول لبوا و رسیدہ و ضم زود و بخی
 و رشت کاج آمدہ و کاف بالفت کشیدہ و ضم زود
 و آن را تازی و لغوی بر اصغار گویند و تخم آن را
 حب اصغری یا اصغار خوانند و آن تخم است مثلث
 و سنگوشد و لغوی آن بچلوزہ نزدیک است و بجای
 ضم تازی ہم بدین ہم آمده و لغوی گویند نون و قرشت
 شبیه بہ جنور۔
 تشنج۔ کبیر اول و با سے مدوسہ و نون و ضم زود
 معنی حوال آمده و ضم میم و وا بالفت کشیدہ و لام
 زود و آن نظر ہے است کہ از سر سے و بضم بافتد
 و اگر و گندم و اثنان آن دران کنند۔
 نیرنج۔ کبیر اول ثناء و تهمانی رسیدہ و
 فتح راسے قرشت و نون و ضم زود معنی مکر و حد
 و افسون و طلسم و جادو سے باشند و بضم گویند
 نیرنج سرب نیرنگ است۔
 پنج۔ کبیر اول ثناء و تهمانی رسیدہ و فتح لام

گویی که آن نوبه است و دست خورده شده باشد
 تا بوی اول بافت کشیده و نظم هر دو تهنانی بود
 در حال ایچ زده یعنی موم آمده و مجلس و پریشان شود
 را نیز گویند -
 تا بوی مندر - اول بافت کشیده و نظم هر دو تهنانی
 بود و زده و اول ایچ زده و نظم سیم و نون و اول ایچ
 زده یعنی صاحب پریشانی و افلاس که مجلس و پریشان
 و غیره برگ و نوا باشد -
 تا بوی - اول بافت کشیده و نظم هر دو رسید و
 اول ایچ زده یعنی کاسه بزرگ و نون شراب خوری اول
 تاخن بر اول زده - اول بافت کشیده و نظم خاسه شکر
 و سکون نون و بر اول زده معلوم کنایه آن آمده که کاف
 و مزاج کرد -
 تاخن زده - اول بافت کشیده و نظم خاسه شکر و
 سکون نون و فتح را سه سوز و اول مهر و کنا به
 ازان آمده که در میان دو کس شک است -
 تا رافتا - اول بافت کشیده و سکون را سه
 قرشت و فتح بهره و سکون قاشین معجم بافت
 کشیده و سکون نون و اول ایچ زده که کنا به ازان
 آمده که گریه بسوز کرد و خون گریست و اشک گلگون
 ریخت -
 تا رده - اول بافت کشیده و فتح را سه قرشت و اول
 ایچ زده مختلف نیار آمده یعنی توانم هم هست و
 کله را نیز گویند فتح کاف و نون و با سه خوره زده
 و آن عاقر است که بر بدن گویند و سنگ و خر و گاو
 خستر و شمال اینها سپید و مانند شیش خون خورد
 اگر خون او در شراب داخل کنند و خورد مردم
 مستی آورده شیش و سپیش و کله را نیز گفته اند و
 کسر شیش و سقوط و با سه یارسی و شیش و فتح زده
 و آن جانور است معرون گویند اگر شیشی از سر
 بگیرند و در سوزن با قلم بنهند کسی که تب بلع
 داشته باشد بخورد و شفا یابد مگر است زنده
 جرات سندی نام یکی از حکما که در تراضی است

باشد -
 تا خردان افتاندر - اول بافت کشیده و سکون را
 قرشت و اول ایچ بافت کشیده و سکون نون و فتح
 بهره و سکون قاشین قرشت بافت کشیده و نون
 زده یعنی نار افتاندر آمده که یعنی گریه بسوز کرد
 و خون گریست و اشک گلگون ریخت -
 تا رکنده - اول بافت کشیده و سکون را سه قرشت
 و فتح کاف و نون و اول ایچ زده یعنی زده رستان
 آمده و دوی را نیز گویند که در آن انداز بسیار حاصل
 شود و رستان و درخت بسیار داشته باشد
 تا سوزنده - اول بافت کشیده و سکون را سه معده
 و فتح و او و نون و اول ایچ زده یعنی زده نون آمده
 و آن را نادر نیز گویند و آن دهنه است معرون
 نهایت خوش آمد ام و پر بزرگ و سایه دار -
 تا فخر خوشی زده - اول بافت کشیده و سکون قاشین
 و فتح موم و تهنانی و سکون را سه قرشت و فتح خاسه
 منقوط و او معده و کسر شیش منقوط تهنانی و کنا به
 رسیده و فتح را سه سوز و اول ایچ زده آنست
 که اگر با چهره در وقت بریدن نان طفل نوزاد نیده
 خوش حال باشد و از خوش حالی بر و آن طفل بیخوش
 خوش بوده بخور شیشی بگذراند گویند نان در آن
 زده اند -
 تا فخر بر علم زده - اول بافت کشیده و سکون قاشین
 و فتح موم و تهنانی و سکون را سه قرشت و فتح
 خاشین منقوط و سکون سیم و فتح را سه سوز و اول ایچ
 زده آنست که با چهره در وقت بریدن نان طفل
 اگر غمگین و بیخوش باشد آن کودک همیشه غمگین
 باشد گویند که در آن زده اند یعنی در ساعت بریدند
 تا فخر زده - اول بافت کشیده و سکون قاشین و فتح
 بهره و اول ایچ زده یعنی تا فخر برید
 تا گوی زده - اول بافت کشیده و فتح کاف و اول ایچ زده
 و اول قرشت و اول ایچ زده یعنی کنا به ازان ایچ زده
 گویند و در آن زده اند که گریه بسوز کرد و خون گریست

کنا به از مردم نادر و کسب هم هست
 تا گوی زده - اول بافت کشیده و فتح کاف و فتح و او
 و را سه قرشت و اول ایچ زده مختلف نوا کنا به
 که طعام ناپخته در معده باشد و تخمه و اسکا و مردم
 نادر کسب را نیز گویند -
 تا ماز کسب افتاندر - اول بافت کشیده و سکون سیم
 و فتح بهره و سکون را سه سوز و کسر شیش منقوط
 و فتح کاف و سکون سیم و نظم بهره و سکون قاشین
 فو قاشین بافت کشیده و اول ایچ زده کنا به ازان آمده
 که معده باشد -
 تا ماز بر فتح زده - اول بافت کشیده و سکون سیم
 و فتح موم و تهنانی و سکون را سه قرشت و فتح کاشین
 و سکون خاسه منقوط و فتح را سه سوز و اول ایچ
 زده کنا به ازان آمده که فراموشی کرد و محو ساخت
 تا ماز زده - اول بافت کشیده و سکون سیم و فتح را سه
 سوز و اول ایچ زده یعنی لشکری آمده که براسه موم
 و کاسه بزرگ زده از کله و دهنه که بعد از
 چند کله سوز اجنب
 تا ماز در ایقان نوا - اول بافت کشیده و سکون
 نون و فتح و اول ایچ و سکون را سه قرشت و فتح
 بهره و سکون سیم و فتح کاشین منقوط و کنا به ازان
 و سکون نون و کسر شیش و کنا به ازان ایچ زده
 و اول ایچ زده کنا به ازان آمده که سوز است
 تا ماز شیرین بود و اول بافت کشیده و سکون نون
 و شیرین بود و کسر شیش منقوط معلوم کنایه ازان
 آمده که نان نیافت و کله بر سپید -
 تا و انید - اول بافت کشیده و او و بافت کشیده
 و کسر شیش تهنانی رسیده و اول ایچ زده
 یعنی نم زده و زده و کنا به ازان ایچ زده
 تا و او - اول بافت کشیده و فتح و او و
 را سه قرشت و اول ایچ زده یعنی شک و
 جدال و پیکار آن و دهنه زده که سوز زده شد

رسیده و بفتح اول و ضم سین شخص بود رسیده و
 دال ایچ زده یعنی نسوا آمد که خبر به نرم و سلا و موی
 و نشان و فرزند و بیدار شتی و خشونت باشد و
 بجا سخر فون کسر هم بدین آمده -
 رسیده و بفتح اول و کسر سین شخص بنیاد تسمائی
 رسیده و دال ایچ زده ماضی رسیدن آمده یعنی
 نهاد گذار شد
 نشا خیدر - بفتح اول و ضم شین منقوط بالفت کشیده
 و کسر خا سخر منقوط بنیاد تسمائی رسیده و دال ایچ
 زده ماضی نشا خیدن آمده یعنی نشا خید : تعیین کرد
 و بجا سخر فون کسر هم بدین آمده -
 نشا خیدر - کسر اول و سکون شین منقوط و ضم
 کان و سکون فون و کسر جیم بنیاد تسمائی رسیده و
 دال ایچ زده ماضی نشا خیدن آمده یعنی اخصار
 باد و سر انگشت یا در سزاخن دست گرفت که بدو
 آمد و آن بار و بندگی جنگی نماند -
 کشید - کسر اول و ضم شین قشرت بنیاد تسمائی
 مجهول رسیده و دال ایچ زده ماضی سرود
 و خاتمگی شرا آمد -
 فعل افکند - بفتح اول و ضم مده و لام ساکن
 و فتح سزده و سکون فاع و فتح کاف یا رسی و فون و
 دال ایچ زده ماضی فعل افکندن آمده که بنیاد
 و تعجب رفت و کنایه از در ماند هم هست -
 نعیم پاک بستاند - بفتح اول و کسر جیم بنیاد
 تسمائی رسیده و کسر سیم و پاک بستاند معلوم است
 ریشت پاک بستاند -
 فعل و آتش افکند - بفتح اول و ضم و لام ساکن
 و در آتش افکند یا فتح سزده معلوم یعنی بقیه اگر
 فتحو اول و سکون فین منقوط و فتح مده
 و خا سخر منقوط و دال ایچ زده ماضی کشیده و دال
 ایچ زده ماضی ماضی افکند و دال ایچ زده ماضی
 که بر رو سے خیر مان باشند و بگزند که عقرب
 طاک کنند تابع باشند و زبان مترادف این آمده

کسر را سه روز بنیاد تسمائی رسیده فون بالفت کشیده
 و فون تسمائی زده و فون بفتح فون و ضم شین منقوط و فون
 تطلان - بفتح فون و ضم شین منقوط سکون فون و فون
 فتح و لام بالفت کشیده و فون زده -
 تفتحو الامان - بفتح فون و سکون فین منقوط و فتح
 تسمائی و سکون خا و فتح و دال ایچ زده ماضی کشیده و لام بالفت کشیده
 و فون زده ماضی فون بفتح فون و سکون فین منقوط و فتح
 و کسر خا و فتح و دال ایچ زده ماضی کشیده و کسر فون بنیاد تسمائی
 رسیده و فون زده مترادف این آمده و در هر دو لغت تفریح
 دو او سحر و هم از نظر گذار شد
 تفتویدر - بفتح اول و سکون فین منقوط و فتح فون کسر اول بنیاد
 تسمائی رسیده و دال ایچ زده ماضی تفتویدن آمده یعنی
 آفتویدر که خواهر و بنیاد سیر و نیا سود -
 لغتوشا کسر - بفتح اول و ضم شین منقوط و فون و ضم
 قشرت بالفت کشیده و کسر کان بنیاد تسمائی رسیده و دال
 ایچ زده ماضی لغتوشا کسر و کسر فون و کسر اول
 تفرید - کسر اول و سکون فاع کسر را سه قشرت
 بنیاد تسمائی رسیده و دال ایچ زده ماضی لغتوشا
 آمد یعنی لغتوشا کرد و دال ایچ زده ماضی لغتوشا
 نفس آباد - بفتح اول و فاع و سکون سین شخص
 و مژده بالفت کشیده و موجهه تسمائی بالفت کشیده
 و دال ایچ زده ماضی ششش آمده ضم شین
 منقوط و سکون شین تسمائی و آن گوشه باشد
 سجد رنگ متصل بگلبرگ پیوسته دل ربابا کسد
 و سپهر زانیر گفته اند که تباری صحر خوانند -
 نقره این کار با من کشید - بضم اول و سکون
 قان و فتح را سه مده و کسر مده و مین کار
 با من کشید معلوم یعنی کار ریاضت و مراقبه و
 فکر با من کشید یعنی سخن کشید رنگ بالا رسم است
 مجنون را بسلسله آهن کشند تیر تیری آبی کار بستند
 و من آبی کار بقیه رسیده -
 نقش آباد - بفتح اول و فاع و ضم شین قشرت
 ساکن و مژده بالفت کشیده و موجهه تسمائی بالفت

کشیده و دال ایچ زده کنایه از فرسودگی است
 آمد -
 نقش بر آب زد - بفتح اول و فاع و ضم شین منقوط
 ساکن و فتح موجهه تسمائی و سکون را سه مده و فون
 بالفت کشیده و سکون موجهه تسمائی و فتح زده ماضی
 دال ایچ زده کنایه از آن آمده که محو کرد و بر طاعت
 سانت و کنایه از چیز با سه بے ثبات هم هست
 نقش بر آب کشید - بفتح اول و فاع و ضم شین منقوط
 ساکن و فتح موجهه تسمائی و سکون را سه قشرت
 و مژده بالفت کشیده و سکون موجهه تسمائی و فتح
 کان و کسر شین منقوط بنیاد تسمائی رسیده و دال
 ایچ زده کنایه از آن آمده که کار با سه عیث و بے
 حاصل کرد -
 نقش زیاد - بفتح اول و سکون قان و ضم شین
 قشرت کسر را سه مده و یا سه ماضی بالفت کشیده
 و دال ایچ زده کنایه از اسم بلا سستی و آنچه قابل
 بدین باشد آمده -
 نکوید - بفتح اول و ضم کاف بود و مجهول رسیده
 و فتح با سه مده و دال ایچ زده ماضی سزانش
 کند و عیب مردم گوید و بجا سخر فون اول کسر هم
 بدین آمده -
 نکوید - بفتح اول و ضم کاف بود و مجهول رسیده
 و کسر با سه مده و دال ایچ زده ماضی سزانش
 زده ماضی نکویدین آمده یعنی سزانش کرد و عیب
 گفت و ندرت نمود و بجا سخر فون اول کسر هم از
 نظر گذار شد -
 نگارید - بفتح اول و سکون کاف و کسر را سه
 قشرت بنیاد تسمائی رسیده و دال ایچ زده ماضی
 نگاریدن آمده یعنی نگاه کرد و دید -
 نگزرد - بفتح اول و سکون کاف و کسر را سه مده
 و فتح را سه قشرت و دال ایچ زده ماضی نگزرد
 آمده یعنی جار و بنا شده و علاجه نیست -
 نگزرد - بفتح اول و سکون کاف و کسر را سه

بهرین زمان است که سینه را بفتح و اولی است که سینه را
ببهر دو یعنی چار و پنجاه و علاج بخورد

ثانی بفتح اول و سینه را بفتح اول و اولی است که سینه را
ببهر دو یعنی چار و پنجاه و علاج بخورد

و ثانیان گردید یعنی تا اولی تمام شود که تا هر کس
باشد و یعنی چار و پنجاه و علاج بخورد

نشیند بفتح اول و سکون سیم و کسر سیم قرشت
تحتانی سینه را بفتح اول و سکون سیم و کسر سیم قرشت

آمد یعنی کام یافت و بر او رسید
سکون انگیزید بفتح اول و سیم و سکون کاف
و فتح نیزه و سکون نون و کسر کاف پاری تبتا

تحتانی رسید و کسر زاسه هوز تبتا تحتانی
رسید و اولی سینه را بفتح اول و سکون کاف
گردید و کسر زاسه هوز تبتا تحتانی

نک دور آتش انگیزید بفتح اول و سیم و سکون
کاف و فتح دال ابجد و سکون راسه قرشت و
آتش انگیزید بفتح نیزه و سکون کاف پاری تبتا

شور و غیظ و فرود کردید
نک سیر و بفتح اول و سیم و سکون کاف و فتح
سیم سینه را بفتح اول و سکون کاف پاری تبتا

هر چه آید که تک بسیار بر او پاشید و پاشید
سوزان گوشت قدید و کباب گوشت قدید را
بفتح اول و سکون کاف پاری تبتا

بسیار کردن چیز را یعنی در بیان هم هست که تباری
نقصان گوید و یعنی تباران هم بنظر آمده که تباری
سان خوانند و با هر دو سیم و دو معنی تعریف خوانی
شده و اولی علم

نوارید بفتح اول و و اولی است که سینه را
راسته قرشت تبتا تحتانی رسید و دال ابجد
نوارید یعنی تباران آمد یعنی تا چار و پنجاه و فرود
که تباری بلع گوید

نوارید بفتح اول و و اولی است که سینه را
هوز تبتا تحتانی رسید و دال ابجد و دال ابجد
نوارید آمد یعنی تباران رسید و خوش کرد
و حرا

نوارید بفتح اول و و اولی است که سینه را
لام تبتا تحتانی رسید و دال ابجد و دال ابجد
نوارید باشد یعنی تا لید و زاری کرد و رسید
نوارید بفتح اول و و اولی است که سینه را

نون تبتا تحتانی رسید و دال ابجد و دال ابجد
نوارید آمد یعنی تباران رسید و دال ابجد
شور و آگایید و تباران را و و حرا
نوارید بفتح اول و و اولی است که سینه را

یاست حسی تبتا تحتانی رسید و دال ابجد
زده یعنی تباران را و تباران با تک کرد
نوارید بفتح اول و و اولی است که سینه را
نوارید بفتح اول و و اولی است که سینه را

هم هست چه زده یعنی تباران را و تباران با تک کرد
را تبار گوید که تباری و بر تباران را و تباران با تک کرد
گوید

نوارید بفتح اول و و اولی است که سینه را
دال ابجد و سیم سینه را بفتح اول و سکون کاف
ابجد زده یعنی کسب و کار زار و وجه لایق
و سیم بکار رسید و کردن آمده

سختی و فتح باسه پاری و سکون کاف
بفتح باسه ابجد و دال ابجد زده یعنی تباران
آمده که روح باشد و بجایه ضم موجوده تحتانی
فتح هم دید و شد

نوارید بفتح اول و و اولی است که سینه را
معه و کسر نیزه و سکون سیم سینه را بفتح باسه
پاری و سکون باسه دور و ضم دال و دال ابجد
زده یعنی تباران آمد که نفس تا لید تباران باشد

و بجایه ضم و او فتح هم درست است
نوارید بفتح اول و و اولی است که سینه را
قرشت و کسر نیزه و سکون سیم سینه را بفتح باسه
و سکون باسه دور و ضم دال تباران دال

ابجد زده یعنی تباران رسیدند که نفس تا لید تباران
و بجایه ضم موجوده تحتانی فتح هم درست است
نوارید بفتح اول و و اولی است که سینه را
راسته قرشت و کسر نیزه و سکون سیم سینه را بفتح باسه

نوارید بفتح اول و و اولی است که سینه را
نوارید بفتح اول و و اولی است که سینه را
نوارید بفتح اول و و اولی است که سینه را
نوارید بفتح اول و و اولی است که سینه را

نوارید بفتح اول و و اولی است که سینه را
نوارید بفتح اول و و اولی است که سینه را
نوارید بفتح اول و و اولی است که سینه را
نوارید بفتح اول و و اولی است که سینه را

نوارید بفتح اول و و اولی است که سینه را
نوارید بفتح اول و و اولی است که سینه را
نوارید بفتح اول و و اولی است که سینه را
نوارید بفتح اول و و اولی است که سینه را

نوارید بفتح اول و و اولی است که سینه را
نوارید بفتح اول و و اولی است که سینه را
نوارید بفتح اول و و اولی است که سینه را
نوارید بفتح اول و و اولی است که سینه را

بنت در هندوستان
 ناگوره اول بافت کشیده و فتح کاف پاری
 و سکون و دو فتح با سید در اسه قرشت
 زده یعنی عرض آمد که در تقابل جوهر است
 و جوهر آنگاه قاسم قدرت خود باشد و عرض قاسم
 نام آورده اول بافت کشیده و سکون سیم و جبهه
 بافت کشید و فتح بود و اسه قرشت زده و در
 نام و معنی آواز آمد و چه در یکی و چه در دیگری
 نام مردار اول بافت کشیده و سکون ایچ و فتح
 سوره و تهمانی را نون را اسه قرشت اول ایچ
 بافت کشیده و اسه قرشت زده یعنی مشهور و معروف
 آمد و بیجا سفر فتح با سید مضمون بدین آمده
 نام سوره اول بافت کشیده و سکون سیم و فتح و اسه
 جمله زده مخفف نام آورده که در این نام و آواز
 و مشهور و معروف باشد
 ناموس اکبر اول بافت کشیده و مضمون سیم و
 رسید و کسب سیم و سفص و فتح سوره و سکون
 کاف و فتح سوره و تهمانی در اسه بی نقطه زده و
 از جبریل علیه السلام آمده
 ناگوره اول بافت کشیده و سکون نون و فتح
 کاف بود و رسید و اسه جمله زده و کتاب از
 حرام نکه آمده و مردم خیس و نخیل و مسک
 درون بیت را هم ناگوره گویند و نکه گور مشرف
 این آمده
 ناور اول بافت کشیده و فتح و اسه
 قرشت زده یعنی ممکن آمده که در برابر و
 است
 نامار اول بافت کشیده و اسه جمله
 بافت کشیده و اسه قرشت زده معنی کوشه
 و ناشتا آمده یعنی شمشیر که از بلاد اوجیه
 باشد و معنی ترکیبی آن نامار است یعنی
 ناخورد و چه با معنی خوشش باشد و نامار
 چیزه نیک را گویند که در میان خود و

سیر به نقی اول و کسر سوره تهمانی تهمانی
 رسید و اسه جمله زده معنی فرزند زده آمده
 نیور به فتح اول و فتح با سید پاری بود و رسید
 و اسه جمله زده معنی نیک آمده که برادر کوچک
 گردنا باشد
 تهمانی به فتح اول و فتح بافت کشیده و اسه
 قرشت زده معنی گنگی و فغان و آواز و تهمانی
 باشد که زمان برود و التا و بجم شده بافت کشیده
 به این است که در تهمانی در و گور را گویند
 نیچر به فتح اول و کسر سیم تهمانی رسید
 و اسه قرشت زده معنی کز کازک آمده و فتح کاف
 و سکون زده سوره و سیم بافت کشیده و فتح زده
 منقوط و کاف زده و آن پاری سوره و فتح کز باشد
 در عرب کز را یک جز سراج آمده و تهمانی که بافت
 خوانند و جب المائل همان است با اسه جمله جرات
 یا سه تانه ناماف است و نخیل شراد و نیچر
 آمده و فتح نون و کسر سیم تهمانی رسید
 و اسه جمله زده
 شخص اصغر به فتح اول و سکون حاسه حطی
 و کسر سیم جمله فتح سوره و سکون حاد جمله و فتح
 ضین منقوط و اسه قرشت زده ستاره سراج
 را گویند
 شخص اکبر به فتح اول و فتح سوره و کاف ساگر
 و فتح سوره و تهمانی در اسه جمله زده معنی رحل
 آمده
 نیچر به فتح اول و سکون حاسه منقوط و کسر سیم
 پاری تهمانی رسید و اسه قرشت
 زده معنی نیکار و نیکار و نیکار که در و نیکار
 باشد و با سیم دستی و جانور سحرانی را نیز گویند و
 که نیکار و نیکار و نیکار است را گویند خصوصا نیکار
 نیچر به فتح اول و کسر سیم منقوط تهمانی
 رسید و اسه قرشت زده معنی نیکار آمده
 و آن نیکار باشد که نیکار و نیکار را در آن نیکار

برند و تهمانی در آن باشند تا سیر شود و آن نیکار
 دیگر نقل کنند و مردم فرمایند و نیکار را نیز گویند و معنی
 کسب سیم آمده و نیکار گاه معنی کین گاه باشد
 نون سوره به فتح اول و اسه جمله و سیم سائل و فتح سوره
 تهمانی در اسه قرشت زده نام ناخراری است و در
 و اسه کز را نیکار از مردم با یونس و حیدر و کز
 نون سوره به فتح اول و اسه جمله و سکون سیم و سیم
 سفص بافت کشیده و اسه جمله زده معنی برود
 و صاحب علم و علم آمده
 ترار به کسر اول و اسه جمله بافت کشیده و
 زده معنی نیکار و نیکار و نیکار آمده و گویند
 را نیز گویند که در آن چیزی نباشد
 شرخار به فتح اول و سکون زده معنی پاری و نیکار
 منقوط بافت کشیده و اسه جمله زده معنی نیکار
 و دریا و نیکار آمده
 نثار به فتح اول و سیم سفص بافت کشیده
 و اسه قرشت زده معنی سایه بانی آمده که در
 چوب و خاشاک بر کوه و شمال آن سازه و معنی سایه
 سیم آمده و معنی نیکار گویند که آفتاب کز بر آن تابد
 نیکار به فتح اول و سکون سیم سفص
 و اسه پاری بافت کشیده و اسه قرشت
 زده معنی نیکار و نیکار
 نیکار به فتح اول و سکون سیم سفص و فتح
 تهمانی در اسه بی نقطه زده مخفف نیکار
 آمده و آن نیکار باشد سفید و نیکار خوشبو
 نیکار به فتح اول و سیم سفص و اسه
 قرشت زده معنی نیکار آمده و نیکار نیکار
 و آن نیکار است از کوهستان و نیکار که آفتاب
 کز بر آن تابد و سایه بانی باشد که نیکار
 نیکار که نیکار و نیکار و نیکار و نیکار
 را گویند نیکار و نیکار که در نیکار و نیکار
 نیکار نیکار آمده و معنی سایه بان سیم کسر و نیکار
 و نیکار و نیکار نون و سکون تهمانی و نیکار

و تمام لام بود و مجبول رسیده و فرقی ندارد از آنکه در وقت
 زود یعنی نیلور آمد و آن گلی باشد سر وقت و آنرا نیلور
 و نیلور قیل هم گویند
 نیلی بجز یک کسر اول جنبه آن تهمانی رسیده و کسر لام
 جنبه آن تهمانی رسیده و فرقی موجوده تهمانی و حاکم
 حلی و اسه قرشت زود که با آسمان آمده و آن با
 نیلی چه زود و نیلی حقه و نیلی در جای هم گویند
 نیلی و و ایر - کسر اول جنبه آن تهمانی رسیده و
 کسر لام جنبه آن تهمانی رسیده و فرقی حال ابجد و او
 بالنت کشیده و کسر جنبه آن تهمانی و اسه جمله زود و گنایه
 از آسمانها آمده
 نیم و چهار کسر اول جنبه آن تهمانی رسیده و سکون
 نیم و کسر اول ابجد جنبه آن تهمانی رسیده و در وقت
 کشیده و اسه جمله زود و گنایه از لب معشوق آمده
 نیمه و نیار - کسر اول جنبه آن تهمانی رسیده
 فرقی هم و سکون با اسه دور و کسر اول ابجد
 جنبه آن تهمانی رسیده و در وقت بالنت کشیده و اسه
 جمله زود یعنی نیم و نیار آمده که گنایه از لب معشوق
 باشد -
 نیور سه فتح اول و سکون جنبه آن تهمانی و هم نیم
 بود و رسیده و اسه جمله زود یعنی آلت غاسلی
 آمده
 نیور - کسر اول جنبه آن تهمانی رسیده و اسه
 بالنت کشیده و اسه جمله زود یعنی باین زمین و
 آسمان آمده و تباری جو خواهد
 نیور - کسر اول جنبه آن تهمانی رسیده و فرقی جنبه
 فرقی بود و رسیده و اسه جمله زود یعنی کبر و زود
 آمده و آن بزرگ و مشتق است نفس خود او و دیگر
 را خود نشود
 نیور - کسر اول جنبه آن تهمانی مجبول رسیده و فرقی
 و اسه قرشت زود یعنی کائنات آمده و کائنات
 در لغت حاصلات را گویند یعنی آنچه در عالم حاصل
 شود

نیور نیور سه کسر اول جنبه آن تهمانی مجبول
 رسیده و فرقی او و کسر اسه جمله و در وقت جنبه
 تهمانی مجبول رسیده و او بالنت کشیده و اسه
 جمله زود یعنی کائنات نوار آمده که جیاست یعنی
 چیز اسه که در این زمین و آسمان هر سه هم
 قوس فرقی کائنات و ذوات الاوقات و درین و بکار
 و باشد آن چه نیور یعنی کائنات و نیور یعنی جو باشد
 چنانچه یازدهم مجرب اول از کلام ششم من کتاب
 مفت کلام بیان نون باز اسه تازی و پارسی
 تا حق روز - اول بالنت کشیده و فرقی اسه جمله
 و کسر نون فرقی اسه جمله و اسه جمله زود
 گنایه از آفتاب عالم آمده
 تاز - اول بالنت کشیده و اسه جمله زود یعنی
 استغنا اسه معشوق آمده از عاشق که منی باشد
 بر آینه ایندن شوق و معنی نوز و نور است هم آمده
 و در حق را نیز گویند که تازی صواب خوانند و با معنی
 باز اسه پارسی هم آمده
 تاز نوز روز - اول بالنت کشیده و کسر اسه
 روز و فرقی نون بود رسیده و فرقی اسه قرشت
 بود مجبول رسیده و اسه جمله زود نام نون است
 از موسیقی -
 تاز - فتح اول و سکون حاکم اسه جمله کسر نیم
 پارسی جنبه آن تهمانی رسیده و اسه جمله زود
 یعنی در هم گشته و پیچیده آمده و معنی پیچیدن هم
 از نظر که مشتق که مصدر باشد
 تاز - فتح اول و سکون حاکم اسه جمله
 و اسه قرشت بالنت کشیده و اسه جمله
 داده یعنی بری آمده که پیشتر و گنگو سینه باشد
 تاز - فتح اول و فرقی اسه جمله زود
 و در معنی سخت آمده اول ابتدا است و تاز
 یعنی سختیدن باشد
 تاز - فتح اول و کسر حاکم اسه جمله جنبه آن تهمانی
 رسیده و اسه جمله زود یعنی مردم فرود مایه

و کشیده آمده و معنی کین گاه هم از نظر گذشت چه
 تاز گاه معنی کین گاه باشد و تهمانی را نیز گویند
 و آن زود باشد که شاخه درخت را بدان زود بر
 و تهم کل در آن باشند تا سبز شود و از آنجا بیاسه
 دیگر نقل کنند و نیز فرقی نون کسر حاکم اسه جمله
 جنبه آن تهمانی رسیده و اسه جمله زود حاکم
 این آمده
 تاز - فتح اول و فرقی منقوطه و اسه جمله زود
 یعنی خرب و نیکو آمده و صفت و چالاک را نیز گویند
 و هر چیز بیخ و عجب را نیز گفته اند که دیدنش
 خوش است آید -
 نفس در اسه - فتح اول و سکون کین جمله
 و فرقی دال ابجد و اسه قرشت بالنت کشیده و اسه
 جمله زود معنی نگارند و نقش آمده
 تاز - فتح اول و سیم بالنت کشیده و اسه جمله
 زود یعنی خبری و اطاعت داده اسه طاعت و
 سجد و پرستش و خدمتگاری و در زمان برواری تاز
 نواز - فتح اول و او بالنت کشیده و اسه
 جمله زود یعنی نواحق و نوازش و نوازنده
 آمده و امر نواحق هم هست یعنی نواز و نواحق
 دلجویی هم آمده
 نو آموز - فتح اول و سکون او و سوره باطن
 کشیده و فرقی نیم بود رسیده و اسه جمله زود
 یعنی طالب علم و مبتدی و مسلم صبیان و خام تاز
 نواز - فتح اول و سکون او و فرقی اسه جمله
 بود مجبول رسیده و اسه جمله زود یعنی
 روز نو آمده و آن دو باشند که تاز و نواز
 و دیگر سه تاز و نواز خاص و نواز نواز اول
 در زمین آمده است که آمدن آفتاب است و نواز
 علی باشد در رسیدن او و نواز اول نواز
 است گویند درین روز و نواز نوازی عالم آفرین
 و هر نواز گویک در اوج تاز و نواز نواز نواز
 هر روز اول نواز نواز نواز نواز نواز نواز

که بسیر و دور در آید و آدم با این روزها خلق کرد
 پس بنا بر آن این روزها با خود گوید و بگوید گوید
 بشاید که او اول هم نام داشت و تباری او را مستخرج
 میگویی سیر عالم میگردد چون با آن سیر سیر بود
 تحت رسمی را بر جاسک بلند و چنان مشرق گفتم
 و خود کن رسمی بریناورد بر آن تحت به قسمت پس
 که آفتاب طلوع کرد بر گوش بران تان و تحت
 بقا و شعاع و غایت او شوی پدید آمد مردمان زمان
 بشادمان شدند و گفتند که این روزها است چون زبانه
 بسوی خلیج و خلیج بسوی این لفظ را بر هم افزودند
 او را بشید خوانند و جشن عظیم کردند از آن در این
 رسم میباشند و روز خاصه در شبیت خاصا
 حقوق با آن کشیده و فتح ما و ممالک نام آنروز
 حوز و او است آنگاه چشم مردمین ما باشد در آن
 روز جشن هم بر تخت نشست و عا جان بر اطلبید
 و رسمها که میگویند که شست و غسل که در اینجا سست
 شمارا خلق کرده است باید که باها سست یا کپورت
 بشوید و غسل کنید و بجز در دیگر او شستنی باشد
 و بر سال در این روز همین دستور عمل نمایند و این
 روز را بنا برین نور و رخا خوانند و اکاسه هر سال
 از نور روز خانه و خاصه که ششش روزه یا در اینجا
 مردمان را بر آید و سست و از شایان مردان
 که در سست و چرخان را خلق فرمودند و سست و بیشتر
 و شادای مشغول بودند و سست و سست نور روز
 سیر و زاده

نوع و سان روز - یعنی اول و سکون ما و
 فتح عین بعضی و فتح اسه قشقت بر او رسیده
 و سست بر او کشیده و کسر نون و فتح را سست
 نموده و محمول رسیده و نون سست بر او رسیده
 در دهان شکو که در دهان باشد و نوع و سان
 سزادون این آمد

نوع و سان نور و ز - یعنی اول و سکون
 و او فتح عین محمول و فتح سست بر او رسیده
 و سست محمول با آن کشیده و کسر نون و فتح نون
 تمانی و سکون و او و فتح را سست محمول
 رسیده و زاده سست بر او رسیده یعنی نوع و سان
 آمد که کنایه از دهان شکو که در دهان باشد
 نونیا - یعنی اول و سکون و او و کسر نون و
 نشاء تمانی با آن کشیده و زاده سست بر او رسیده
 ششش را گویند که زاده بر او عشق در آمده باشد
 و سالک بقدری را نیز گفته اند و تفسیر بقدری سست
 شمار - یعنی اول و با سست بر او رسیده
 و زاده سست بر او رسیده یعنی نون و گویند که سست
 پیش گاه گویند سست بر او رسیده و زاده سست بر او رسیده
 خوانند و بطریق استعاره بر سر در آن و پیشوایان
 قوم هم اطراق کنند و با این معنی فتح اول محمول
 و کسر نون یعنی نون و سست بر او رسیده
 و او سست بر او رسیده

نوع و سان اول و سکون ما و
 فتح عین بعضی و فتح اسه قشقت بر او رسیده
 و سست بر او کشیده و کسر نون و فتح را سست
 نموده و محمول رسیده و نون سست بر او رسیده
 در دهان شکو که در دهان باشد و نوع و سان
 سزادون این آمد

و سکون نون و کان پارسی و فتح عین بعضی
 و سست بر او کشیده و کسر نون و فتح را سست
 نموده و محمول رسیده و نون سست بر او رسیده
 در دهان شکو که در دهان باشد و نوع و سان
 سزادون این آمد

و سست بر او کشیده و کسر نون و فتح را سست
 نموده و محمول رسیده و نون سست بر او رسیده
 در دهان شکو که در دهان باشد و نوع و سان
 سزادون این آمد

و سست بر او کشیده و کسر نون و فتح را سست
 نموده و محمول رسیده و نون سست بر او رسیده
 در دهان شکو که در دهان باشد و نوع و سان
 سزادون این آمد

تاس - کسر اول و ثنایه توانی بان کشیده
 و بین سخص زده یعنی خوش و خرم و خوشگوشی
 قوت خوشی و فراغت باشد چنانکه بر گاه گویند تاسی
 معنی این باشد که خوشحال شدم و عمر را بفرات گذرانم
 تر کس - بفتح اول و سکون را سه فرشت و کسر کاف
 پارسی و بین سخص زده گنیت مردون و کنایه از چشم
 معشوق هم است
 نس - بفتح اول و بین سه نقطه زده یعنی خوش
 و شور و عقل آید و یعنی پوزه هم آمده بفتح با سه
 پارسی بوا و رسید و فتح زده پوزه با سه در و
 زا که گره کرده است از جانب درون و بیرون
 و هم نون و ثنایه بین سخص در تازی یعنی خشک
 شدن و شتر زدن آید
 تاس - بفتح اول و سکون بین سخص و نون
 بان کشیده و بین سه نقطه زده یعنی پوزه مردم آید و
 ایشان جنبی از خلق باشند که بر یک پا سه مویزند
 و پا سه زیر نوارند و گویند در وین از دو پای خرد
 سه بر ندر و بان عربی حرف نیزند
 تاس - بفتح اول و کاف بان کشیده و بین
 سه زده و ثنایه ثنایه پاره پاره یعنی نگاه آید که از
 درون و بیرون باشد
 تاس - کسر اول و سکون لام فتح کاف و بین
 سه زده یعنی تاس آید که سر در آید باشد نون
 بان کشیده و سکون زخم و کسر کاف و بین سخص
 زده و این ثنایه ثنایه کسر کسر سر سره یعنی و
 سکون نام کسر کاف و بین سه زده و کاف و بین
 سه زده یعنی چشم
 تاس - بفتح اول و بین سه نقطه زده یعنی
 تاس و در و بان چنانکه است تاس و نون را معنی
 تازانیز گویند و تازی این کس خوانند بفتح بین
 اگر درون او را پاره کشیدند و خشک سازند قدر
 خون از آن گزند که جانوران در او در آید
 باشد گویند اگر کعب آن را بر تکه کردند باشد

بیرون آید و در پاره راست نون نون و با در جراح
 کند آلتین گردد و گویند طغی که در حاشیه باشد
 بین گویند بویا سه جوز و ار است کبیر و نون
 آید اگر نون در ابر مقاصل و تازی بر لاکند تا معنی باشد
 تاس - بفتح اول و او بان کشیده و کسر کاف
 ترشت و بین سخص زده یعنی خیار و ساز آمده -
 نوس - بفتح اول و سکون و او فتح را سه
 ترشت و بین سه نقطه زده یعنی نون و پیش اس آید
 و بر چیز از تلمات که پیش اس باشد
 نوس - بفتح اول بوا و مجهول رسید و بین
 سه نقطه زده یعنی نوس و نون آید و آن شکل ملون
 است که در ایام پر شکال کبر از آسمان بر آید اگر کاف
 و نون مشرق باشد آن در طرف سبز بر آید و اگر کاف
 سبز باشد مشرق و تقیید چون نون و کاف که شمس
 کردن را تازی نوس گویند
 نوس - بفتح اول و طهور با سه در و
 فتح خاصه شمس و اس فرشت بان کشیده و
 بین سخص زده یعنی نوس آید که کنایه
 از نون آسمان باشد
 نوس - بفتح اول و طهور با سه در و
 و ضم سیم و فتح کاف و سکون را سه فرشت
 و فتح نون و بین سه نقطه زده کنایه از نون آسمان
 آید و تاس نیا سه بلند و در و آید گویند که
 که بان و بان بران زده و در کسر نون نون نوشته
 معنی علامت را گویند در این تاسی که زده باشد
 تا اندیش - اول بان کشیده و فتح نون و سکون
 نون و کسر اول ایچ ثنایه توانی رسید
 و بین سه نقطه زده یعنی بر سه آمده یعنی ظاهر
 و روشن است که احتمال بنگرند در و جانک
 گویند روز روشن است و شب تاریک
 تاس خوش - اول بان کشیده و ضم خاصه
 منقوط و کسر نون و فتح خاصه شمس و او معنی
 و بین سه نقطه زده یعنی نوس از حدیث باشد

و آن شبیه است به تاق و بسیار خوشبو چنانکه
 و تازی اظفار الطیب خوانندش و در عطریات
 و در ایا کفار بر نون که در سه ازین در زیر
 زده که عین شمشیر باشد و در کس و درون
 کرد و نون بر بیان مترادف این آید
 تاس بالمش - اول بان کشیده و سکون زده
 پوزه و موه را تازی بان کشیده و کسر لام و ضم
 منقوط زده یعنی بان آید که در هنگام یعنی
 و اسودگی در زیر سر نند و نیز بان را گویند که
 زیر خندند
 تاس بالمش - اول بان کشیده و فتح سیم و ضم
 و اس فرشت بان کشیده و کسر ثنایه توانی
 و ضم نون و ضم نون و بین سه نقطه زده یعنی
 سرایش زبان قالی را گویند که سخن گفتن و نغمه
 پر داری آدمیان و سر و در خان باشد
 تاس خوش - اول بان کشیده و ضم نون منقوط
 بوا و رسید و ضم نون منقوط زده یعنی چیز با
 فرود نون باشد و سر با بوا و نون و نون
 فرود را تازی گویند
 تاس خوش - اول بان کشیده و سکون نون
 و کسر کاف و ضم نون منقوط زده یعنی نون و فتح
 و او آن دانه ایست مغز در که خوردند و تازی
 البته الحفران و نیرکی قیاسا قوی خوانند و بین
 مترادف نون آید و فتح سیم و نون تازی
 تاس خوش - اول بان کشیده و کسر نون و ضم
 و ضم نون و ضم نون و بین سه نقطه زده
 و سه ساچی گویند را تازی گویند و در فر
 بجا سه کسر نون فتح سیم و نون آید
 تاس معشوقش - اول بان کشیده و کسر نون
 و فتح سیم و ضم نون و کسر نون و ضم نون
 زده یعنی تاس آید و بسیار نون و تازی
 که بیشتر در عیب با نند و شباهت و رسید و نون
 را تازی نام آید و در آن آید و نون و نون

عبد ششم

تا اور فرمائش - اول بالنگ کشیده و قح ۱۰ در
 کسر را سه قرشت و قح غا سکون را سه عمل
 و ثناء فوقانی بالنگ کشیده و شین مقوط زده یعنی
 مکن الوجود آمده چه نام و چه بیگن سرخ فرمائش و چه
 گویند -
 تبارش - بفتح اول و موهه ستانی بالنگ کشیده
 و قح را سه قرشت و شین مقوط زده یعنی چوبی
 آمده که در زیر چوب سفت که شکسته باشد نهند و نیز
 بر دیوار سه که شرف بر آفتاب باشد بکشند
 نیز اشش - بفتح اول و سکون با سه پارسی و با
 قرشت بالنگ کشیده و شین مقوط زده یعنی ذکا
 آمده و آن صنعت استخراج ساج است ایسانی
 خوشش - بفتح اول و خاصه مقوط در او محدود
 و شین مقوط زده یعنی سیاه دار و آینه در آن
 تاک صحرایی است و آن را چنان می گویند
 البیاض خواتم و خوشه آن از دود و آینه نشود
 در اول سبز باشد و در آخر سرخ گردد و گل آن را
 میشود و خوشش بر سه آن گویند شش که سیوه آن در
 زمستان خشک نشود و سیوه آن را در تازی می گویند
 گویند علت جرب و بر علی که در غا سربدن باشد و قح
 است -
 نسیرن خوشش - بفتح اول و سکون سین سمن
 و کسر را سه قرشت ثناء ستانی رسیده و سکون
 نون و مضم نون بود و مبول رسیده و شین مقوط
 زده نام و خشر به ثناء ستانی رسیده و م است که در
 چنان نکاح بر اسم گویند -
 خوشش - بفتح اول و سکون شین مقوط یعنی
 سایه و سایه که در آن سه سایه است و بی
 سایه کلاه هم بنام آنند -
 قحش - بفتح اول و سکون عین عمل
 و نام آنش معلوم کتاب از حنطاب و بقرای
 آمده چه هر گاه که خوانند شخصی را بخورد اسم کشند
 بر نام او بر این است که بکند و آن فعل را در اشش

کشید و انوسه چند که مناسب آنست خوانند
 آن شخص مضطرب شود و آرام گردد
 نکوشش - بفتح اول و مضم کات بود رسیده و
 کسر را سه در و شین مقوط زده یعنی تریش
 و جیب گفتن و دست کردن باشد
 نکوشش - کسر اول و مضم کات پارسی بود رسیده
 و سین سمن زده یعنی بگریستن آمده که بعضی نگاه
 کردن و درین باشد
 نکبسان این نام پیکر و نقش - کسر
 اول و مضم کات پارسی و سکون ا سه در و
 و موهه ستانی بالنگ کشیده و کسرتون و این
 نام پیکر و نقش معلوم کنایه از ذات ابرتعالی
 آمده و نیز نوشته را گویند که موکل است بر تالی
 نقش - بفتح اول و سین شین مقوط زده یعنی
 مکر و صیله و در بازی آمده و بفتح اول و سین شین
 مقوط زده و تازی خطها و نکلمها و نقطه های سیاه
 و سفید باشند و آن علی است که در آدمی پیدا
 میشود و بفتح نون و کسر سیم و تازی گا و کوی را
 گویند که بر نقطه های سیاه و سفید باشند
 نو تاشش - بفتح اول و سکون و او و ثناء فوقانی
 بالنگ کشیده و شین مقوط زده یعنی سر بر آمده یعنی
 همیشه در ایام
 نور پاشش - بفتح اول بود رسیده و سکون را
 مده و با سه پارسی بالنگ کشیده و شین قرشت
 زده یعنی بر آینه و کند که در آن
 خوشش - بفتح اول بود رسیده و شین
 مقوط زده مضم نون خوش آمده کسرتون که از
 شین و نکوشش کردن است و چه نوشین
 و آشامیدن و گویا اسرار گاه هم آمده و امر
 باین دو معنی هم هست یعنی گوش کن و شنو
 و نوشش و بیاشام و یعنی فاعل هم هست که
 گوشش کند و شنوند و آشامند و نوشند
 باشد و یعنی کور اباد و نوشش جان هم گویند

و تریاک و پارچه و شمش و عمل سائز گویند و کنایه از
 آب حیات و حیات که یعنی زندگی باشد شش
 نکوشش - بفتح اول بود رسیده و کسر
 کات پارسی و مضم موهه ستانی بود رسیده و شین
 و شین قرشت زده نام پارچه شاه جزیره اطرک است
 است بفتح طاسه حلی و سکون را سه عمل و طاسه
 حلی بالنگ کشیده و کسرتون و مضم ثناء ستانی بود
 مبول رسیده و آن جزیره میان دریای بود که در
 در آن جزیره افتاد و نجات یافت
 سنا و م قدم بر سر کام خوشش - اعرابش
 معلوم کنایه از آن آمده که از در او خود را گذارند
 شش خوشش - بفتح اول و سکون با سه حلی و قح
 خاصه مقوط در او و موهه و شین قرشت زده
 یعنی خوش آمده که تاک صحرایی است و آن
 را تازی می گویند البیاض خواتم و خوشش
 جهت آن گویند شش که سیوه آن در زمستان
 خشک نشود و بسیار است بر درخت پیچ
 و خوشش آن زیاد و بر او وانه نشود و در اول
 سبز و در آخر سرخ میشود و گل آن را جو و می
 پیا شد و سیوه آن را در تازی می گویند
 گویند علت جرب و بر علی که در غا سربدن باشد و قح
 که در غا سربدن باشد و قح است
 نیا نشش - کسر اول و موهه ستانی بالنگ کشیده
 و کسر ثناء ستانی و شین مقوط زده یعنی تازی
 و شین و خاصه کسرتون که از روسه قشور
 در تازی گویند یعنی هر تازی هم آمده است
 چند نقش - کسر اول ثناء ستانی مبول رسیده
 و در اسکن و مضم ثناء فوقانی و شین قرشت
 زده یعنی جامع و مجامعت آمده
 مضم شش - کسر اول و مضم ثناء ستانی بود
 مبول رسیده و شین مقوط زده یعنی تازی
 مضم شش که در تازی گویند یعنی هر تازی هم آمده است
 که در تازی مضم شش که در تازی گویند

ششم جان امی آساید شیرینی و عذوبت آن مزه
 قد و قامت میدید بلکه اندک عادت بملک آبیات خوردند
 چون گشت است به جل غریز و لذت از بسکه جمع
 بود با سرافراز است مکان خود را ساخته و مزه
 عادت تمام میوایه ولایت درین یک میوه پخته
 میشود و شکر و نظیرش از سر طبعی سر شکر و گشتند
 و از فیض بختی اهل کرامت بر سایه شمعان گشتند
 شکر که آنرا سول نامند بار او را با پها خوانند سه شکر
 خوش تر کن بوستان نه نغمه ترین نعمت نهد و شکر
 نوره طبعی را آفریده نغمه عالم بالا سید پر جوان
 سپرد و در روز لعل جان طالع بود و سید پر جوان
 بود و در مشهور و در نظر آنکه بود میوه شکر که همه آن را
 تا حد از انجام سزاوار خوردند بر شکر و طالع شکر
 گنبد افلاک نمود شد و باغ و ستاره ام که در ستاره
 زین در کشور مشرق وستان
 نقوش شکر سه بفتح اول و غم غین منقوط
 بود رسیده و شین منقوط بافت کشیده و کاف
 زده یعنی گبر و آتش پرست آورده و یعنی از وی
 بری نقل کردن هم هست و بتاری سالی گویند
 و صایرین معانیست یعنی از وی بری نقل کنند
 و گویان و گوید این با عادت از هر دینی چیزی
 و ندر یک شکر زهر میخوانند و در سه کعبه بر افلاک
 گذارند و بعضی گویند صایان زاده اند و بعضی
 دیگر گویند ستاره پرست اند و ایشان چون آدم
 گردیدند و بخلیم و عبادت و بیانات از کواکب
 و ملائکه مشغول شدند و حجت بیگویند این طایفه
 قوی اند و حوس و پرورد و فرج که در ایشان خورده
 میشود یعنی گوشه گویند و مرغی را که ایشان
 گنبد حرام است و نکاح زنان ایشان درست
 نیست و حجت دیگر گویند این طایفه ملائکه و آفتاب
 را پرستش میکنند و در وی چیزی نوشته است سید پر جوان
 کند گویند خدا تعالی عاز آفرید و امر بخلیم
 قوانین فرموده از ملائکه و ملائکه چه ملا که مقربان

عالم علوی و کواکب در بیان عالم شملی اند و احوال
 عالم از غیر و شکر و صحت در مرض همه اینها تعلق دارد
 پس تعظیم ایشان واجب است و بیجا کسی نتواند
 کسی هم درست است و نقوش شکر بون این است
 نقوش سه کبیر اول و غم غین منقوط بود رسیده
 و کاف زده یعنی نقوش شکر آورده که گبر و هیود و آنچه
 باشد و شرح آن بعد مرقوم گشته
 نقش شکر سه بفتح اول و غم غین منقوط بود
 و شکر با کاف پارسی معلوم کتابیه از این است
 که در یک چشم بر جانی بگردد
 نقش شکر سه بفتح اول و سکون قاف و کسر
 شین منقوط و نون کشیده و سحر سحر و
 کاف زده کتابی از زمان خوب و زمان نیک است
 که زود بگردد
 شکر سه بفتح اول و کاف زده یعنی کتاب آورده
 نقش نون و کاف بافت کشیده و سحر سحر و سحرانی زده
 که از این است و زمان سرب ساک است و کاف
 پارسی و آن گویند است کافی که به نیک ماند و آن
 پنج نیک است باشد و اول سفید آرزای بری شکر
 گویند باشد و سحر سحرانی و دوم سرخ زان را
 بری گفتند گویند بر زمان گفتند سوم زده آرزای بری
 گفتند و سحر سحرانی نیک شکر و آن گویند چهارم سرخ
 گفتند و سحر سحرانی نیک شکر و آن گویند پنجم سرخ
 سحر سحرانی گویند و شکر و کاف زده سحر سحرانی باشد
 شکر سه بفتح اول و کاف پارسی زده یعنی تمام اند و شکر
 شکر سه کبیر اول و لام دسین منقوط و کاف
 زده یعنی نیک آورده کبیر نون و سحر سحرانی سحر
 منقوط و کاف زده که نام دارد و در قصه در باشد
 شکر سه کبیر اول و لام و شین قرشت و کاف زده
 یعنی شکر آورده کبیر نون و سحر سحرانی و شین شکر
 آورده که در قصه در هم و از باشد
 شکر سه بفتح اول و لام و کاف زده یعنی نیک
 آورده که در قصه در هم و از باشد

بتاری زهر و در نقوش شکر گویند نام درشت زهر و است
 و آن میوه است سحرانی شنبیه به سبب لیکن از
 سبب بسیار کوچک است و آنرا در مسلمان
 علف شیران و علف خوس گویند و بتاری تعلق
 بری نامند و درشت زهر در اشجریه اللب خوانند
 و کبیر نون و لام و کاف زده هم معنی زهر و در کاف
 او سه شکر شده باشد و معنی غم و او را ک
 هم بنظر آورده و در اشجریه است را نیز گویند بفتح اول
 سکون نون و فتح سحر و سحرانی و کسیر نام شکر
 سحرانی رسیده و کاف قاف زده و آن گنبد
 که کمال فتح باشد و گل آن زهر نیک است
 شنبیه به بهار نارنج بوسه تیزی دارد و بوییدن
 آن دفع درد سر کند و آن را گل آرد و گویند میوه
 بیشتر در سرها را دید و شنبلیله را شنبلیله هم
 گویند و بتاری علی و حیوانی مزلف و سحرانی
 شین باشد
 شکر سه بفتح اول و سیم بافت کشیده و کاف
 زده یعنی روان در وقت و زینایی آورده
 شکر سه بفتح اول و سکون سیم و فتح شکر
 قاف زده و کاف زده میوه باشد سحرانی که آن
 بتاری زهر و بفتح اول و سکون سیم
 سحر و سحرانی که قرشت بود رسیده و او را سه
 کاف زده و شکر است آنچه گویند این اعتبار که در
 از شکر سبب است شنبیه به سبب لیکن از سبب
 بسیار کوچک تر است و آن را در مسلمان
 علف شیران و علف خوس گویند و بتاری تعلق
 بری نامند و درشت زهر در اشجریه اللب خوانند و کبیر نون
 و لام و کاف زده هم معنی زهر و در کاف
 او سه شکر شده باشد و معنی غم و او را ک
 هم بنظر آورده و در اشجریه است را نیز گویند بفتح اول
 سکون نون و فتح سحر و سحرانی و کسیر نام شکر
 سحرانی رسیده و کاف قاف زده و آن گنبد
 که کمال فتح باشد و گل آن زهر نیک است
 شنبیه به بهار نارنج بوسه تیزی دارد و بوییدن
 آن دفع درد سر کند و آن را گل آرد و گویند میوه
 بیشتر در سرها را دید و شنبلیله را شنبلیله هم
 گویند و بتاری علی و حیوانی مزلف و سحرانی
 شین باشد
 شکر سه بفتح اول و سیم بافت کشیده و کاف
 زده یعنی روان در وقت و زینایی آورده
 شکر سه بفتح اول و سکون سیم و فتح شکر
 قاف زده و کاف زده میوه باشد سحرانی که آن
 بتاری زهر و بفتح اول و سکون سیم
 سحر و سحرانی که قرشت بود رسیده و او را سه
 کاف زده و شکر است آنچه گویند این اعتبار که در
 از شکر سبب است شنبیه به سبب لیکن از سبب
 بسیار کوچک تر است و آن را در مسلمان
 علف شیران و علف خوس گویند و بتاری تعلق
 بری نامند و درشت زهر در اشجریه اللب خوانند و کبیر نون
 و لام و کاف زده هم معنی زهر و در کاف
 او سه شکر شده باشد و معنی غم و او را ک
 هم بنظر آورده و در اشجریه است را نیز گویند بفتح اول
 سکون نون و فتح سحر و سحرانی و کسیر نام شکر
 سحرانی رسیده و کاف قاف زده و آن گنبد
 که کمال فتح باشد و گل آن زهر نیک است
 شنبیه به بهار نارنج بوسه تیزی دارد و بوییدن
 آن دفع درد سر کند و آن را گل آرد و گویند میوه
 بیشتر در سرها را دید و شنبلیله را شنبلیله هم
 گویند و بتاری علی و حیوانی مزلف و سحرانی
 شین باشد

گوشه دگا و پروغ دست بدوشند و یعنی قنای
 و شیر خام و سکه و کره هم آید و یک چاشنی لید خونی
 بفتح کاف در اسه قرشت و قنای با سه دروه
 یعنی سکه آید و آن روزی باشد که انجوع گیرند
 شنگ بفتح اول و غم سیم و قنای و کاف زده
 چیز است سیر غیبی به بر جان و شنگ شرف
 این آید و غم قنای و سیم و قنای قنای و کاف زده
 نموسک - بفتح اول و غم سیم بر او رسیده و قنای
 سفلی و کاف زده سیم بر او رسیده و قنای
 پرند و است شبیه به کبک لکن از کبک کوچکتر
 است و در بیهوشی آید و است باز آید و قنای
 قنای غم سیم بر او رسیده
 نموسک - بفتح اول و غم سیم بر او رسیده و قنای
 یعنی قرشت و کاف زده یعنی نموسک آید که تیر
 باشد و در غم سیم سفلی و قرشت سیم تبدیل
 در بجه بجه لای غم سیم بر او رسیده
 شنگ - بفتح اول و غم سیم بر او رسیده و کاف
 زده یعنی شنگ تیر آید که هر روز باشد
 شنگ - بفتح اول و قنای و کاف پاریسی لید خونی
 زشت و عیب و عار آید و در وقت زنده و پخته در کباب
 را گویند که مرغ خاکبست و یعنی شنگ و جدول
 اسم آید
 قنای چکا و ک - بفتح اول و کاف
 کشیده و کسر قنای و قنای و قنای پاریسی و کاف
 بافت کشیده و قنای و کاف زده نام قنای و قنای
 است از موسیقی
 نور و زبرگ - بفتح اول و سکون و کاف
 و غم زده و کسر اول رسیده و کسر زده
 هر روز و غم زده و کسر سکون زده و قرشت و
 قنای و کاف زده نام قنای آید و قنای
 قنای - بفتح اول و کاف زده یعنی قنای
 و سر کار و قنای و کاف زده و قنای که بر پستی
 موزه حکم کشیده و سر چیز که تیر باشد و یعنی
 سر کشتان و شکار مرغان را نیز گفته اند یعنی
 شکار مرغان یعنی اول سیم آید است -
 شنگ - کسر اول و قنای با سه دروه و
 قنای و کاف پاریسی زده یعنی شیر آبی آید و یعنی

است که خدای تعالی درین روز عالم را آفرید و در وقت
 کرب در این روز بر او رسیده و او حیات هر دقیقه اول کل
 درین روز تکلم شد که سیر و در او تا روز نهم علیه السلام درین روز
 خلق گردید و در این روز انوار گویید و کبک که اول
 هم نام داشت و در این روز انوار گویید و کبک که اول
 بر جان و کبک و کبک شرف و کبک زده و قنای
 و بر آن تخت بر نشست پس که آفتاب طلوع کرد
 بر توش بر آن تخت نشست و کبک شرفی در غایت
 روشنی پدید آمد مردمان از این شادمان شدند
 و گفتند این روز زده است چون بر جان پهلوی شعل
 را شنید میگردید این شکار را بر هم افزونند و او را شنید
 خوانند و جشن عظیم کردند از آن روز این رسم
 پدید آمد و نور زبرگ که نور و زده باشد
 روزیست که نام آن روز نور و کاف است و آن عظیم
 نور و درین روز باشد و در آن روز هم شید و شنگ
 نشست و در میان را طلید و در سما که چو کاف
 و گفت که خدا که تعالی شما را خلق کرده است
 باید که باها سه پاکیزه تن بشوئید و غسل کنید و
 بسجده و شکر از مشغول باشید و هر سال درین
 روز همین دستور عمل نماید و این را بنام برین
 نور و خاصه خوانند و نیز نور زبرگ نام قنای
 از موسیقی -
 نور و زبرگ - بفتح اول و سکون و کاف
 و غم زده و کسر اول رسیده و کسر زده
 هر روز و غم زده و کسر سکون زده و قرشت و
 قنای و کاف زده نام قنای آید و قنای
 قنای - بفتح اول و کاف زده یعنی قنای
 و سر کار و قنای و کاف زده و قنای که بر پستی
 موزه حکم کشیده و سر چیز که تیر باشد و یعنی
 سر کشتان و شکار مرغان را نیز گفته اند یعنی
 شکار مرغان یعنی اول سیم آید است -
 شنگ - کسر اول و قنای با سه دروه و
 قنای و کاف پاریسی زده یعنی شیر آبی آید و یعنی

گویند با قرابت آبی بصورت سوسمار و کوشش
 زیاد و از پانزده گز پها شد و اگر آن قنای نرسد تا
 شبست گز میشود و پشت و سه مانند پشت کشتن
 باشد و چیز سه خور دن کاف و کاف و حرکت
 میکند بر خلاف جانوران دیگر و گویند که بیفتد و کاف
 آب در زیر ریگ نهد بعد شایم سید و او پانزده
 زینه را که آب بان رسد سیر شنگ شود و آنچه را
 آب در سید مستقیم رگ و در مستقیم رگ را لیر نیست
 شبیه سوسمار گویند که زده است و در وقت
 کزیرن آب در سید آید و الا شایم سید و در بول
 خود میطلعت آن شخص سه میزد و اگر آن شخص
 آب بیفتد و آب در آید - مستقیم رگ میزد و گویند که
 بدست شنگ را بر او زده و کبک و کاف سیم بر او رسیده
 در بجه با او زده ان کند کبک در آن قنای پاریسی
 اگر قنای را از روغن او چرب کرده در کفرتان
 روشن کنند در قنای و کاف و کاف و کاف و کاف
 سوز و قنای زده شنگ را گویند و اگر قدر سه
 از پسته شنگ پاریسی قنای و کاف و کاف و کاف
 که در برابر او آید و زده و کاف و کاف و کاف
 را بر آن کرده بسیار صبر و کاف و کاف و کاف
 معین است و کاف و کاف و کاف و کاف و کاف
 فرود آمدن آب با زده و کاف و کاف و کاف
 و قنای آید
 شنگ - کسر اول و کاف و کاف و کاف
 و کسر اول و کاف پاریسی و کاف و کاف و کاف
 زده کفایت و کاف و کاف و کاف و کاف و کاف
 نیز گفته اند
 شنگ - کسر اول و کاف و کاف و کاف
 و کاف و کاف و کاف و کاف و کاف و کاف
 یعنی سحر و ساحر سحر و کاف و کاف و کاف و کاف
 طلسم و کاف و کاف و کاف و کاف و کاف و کاف
 نیز گویند و آنچه در حبه اول قنای با کاف
 و زغال نقش و طرح کنند و کاف و کاف و کاف

کسر اول فتح هم آمده و پنج سوب بزرگ است
 نیشک - کسر اول بنیاد شمالی رسیده و فتح
 منقوط و کان زده یعنی دام دار و قضا برنده
 نیل فلک - کسر اول بنیاد شمالی رسیده و
 کسر دوم و فلک معلوم کنایه از خوش فلک آمده
 و سیاهی آسمان را نیز گویند و نیل هم آسمان سرخ
 این است

نیلک - کسر اول بنیاد شمالی رسیده و فتح
 لام و کان زده معنی نیل آمده و آن معنی است
 که شیشه باشد عصاره آن را یعنی فشرده آن را
 نیل گویند و بر آن خاصه و امثال آن رنگ کنند
 و نیز نیک گرفتن اعضا و اندام را گویند سبزه
 تا سخن زکشت است چنانکه برود آید

نیلو بزرگ - کسر اول بنیاد شمالی رسیده
 و هم لام بود و مجهول رسیده و فتح با سه پای
 و در سه قرشت و کان زده نیلو فر گویند و آن
 گویا باشد معنی گویند که با آفتاب از آب سرخ
 آرد و باز با آفتاب سرخ در سه بر دور فرنگی برود
 آرد که در سه وقت زور سخن نیلو فر میان نیلو فر
 در سه آید و بعد که نیلو فر بر سه آید و از آب
 در آن یک گنایه آن مرغ میوه و سیر و شنب از
 آب بیخ زمرت نیکند و نیلو فر و نیلو فر و نیلو فر
 نیلو فر هم گویند

نیشک - کسر اول بنیاد شمالی رسیده
 و سکون سیم و فتح تا سه قرشت و در سه معده
 کان ساکن یعنی گناه زده آمد و آن کلاسه
 باشد از آهن که در روزی از سه جنگ بر سر زنند
 و بر آن - کان نیز ترک کان پارسی هم در قاضیه
 دیده و خنده که بر که با قاضیه کرده اند
 نیل سبک - کسر اول بنیاد شمالی رسیده
 و سکون سیم و فتح هم و سکون واو و فتح سین
 و وزن و کان پارسی زده یعنی سنگ آمده که بر وزن
 باشد با مقدار نیم هر باشد

نیم لشک - کسر اول بنیاد شمالی رسیده
 سکون سیم و کسر دوم و وزن و کان پارسی زده
 آمده و آن باشد که کان نام بدان گذارند و بر
 خبر زده یعنی ترکش و در وزن را هم گفته اند یعنی
 کان هم بنظر آمده و یک حدی از زنا نیز گویند که
 هزار باشد و یعنی خوش و در نیم نیست در
 کسر لام فتح هم در قاضیه آمده

چشمه سیم سحر اول از لغت مشخصه من
 سبقت قلم در بیان لغت با لام

با فتح یال - اول بال کشیده و فتح خاصه
 منقوط و سکون نون و با سه پاری بال کشیده
 و لام زده و سه باشد سپهری مانگی که بر اطراف
 مطن دوم چید آید دور بسیار کند و آن را
 جنایه خس فتح خاصه منقوط و سکون سین
 معده گویند

تاسپال - اول بال کشیده و سکون سیم
 معده و با سه پاری بال کشیده و لام زده
 یعنی پوست نام آمده که مار پوست باشد
 تا محول - اول بال کشیده و فتح منقوط
 بود و مجهول رسیده و لام زده یعنی نوبان زده
 پاری سلک آمده و یعنی پوشش نوبان رنگین

که بر بام خانه سازند تا برن باران پائین نیاید
 نال - اول بال کشیده و سکون لام یعنی
 ریسه یا بار یکی آمده که از میان گلر باید و نام سیاه
 عالی را نیز گویند و قلم نویسنده که نام نامند و
 میان پر را هم گفته اند که از آن تیر سازند و یعنی
 نیشک هم بنظر آمده و نام مرغ است که چاک بسیار
 خوش آواز و در دهان کوچک و چو بزرگ
 نیز گویند و یعنی نال هم آمده و امر بنامیدن هم
 هست یعنی بنال و نال کن و نال کننده را نیز
 گویند

تان حلال - اول بال کشیده و کسر نون
 فتح خاصه حلی و لام بال کشیده و سکون لام

یعنی نامش آمده که با سینی زده است و سوزا گری
 هم رساله و کنایه از لغت و عبادت و معنوی
 هم هست

نیشک - کسر اول و کسر سیم بنیاد شمالی رسیده
 و لام زده یعنی گوهر پاک آمده و فتح کان و سکون
 زده یعنی سوز و سیم بال کشیده و فتح و با سه سوز
 و کان زده و آن پار میوه و وقت گز باشد و بر
 گز بزرگ جزایه آورده و جنایه شکره الطاف
 جزایه و عبادت لامل همان است با نامش خلک

بر امتیاز نام و نامش است و نیشک بر
 این آمده و فتح کان و کسر سیم بنیاد شمالی
 رسیده و با سه معده زده

نخل - فتح اول و سکون خانسه منقوط
 و فتح سیم پاری و لام زده یعنی گرفتن اندام
 باشد با دو سر تا سخن با دو سر زکشت دست چنانکه
 بر دو آید و پارسا سیم پاری و فتح سیم پاری آمده
 اینچیر و ال - فتح اول و سکون خانسه
 منقوط و کسر سیم پاری بنیاد شمالی رسیده
 و سکون را سه معده و واو بال کشیده و لام
 زده یعنی مرغ شکاری و نیشک زده آمده

نیشک - فتح اول و سکون خانسه منقوط
 و کسر سیم پاری بنیاد شمالی رسیده و لام زده
 یعنی نیشک آمده که گرفتن اندام باشد با دو سر
 تا سخن با دو سر زکشت دست چنانکه بر دو آید
 مرغ ال - فتح اول و با سه معده و فتح سیم
 و لام زده نوحه از جامه ابریشمی باشد که در
 برنده

ترکش و کل - فتح اول و سکون را سه
 قرشت و کسر کان پارسی و سکون سین معده و
 فتح واو و فتح کان پارسی و لام زده کنایه از چشم
 گوش مطلوب آرد

نیشک - فتح اول و سکون شین منقوط و
 فتح معده شمالی و لام زده یعنی دست چنانکه

تخارج اول و سکون
 کاسه منقوطه و فتح لام و کسر همزه سید و
 فتح موحده تخانی و کسر نون جتناه تخانی
 رسیده و کسر با سے مدوره و لام با لفت
 کشیده و لام تخانی زده تخلص است
 در راه مکه منظره
 نون و اول ریم اول بود رسیده و
 سکون نون و فتح و اول بعد بلکن کشیده
 و لام زده کنایه از پنجاه و چهار آمده است

ترسیم زده یعنی جاوده غلوب و نامراد
 لذایع الاستیلاج
 نرم چشم - فتح اول و با سے مدوره و
 سکون فتح میم پارسی و شین منقوطه و میم
 زده کنایه از سخت او آمده
 نرم نگاهم - فتح اول و با سے مدوره و میم سکون
 و فتح لام و کات پارسی با لفت کشیده و میم زده
 کنایه از اسب خوش عیو آمده که سرکش نباشد
 و کنایه از مردم مطیع و فرمانبردار هم هست

و غیر انحراف بقدر پنجاه و دو گز مانده ای از
 سنگ گواشیدار گویند مردمان هر یک از انگشتان
 دست و پا سے ایشان میر و مرد و پسرے آید و تیار
 پنوش و بیوق مانند
 شل زویم - فتح اول و سکون سین مملد
 و کسر لام و فتح همزه و سکون اول اسب و فتح با سے
 مدوره و میم زده کنایه از شرابی است که از فلک
 سیاه ساخته باشند
 نسیم - فتح اول و کسر سین سفص ثبات
 تخانی رسیده و فتح و با سے ترشت و میم زده
 یعنی نشر آمده فتح نون و سین سفص و با سے
 مملد زده و آن جا سے است از کوهستان
 و غیره که آفتاب کمتر در آن تابد تا بدان رویم
 گفته اند و آن روز نه ایت از خانه که جانب
 آن را از پارچه سپاسند و نقاشی کنند و قند و شکر
 بدین آمده که نسیم جا سے است که پوسته آفتاب
 بر آن تابد و الله اعلم

حتمه بیت و یکم بحر اول از
 قلم ششم من کتاب منهت تلزم و
 بیان نون باسیم -
 تا بحر اسیخام - اول با لفت کشیده
 و فتح میم و سکون نون و میم و سکون
 ز با سے میوز و فتح همزه و سکون نون
 و میم با لفت کشیده و میم زده یعنی ناقصا
 آمده که تازگی ای غیر التمارت گویند
 نون عالم - اول با لفت کشیده و کسر نون
 مملد با لفت کشیده و فتح ام و میم زده کنایه از
 مکه معطل آمده و نون خاک و نون در حق و نون
 و نون هم گویند

ترسیم - فتح اول و کسر با سے مدوره و تخانی
 رسیده و میم زده نام پدر سام است که پدر
 رستم باشد و او را نریان بر وزن کویان
 میگویند و پدر رستم وستان نام داشت
 ترسیم - کسر اول و با سے میوز و میم زده
 یعنی سجاد سے آمده که در ایام زستان
 و غیره پدید آید و ملاصق زمین باشد و هوا
 تاریک سازد و تازی صباب گویند و یکا سے
 کسر اول فتح نون درست است
 ترسیم - کسر اول و با سے پارسی و میم
 زده یعنی نرم آمده که میخ است و آن همای
 باشد ملاصق زمین و یکا سے کسر اول فتح میم
 از نظر گذشته و تازی صباب خوانند

ششم - فتح اول و کسر شین منقوطه ثبات
 تخانی مجول رسیده و میم زده یعنی شین
 آمده که جا و مقام ششم است ساطعاً و ثبات
 درج را نیز گویند
 لعل شام - فتح اول و سکون سین مملد
 و کسر لام و شین ترشت با لفت کشیده و میم زده
 کنایه از ماه آمده که تر باشد و کتاب از رسیدن
 صبح هم هست
 نظام - فتح اول و غیر منقوطه با لفت کشیده
 و میم زده یعنی ترشت و انحراف زده و رسیده
 و سیاه نام را نیز گویند و یکا سے فتح اول کسر هم
 از نظر گذشته
 نظم - فتح اول و نون منقوطه و میم زده
 یعنی سوراخ که در آن کاه و یا در نوبت زمین
 آمده که تازی لقب خوانند و فتح نون و نون
 منقوطه و میم زده در آن کاه و یا در نوبت زمین

تا کام - اول با لفت کشیده و کات با لفت کشیده
 و میم زده یعنی نام او و نام خود است آمده و
 بعد از آن است و تازی لالتله و میگویند
 تا میم زده یعنی نام او و کات با لفت کشیده و کسر
 همزه سید و فتح میم پارسی و با سے مدوره و با لفت
 کشیده و فتح ز با سے ترشت و میم زده اشاره
 بقرآن است که قرآن نمر لید باشد چه بعد از اول
 و توریث در غیر نون آمده است
 تان حاد و شام - اول با لفت کشیده و
 کسر نون و با میم زده یعنی با لفت کشیده و کسر
 و فتح نون منقوطه و سکون نون با سے
 مدوره و با سے کشیده با لفت کشیده

ششم - فتح اول و سکون سین
 مملد و فتح با سے ترشت و میم زده
 آمده فتح اول و سکون ثباته فوقانی و اول
 با لفت کشیده و آن سبب است که از منکاب
 ترا کشیده اند و شکی بر زمین در موقع باسیا
 موحده تخانی با لفت کشیده و کسر هم و ثباته
 تخانی با لفت کشیده و زده و آن موقع است
 در کوهستان ایچین فتح و غرضین و قریه باسرم
 و دوت ساخته اند که بتا و دیگره
 را سرخ بتا مندر و شک بتا حشوق
 سرخ بتا است اینها هر دو بتا بزرگ

ششم - فتح اول و سکون سین
 مملد و فتح با سے ترشت و میم زده
 آمده فتح اول و سکون ثباته فوقانی و اول
 با لفت کشیده و آن سبب است که از منکاب
 ترا کشیده اند و شکی بر زمین در موقع باسیا
 موحده تخانی با لفت کشیده و کسر هم و ثباته
 تخانی با لفت کشیده و زده و آن موقع است
 در کوهستان ایچین فتح و غرضین و قریه باسرم
 و دوت ساخته اند که بتا و دیگره
 را سرخ بتا مندر و شک بتا حشوق
 سرخ بتا است اینها هر دو بتا بزرگ

سخا بکرون را گویند
 نظام - بفتح اول و فاء بالفت کشیده و نیم
 زده یعنی سجاد خام و غیر از ترکیب آمده و چیزیست
 بیگشت و زبون را نیز گویند
 نقره خام - بضم اول و سکون قاف
 و فتح راء قرشت و کسر زده سید و فاء سه تها
 بافت کشیده و نیم زده کنایه از نرمی و صافی و
 صفا و پاکیزگی آمده
 نقش سیم پر ارم - بفتح اول و سکون قاف
 و کسرتین مشقوط و فتح باء ابجد و عا حطی
 و راء - ساد الف کشیده و نیم زده کنایه از
 کس است که قدر و قاست و ترکیب دارد و لیکن بجا
 نکالی و بیچاره بود
 نقش حرام - بفتح اول و سکون قاف
 و کسرتین قرشت و فتح عا حطی و راء
 عا بافت کشیده و نیم زده یعنی نقش حرام
 آمده که کنایه از مردم صاحب قدر و قاست و ترکیب
 و غیرت و بیچاره باشد
 نقطه سو - بضم اول و سکون قاف
 و فتح عا حطی و کسر زده سید و فتح نیم
 و سکون داء و عظم باء برده بود و سید
 و سکون نیم کنایه از دهن محبوب آمده -
 عالم - بفتح اول و لام و نیم زده یعنی خوب و
 زیبا آمده
 نم - بفتح اول و نیم زده سوزن است که
 رطوبت اندک باشد و یعنی طراوت هم آمده
 نم گرم - بفتح اول و کسر سیم و فتح کاف
 پارسی در اسه مصله و نیم زده یعنی اشک
 خردگان آمده
 نم - بکسر بر دو نون و سکون هر دو نیم
 یعنی پدید می گردانند آمده
 نو حطی عالم - بفتح اول و سکون داء و
 فتح فاء سه تها و کسر فاء حطی باء حطی

رسیده و عین مصله بالفت کشیده و فتح لام و نیم
 زده کنایه از سبزه زرد میوه درام بسیار باطله
 نو خط شده علامت عالم - بفتح اول و کسرتین
 و او و فتح فاء سه تها و سکون فاء حطی و شوا
 ندر عالم پاکسر عین مصله و راء سه قرشت
 معلوم یعنی در زمین سبزه نوبر است
 نوقتم - بفتح اول و سکون داء و فاء و فتح تها
 نوقالی و نیم زده مختلف نیم قسم آمده یعنی تا قسم
 که از اتمام آن است
 نوبام - بضم اول و ظهور باء مدوره و
 سوزده شمالی بافت کشیده و نیم زده کنایه
 از آسمان آمده و آنرا نوبام و نوبام و نوبام
 و در حصار دنیا و نوبام و نوبام نیز گویند
 نون ارم - بضم اول و ظهور باء مدوره و کاف
 حطی بافت کشیده و فتح راء سه مصله و نیم زده
 سبزه نوبام آمده که کنایه از نوبام باشد
 نونگان نیمام - بکسر اول و فتح باء مدوره
 و سکون نون و کاف پارسی بافت کشیده و کسر
 نون و نون تمانی و فناء شمالی بافت کشیده
 و نیم زده کنایه از شمشیر باء و صفای آمده
 نیاز ارم - بفتح اول و فناء شمالی بافت
 کشیده و فاء سه تها بالفت کشیده و فتح راء
 قرشت و نیم زده سوزن است که از اتمام
 و یعنی آرزو نشوم هم آمده
 نیام - بفتح اول و فناء شمالی بافت کشیده
 و نیم زده یعنی غلاف شمشیر آمده میان وسط
 تیغ - نیز گویند و هر چیز که باشد و یعنی تویز
 هم بنظر آمده و خوب خویش با هم گفته اند
 کسرتین مشقوط و داء و معدوله فناء شمالی
 رسیده و عین مشقوط زده و آن چوبیست
 که بزرگی آن بر کت شمشیر کردن بدان چسبند
 و زود کنند کار آهین بیشتر در زمین زور رود
 و زمین بیشتر بجا خرد خویش چوبیست که بزرگی

گاز و راحت گذارند
 نیرم - بفتح اول و سکون فاء شمالی و فتح
 راء سه قرشت و نیم زده سبزه نوبام آمده و نوبام
 که نیم که بر رسام و بعد رستم باشد و آن را
 نیران نیز گویند
 نیلگون ختام - بکسر اول فناء شمالی
 رسیده و سکون لام و عظم کاف پارسی بود
 رسیده و سکون نون و فتح فاء حطی و مشقوط و
 فناء شمالی بافت کشیده و نیم زده کنایه
 از آسمان آمده و آن را نیلگون به دانند
 گویند
 نیم - بکسر اول فناء شمالی رسیده و
 نیم زده سوزن است که لفظ با شمشیر
 نام در غنچه است در هندوستان که برگ آن
 زخم را نافع است
 نیوسوم - بکسر اول فناء شمالی مجمل
 رسیده و سکون داء و عظم سین حطی
 بود رسیده و نیم زده یعنی شوره و مرض
 بسیار آمده بر چیز خوردن
 نیوندر نیم - بکسر اول فناء شمالی مجمل
 رسیده و فتح داء و سکون و کسر دال ابجد
 و نیم معلوم نام و در کینست که آنرا حبل
 گویند کبر باء حطی و سکون راء سه قرشت
 و فتح نیم و لام زده و آن سرخ و سفید بود و
 سه باشد سفید آن را حبل عربی گویند
 و صندل و آن طراوت و سرخ آن سا که نیوندر
 باشد حبل عامی و هزارا سفید گویند حبل
 عامی نوسه از سداب کوهیست بضم سین
 مصله و دال ابجد بافت کشیده و موهده شمالی
 زده و آن گیاه است باشد درانی مانند پونه
 خورون آن رنج رتوت باه و بسیار خیرت برده
 و حل زمان کند و سداب را اجا و می بین
 خوانند بر وزن اکن بفتح سبزه و سکون لام و

شبهه به بستان افروز یکس بافتش برین و خوشترنگ
 سے باشد بچھے گوید سرخ سرخ جان است سرخ
 معلوم فتح سیم و بر اسے قرشت و زود آمدہ۔

نام سرین۔ اول بافت کشیده و کسر ز سرین
 بنائے سخانی رسیده و نون زده نام و فتح است که
 در اول ز با و اس الزود و دیگر گناه ایران و نون
 بیشتر شود و بنام بزرگ که تہ آن بخوار سی
 در نفل سیم چار کس رسیده و گمانیش بمر تہ
 آنچه کہ باران ازان گذر و نود و صد سوار
 و سایہ آن آرام تو اندک و و کسے مدد کہ گمان
 ایک دیگر خوش نما و بلند ترا بخرد و ساقش در نون
 مودونی و لطافت بود و بران وقت چیرے گرد
 مانند خرطی که از چرم ساخته باشند بمر سر و آن
 پر از پشه باشد و در ایام بهار و در آن خرطی اپنی
 بمر سر و در تیر ماه کہ آفتاب در برج سرطان گذر
 بخورد شود مانند صغ و آن را بوض صغ عربی
 در سیاهی کنند سیاهی را بسیار شفاف و رنگین
 ساز و آن درخت را پیش و در و پشه غال
 و در و در و سار و گلدار بوزن کا و سس و در
 و ساز و گلدار و لا مشکو و کثر م بقم کا نیا سی
 و ز اسے پارسی و سیم زده و کجک بفتح کاف و
 سکون نون و فتح جیم و کاف زده و ناز چین و
 امثال آن مانند و در تازی شجره ایلی گویند
 مانند شاکستن۔ اول بافت کشیده
 و کسر بنین قرشت و خنایه قوقانی بافت کشیده
 و کسر بنین منقوط و فتح کاف و سکون بنین
 معلوم و فتح خنایه قوقانی و نون زده یعنی نوار
 کردن و چیرے اندک خزون آمدہ۔

نام بر خوشی زوزن۔ اول بافت کشیده
 و سکون قاف و فتح سجدہ سخانی و سکون را سے
 قرشت و فتح خا سے منقوط و و سعول و کسر
 بنین قرشت بنائے سخانی رسیده و فتح
 بوز و اول ا بجد و نون زده یعنی آن است

که اگر ما پیور وقت برین نام نفل نون
 و نفل بافتشده بخوشحالی بر و آن نفل
 خوشوقت بود و خوشحالی بکنار زده گویند و او را
 بخوشی زوزن۔

نام بر نون۔ اول بافت کشیده
 و سکون قاف و فتح سجدہ سخانی و سکون را سے
 قرشت و فتح بنین منقوط و سکون سیم و فتح ز ا بجد
 و اول ا بجد و نون زده آنست که ما پیور وقت
 برین نام نفل اگر رنگین و سے و نفل باشد
 آن کو دک همیشه رنگین بسیار شد گویند نام
 او را بجم زده اند و در ساعت بد پریده اند

نام زوزن۔ اول بافت کشیده و سکون قاف
 و فتح ز اسے بوز و سکون سیم بنائے سخانی رسیده
 و نون زده کنایه از کلمه مظلوم آمدہ و نون خاک
 و نون عالم نیز گویند۔

نام مشک یا خنایه۔ اول بافت کشیده
 و فتح قاف و کسر بجز سیدله و ضم سیم و سکون بنین
 و منقوط و کاف و خنایه سخانی بافت کشیده و سکون
 نام خنایه قوقانی و نون زده کنایه از بنید او انکا
 و بنکامی و شهرت یافتن و نام تک سمر ساین
 باشد۔

نام گزراں۔ اول بافت کشیده و ضم کاف
 پارسی و سکون ز اسے بوز و اسے قرشت
 بافت کشیده و نون زده یعنی ناگزیر آمدہ که بنیاد
 و لا علاج باشد۔

نام لاریں۔ اول بافت کشیده و لام آن کتبه نون و کاف
 ناله کشیده آمدہ و نیز نام کوی هست میان شیراز
 و گازرون کاف بافت کشیده و فتح ز ا بجد
 و ضم را سے قرشت بوز رسیده و نون زده
 و آن شعر سے دو نایه است از ملک فارس

نام از شکم و سخاوت۔ اول بافت کشیده
 و سکون سیم و فتح بجز و سکون ز اسے بوز و کسر
 منقوط و فتح کاف و سکون سیم و ضم بجز و سکون ف
 و خنایه قوقانی بافت کشیده و فتح و اول ا بجد
 نون زده کنایه از سعول شدن آمدہ

نام بر سرخ زوزن۔ اول بافت کشیده و
 سکون سیم و فتح سجدہ سخانی و سکون را سے
 قرشت و فتح خنایه سخانی و سکون خا سے منقوط
 و نون معلوم کنایه از فراموشی کردن و محو
 ساختن آمدہ۔

نام حاوئہ خام بودن۔ اول بافت
 کشیده و کسر نون و خا سے خطی بافت کشیده
 و کسر و اول ا بجد و فتح خا سے خنایه و سکون کاف
 مدور و خام بودن معلوم کنایه از خا و تہ منقوط
 است و نام بودن را نیز گویند۔

نام اور انبان شهاون۔ اول بافت کشیده
 و سکون نون و فتح و اول ا بجد و سکون را سے قرشت
 و فتح بجز و سکون نون و سجدہ سخانی بافت کشیده
 و نون زده و نون با کسر نون معلوم کنایه از سوز
 کردن و نهر نبودن آمدہ۔

نام و بھان۔ اول بافت کشیده و کسر
 نون و اول ا بجد و سکون با سے مدور و کاف
 بافت کشیده و نون زده کنایه از نام پادشاه آمدہ

نام سرین۔ اول بافت کشیده و کسر نون
 و فتح ز اسے بوز و کشیده و کسر با سے
 سخانی رسیده و نون زده کنایه از آفتاب
 عالمتاب آمدہ

نام سیمین۔ اول بافت کشیده و کسر نون
 و سیمین مملد بنائے سخانی رسیده و کسر سیمین
 خطی رسیده و نون زده کنایه از نام آمدہ و انرا
 نام سفید فلک نیز گویند۔

نام شیرین بودن۔ اول بافت کشیده
 و کسر نون و شیرین بودن معلوم کنایه از

در چو را گوید و معنی زین هم هست از هم جدا و با هم چسبیده
 در کاف - بفتح اول در اسهال سفید و کاف پارسی
 با لث کشیده و نون زده معنی گردن یا ناسورا و در
 آمد و گردن یا نون زده معنی گردن یا ناسورا و در
 شرم آهن - بفتح اول در اسهال سفید و لیسیم ساکن و
 سبز با لث کشیده و فتح یا سه در و نون زده
 معنی زبون دست آمده -
 زیم کردن - بفتح اول در اسهال سفید و زیم
 ساکن و فتح کاف و سکون راسه قرشت و فتح اول
 ا بجد و نون زده کناه از مصلح و قران پر در کردن اگر
 شرم کردن - بفتح اول و راسه قرشت و زیم ساکن
 و فتح کاف پارسی و سکون راسه معنی و فتح اول بجا
 و نون زده کناه از مصلح و قران پر در آمده -
 تریمان - بفتح اول و کسر راسه قرشت بنیانه
 تمانی رسید و زیم با لث کشیده و نون زده نام
 پر راسه است که بعد رستم باشد و پر رستم تمان
 و زال نام داشت -
 تریمان - بفتح اول و کسر راسه بوز بنیانه
 تمانی رسید و فتح اول ا بجد و نون زده معنی بر
 کشیدن آمده و بجا سه راسه بوز رای پانچ
 هم آمده -
 تریمان - بفتح اول و کسر راسه پارسی بنیانه
 تمانی رسید و فتح اول ا بجد و نون زده معنی
 تریمان آمده و کسیر و کشیدن باشد -
 تریمان - بفتح اول و سکون سین سغفص
 و فتح ثنانه فوقانی و سکون راسه قرشت و فتح
 اول ا بجد و نون زده معنی تریمان که تریمان باشد
 و آن گل است سفید و بنیانه خوشبو
 تریمان - بفتح اول و سکون سین سغفص
 و فتح ثنانه فوقانی و راسه قرشت و نون زده و
 تریمان آمده که گل سفید خوشبو باشد و معنی
 گل از هم بنظر آمده -
 تریمان - بفتح اول و سکون سین سغفص

فتح ثنانه فوقانی و سکون راسه قرشت و فتح اول
 و نون زده معنی تریمان آمده که گل سفید خوشبو
 باشد و فتح نون و سکون سین معنی و فتح ثنانه فوقانی
 و فتح راسه قرشت بود و نون زده معنی تریمان
 سغفص - بفتح اول و سکون سین سغفص و فتح
 ثنانه فوقانی و راسه در و نون زده نام در بران
 و راسه است که در جنگ و در جنگ بر دست تریمان
 کشیده شد و در از در رخ جنگی است عظیم و نام
 مشهور تریمان گوید و در بران و راسه و آن جنگ
 در و آن کوه کنا بدو فتح شده است بفتح کاف
 و نون با لث کشیده و فتح معنی تمانی و حال ا بجد
 زده و آن کوه است از خراسان و در آن کوه
 کنا بدو فتح است از خراسان در آنجا تریمان و
 بر او پیران را بچند سعاد گشت و بعد از آن
 سبلو تان و دیگر از تمانیان بر دست و در ایرانی
 گشته که دیدند در آن روز گوید پیران را بر کوه
 کوه مذکور بقتل آورد و جنگ و در از در رخ پانچ
 حالا شهرت دارد و معرب کنا بدو چاه آمده -
 تریمان - بفتح اول و سکون سین سغفص
 و کسر ثنانه فوقانی بنیانه تمانی رسید و فتح اول
 و نون زده همان تریمان بر او پیران و راسه است
 که در جنگ و در از در رخ بر دست تریمان کشیده
 تریمان - بفتح اول و سکون سین سغفص
 و کسر راسه قرشت بنیانه تمانی رسید و نون
 زده نام گل است معروف و آن سفید و کوچک
 و در برگ می باشد و آن دو نوع است یکی را
 گل مشکین میگویند و دیگری را گل تریمان و
 تریمانی و در لیبی خوانند و نام جزیره هم هست
 در میان دریای مدیترانه و جزیره است و در
 گوید تریمان و در تریمان بر او پیران است -
 تریمان - بفتح اول و سکون سین سغفص
 و راسه در و راسه لث کشیده و کسر نون و فتح
 قرشت و نون زده بنیانه تریمان و پانچ معنی تریمان

آمده که تریمان خام بود است نشانه تریمان
 سه نیم و نشانه یعنی بر نون که از بر نون باشد
 تریمان - کسیر اول و سکون سین سغفص و
 ثنانه تمانی با لث کشیده و نون زده معنی تریمان
 و نون کردن آمده و در تمانی معنی فراموشی است
 و معنی اول و فتح اول هم آمده -
 تریمان - بفتح اول و کسر سین معنی بنیانه
 تمانی رسید و فتح اول و نون زده معنی تریمان
 معنی عبادت و نماز کردن آمده -
 تریمان - کسیر اول و نون زده معنی تریمان
 و سکون راسه فتح ثنانه فوقانی و نون زده تریمان
 نشانه آمده و معنی تریمان کردن هم هست -
 تریمان - کسیر اول و نون زده معنی تریمان
 کشیده و کسر راسه سقوط بنیانه تمانی رسید
 و فتح اول و کسیر نون زده معنی تریمان آمده
 که معنی تریمان و تریمان کردن است -
 تریمان - کسیر اول و نون زده معنی تریمان
 و سکون سین سغفص و فتح ثنانه فوقانی و نون زده
 معنی تریمان آمده -
 تریمان - کسیر اول و نون زده معنی تریمان
 کشیده و سکون نون تریمان معنی تریمان آمده و معنی
 تریمان است و معنی تریمان هم هست -
 تریمان - کسیر اول و نون زده معنی تریمان
 کشیده و سکون نون تریمان معنی تریمان آمده
 معنی تریمان است و معنی تریمان هم هست -

نشانی رسیدن آب سرد و فتح دال ایچر و لون زرد مختلف
 نشانییدن آمده که بعضی سناوان باشد
 نشانییدن - کبسر اول و شین مشقوبه بنشاه تهمانی
 مجهول رسیدن و فتح میم و لون زده سخی جا و
 مقام کسستن آمده مطلقا و اشیا نه مرغ را نیز
 گویند
 نشین - کبسر اول و شین قرشت بنشاه
 تهمانی رسیده و لون زده بعضی قطب آمده قاف
 نقطه ایست از خاک و پوست درون مقعد
 را هم گفته اند و این شستن هم هست یعنی شین
 و یعنی اول و دوم بجای کسرون فتح هم برین
 آمده
 فعل افکندن - بفتح اول و عین مهمل
 و لام ساکن و افکندن با فتح سینه و کان یاری
 معلوم کتاب از کتاب و تعبیل سخن آمده و گفته
 از زبان هم هست
 فعل و اثرگون - بفتح اول و سکون پی
 و کسر لام و واد با فتح کشیده و سکون دال
 یاری و فتح کان یاری بود رسیده و لون زده
 کتاب از کار ایست که مردم سپا بدان خبرند
 و خبر درنگ و تد
 نقض - بفتح اول و عین مشقوبه و لون زده
 بعضی سناوان خاوت آمده و ناخوشه و بیجان
 نیز گویند آن نجی است که در شراب و سکه
 خیر نام پاشند کبسر است هر بنشاه تهمانی
 رسیده و موعده تهمانی با فتح کشیده و لون
 زده اگر برگزندی عقرب طلا کنند نافع باشد
 و آن گرم و خشک است در دهم و سوم
 نقض لمان - بفتح اول و عین مشقوبه و سکون
 لون و فتح خاسه نقض و لام با فتح کشیده و لون
 زده بعضی ناخواه آمده و آن نجی است قرصی
 که بر وسه خیر نام پاشند و برگزندی عقرب
 طلا کنند نافع باشد و پیچ شکم را تیر سودا رود
 نشانییدن - کبسر اول و شین مشقوبه بنشاه

نشانی کسستن کبسر اول و عین مشقوبه با فتح کشیده
 و کسرون و سکون سین سفص مرغ نشاه تهمانی
 و لون زده بعضی نشانییدن آمده
 نقض لمان - کبسر اول و سکون عین مشقوبه
 مرغ نشاه تهمانی و لون زده مختلف نشستن بنشاه
 نقض لمان - بفتح اول و سکون شین
 قرشت و فتح راسه سله کبسر سینه بدله و هلال
 یا کسر طاسه حلی معلوم ایچر باز عفران بروسه
 تهمانی نشانییدن
 نشکر و گان زران - بفتح اول و سکون شین
 قرشت و فتح کان و سکون راسه معلوم کسرون
 ایچر و کان با فتح کشیده و فتح راسه مجرور راسه
 مهمل با فتح کشیده و لون زده بعضی اسفنج آمده
 کبسر سینه و سکون سین مهمل و فتح قاف و لون و عین
 زده و آن خیره است شیمی به حکم خورج و
 آنرا بر روده و ابر کس نیز گویند و بعضی گویند
 حیوانیست و بیانی بدان جهت که چون دست
 بر وسه نشاند خود را جمع کند و چون کبسر و
 موج او را بر ساحل اندازد و بعضی گویند تا بیست
 و بیانی اگر در شراب شروج آب گندازد آب را
 سحر کند و شراب سبکتر رود و خاکستر آن زخم که
 در ساعت زده باشد خشک نکند و زرد و نیکو
 سبزه گرم خشک است در اول بود
 نشکر بنشاه - کبسر اول و سکون شین
 قرشت و فتح کان و سکون لون و کبسر سینه بنشاه
 تهمانی رسیده و فتح دال ایچر و لون زده کبسر
 اعضا باشد با دوسه انگشت یا دوسه ناخن و
 چنانکه بدرد آید و آنرا تبرکی حمدک و در شندی
 گویند
 نقض لمان - کبسر اول و سکون عین مشقوبه
 و فتح میم و لون زده و بخت قرص و پاشند بعضی خوشتر
 و تار آمده
 نشانییدن - کبسر اول و شین مشقوبه بنشاه

نشانییدن - کبسر اول و سکون عین مشقوبه و سکون
 لون و فتح خاسه مشقوبه و واد با فتح کشیده
 و لام با فتح کشیده و لون زده بعضی نقض و آمده
 بفتح لون و سکون عین مشقوبه و فتح لون و خاسه
 مشقوبه و واد و سحر و با فتح کشیده و واد ایچر زده
 که ناخواه باشد و آن نجی است خوشتر و کبسر
 خیر نام پاشند و برگزندی عقرب طلا کنند نافع
 باشد و پیچ شکم را سودا رود و اشتها آورد و زبان
 ترازون این آمده کبسر راسه پوزیا حلی
 رسیده و لون زده
 نقض لمان - بفتح اول و عین مشقوبه و سکون
 لون و فتح خاسه نقض و واد با فتح کشیده و کسرون
 بنشاه تهمانی رسیده و لون زده بعضی نقض لمان
 آمده که ناخواه باشد و بفتح لون و عین مشقوبه
 و لون ساکن فتح خاسه مشقوبه و واد با فتح کشیده و کسرون
 و لون زده هم برین آمده
 نقض لمان - بفتح اول و سکون عین مشقوبه
 و فتح لون و کسرون و بنشاه تهمانی رسیده و
 فتح دال ایچر و لون زده بعضی نقض لمان آمده که
 خوبیدن و داخل نشدن و تیاریدن باشد
 چه نشود و بروزن کشودن بعضی آسودن
 و آرمیدن و در شراب نشدن آمده
 نقض لمان - بفتح اول و سکون عین
 مشقوبه و واد رسیده و شین قرشت
 و کسرون بنشاه تهمانی رسیده و فتح دال ایچر
 و لون زده بنی از زنجی بدینی و کبسر نشدن آمده
 و آنجا را دیگر دین کردن است
 نقض لمان - کبسر اول و سکون قاف و کسرون
 قرشت بنشاه تهمانی رسیده و فتح دال ایچر و
 لون زده بعضی نقض لمان کرده
 نقض لمان - بفتح اول و سکون قاف و کسرون
 دال ایچر و حلی با فتح کشیده و واد با فتح کشیده و کسرون

سر روح باشد و در و سیم سره و اوج را بر کوه اند
 تقدیر اول - بفتح اول و سکون قاف و کسر
 وال ایچ و فتح را سه قرشت و او با کن کشیده
 و خون زده یعنی تقدیر اول که کنایه از جان و زینجه
 ایچ باشد و در آن هر دو معنی آمده است -
 تقدیر اول - بفتح اول و سکون قاف و وال
 ایچ و کسر کاف پارسی بختنازه تخانی رسید و
 را سه قرشت با این کشیده و خون زده کنایه
 از مردانی آمده که رشوت نمی گیرند و رشوت
 سے خورند و طالبان دنیا را نیز نامند -
 نقره پاهن رسیدن - بفتح اول و
 سکون قاف و فتح را سه قرشت و سکون
 با سه هوز و پاهن رسیدن معلوم کنایه از
 علی به جوی و فراغت بریافتن و خوشی بنهم
 رسیدن باشد -
 نقش بر آب زدن - بفتح اول و سکون
 و شین مقبول ساکن و فتح موحه تخانی زدن
 را سه موله و جزه بالف کشیده و سکون موحه
 تخانی و فتح هوز و وال ایچ و زان نه کنایه
 از محو کردن و بر طرف ساختن آمده کنایه از
 چیزها سه بنیفات هم است -
 نقش بر آب کشیدن - بفتح اول و
 قاف و شین مقبول ساکن و فتح موحه تخانی
 و سکون را سه موله و جزه بالف کشیده و سکون
 موحه تخانی و فتح کاف و کسر شین قرشت
 بختنازه تخانی رسید و فتح وال ایچ و لولون
 زده کنایه از کار سه عیث ویر حاصل آمده
 نقش بر آب کشیدن - بفتح اول و سکون
 و شین مقبول ساکن و فتح با سه پارسی و
 را سه قرشت و فتح کاف و خون زده کنایه از
 جمع مخلوقات آمده و بی سه بر کون بر کار هم
 آمده یعنی با سه پارسی و سکون را سه قرشت
 و کاف بالف کشیده و را سه تخانی زده

نقش بستن - بفتح اول و قاف و شین
 مقبول ساکن و فتح موحه تخانی و سکون موحه
 موله و فتح بختنازه تخانی و خون زده کنایه از آفرین
 و تصویر کردن و تمجیل نمودن آمده است -
 نقش بستن - بفتح اول و کاف و شین
 قرشت ساکن و فتح خون و موحه تخانی و
 سکون سین موله و فتح بختنازه تخانی و خون زده
 کنایه از آفریندن و تصویر کردن و تصویب
 تمجیل نمودن آمده است
 نقطه زریح - بفتح اول و سکون قاف و فتح
 طاسه بطنی و کسر جزه سبدله و فتح زاسه هوز
 و کاف و کسر را سه بنه نقطه بختنازه تخانی سیده
 و خون زده کنایه از آفتاب عالیا آمده -
 نگونستن - بفتح اول و فتح کاف و او رسید و
 و کسر خون و فتح بختنازه تخانی و خون زده بخت
 نشسته باشد یعنی کشته آمده -
 نگون دیدن - بفتح اول و فتح کاف و او رسید
 رسید و کسر را سه بنه بختنازه تخانی رسید
 و فتح وال ایچ و خون زده و معنی سر زدن کرد
 و غیبت نمودن به غیب گفتن آمده و بخت فتح
 اول کسر هم درست است -
 نگارستان - بکسر اول و کاف پارسی
 بالف کشیده و کسر را سه موله و سکون سین
 سفلی و بختنازه تخانی بالف کشیده و خون زده
 معنی نگارخانه آمده -
 نگارین - بکسر اول و کاف پارسی بالف کشیده
 و کسر را سه موله بختنازه تخانی رسید و لولون زده
 آنگه تصویرت او با نهایت اال بود و نیز منسوب
 نگار -
 نگارستن - بکسر اول و کاف پارسی بالف
 کشیده و سکون شین مقبول و فتح بختنازه تخانی
 و خون زده معنی نوشتن و نقش و نگار و نقاشی
 کردن آمده است

نگران - بکسر اول و سکون کاف پارسی
 قرشت بالف کشیده و خون زده معنی مستغرق
 و تامل کننده آمده -
 نگرسستن - بکسر اول و سکون کاف پارسی
 و کسر را سه قرشت و سکون سین سفلی و
 فتح بختنازه تخانی و خون زده و غیبت نگرسستن
 که معنی نگاه کردن و دیدن باشد -
 نگرسیدن - بکسر اول و سکون کاف پارسی و
 کسر را سه قرشت بختنازه تخانی رسید و فتح
 وال ایچ و خون زده معنی نگرسستن آمده که دیدن
 و نگاه کردن باشد و کوشش هم معنی دارد
 کبیر خون و فتح کاف پارسی به او مجبول رسید و شین
 مقبول زده -
 نگرسستن - بکسر اول و سکون کاف پارسی
 و کسر را سه قرشت بختنازه تخانی رسید و کولون
 سین سفلی و فتح بختنازه تخانی و خون زده
 معنی نگرسیدن آمده که دیدن و نگاه کردن
 باشد -
 نگرسیدن - بکسر اول و فتح کاف پارسی و
 سکون لولون و فتح وال ایچ و خون زده معنی
 آنچه کرده جانم و بجهت کردن سوزنی باشد
 آنچه بفتح نیم بر وزن آمده معنی خلاصه شده
 از سوزن و نیز سوزن هم است -
 نگون - بکسر اول و فتح کاف پارسی به او رسید
 و خون زده معنی سر زدن آمده و نا بساکن
 نیز گویند -
 نگین - بکسر اول و کسر کاف پارسی بختنازه تخانی
 رسید و لولون زده معنی است که بر آن نام
 و امثال آن کنند -
 نذر آب و اشستن - بفتح اول و سیم
 و سکون وال ایچ و فتح وال موله و سکون را
 قرشت و جزه بالف کشیده و موحه تخانی زده
 و اشستن معنی کنایه از کمر نمودن دور کردن

و در غایب بودن آمده -

نمک زین - بفتح اول و سیم و سکون دال که
و کسر زایم و زین تا تخانی رسیده و نون زود
باشد که بر پشت اسپ نشود و زین را بر بالای
آن گذارند -

نمک سیدین - بفتح اول و سکون سیم و کسرتین
قرشت ثنناة تخانی رسیده و فتح دال ابدیه
نون زود یعنی کام یافتن و کبر او رسیدن باشد
نمک انگیزیدین - بفتح اول و سیم و سکون
کاف و فتح هزه و سکون نون و کسرتین کاف
ثنناة تخانی رسیده و فتح دال ابدیه نون زود
کتاب از کسر که در آن آمده است -

نمک بر جگر و شستن - بفتح اول و سیم و سکون
کاف و فتح سوره تخانی و سکون راسه قرشتین
و کسر سیم و فتح کاف پارسی و سکون راء و همزه
و در شستن معلوم کنایه از شسته بر شستن و غایب
بر عذاب کشیدن آمده -

نمک زین - بفتح اول و سیم و سکون کاف
دال ابدیه و کسرتین و نون زود و سوره است
و نیز کنایه از سیم مستحق و محبوب آمده -
نمک زین شگستن - بفتح اول و سیم و سکون
کاف و دال ابدیه و کسرتین و سکون نون
و کسر سیم و فتح کاف و سکون سیم و سطر
و فتح ثنناة فوقانی و نون زود کنایه از شستن
کردن و بیوفایی و زین آمده -

نمک در آتش انگیزین - بفتح اول
سیم و سکون کاف و در آتش انگیزین معلوم
کنایه از شور و شوخا و فرود کردن آمده -

نمک زین - بفتح اول و کسر سیم ثنناة تخانی
رسیده و فتح دال ابدیه و نون زود یعنی
و توجه نمودن و نم کشیدن آمده و زین
و نا امید شدن آمده -

نمک زین - بفتح اول و سکون نون و کسرتین

پارسی ثنناة تخانی رسیده و نون زود یعنی
و سیم و زین شده باشد -

نواختن - بفتح اول و واو و بلف کشیده
و سکون فاسه مقبوله و فتح ثنناة فوقانی و نون
زود یعنی سر آمدن و بانگ زدن و کبر و اولیاد
و خوش کردن و در اثرش نمودن آمده است -

نوا - بلف - بفتح اول و واو و بلف کشیده
و سکون راء - قرشت و راسه مدوره و نون
بلف کشیده و نون زود و چیزیکه شعر و اولیاد
و کسرتین غیر خوش آورده باشد بند و کسرتین
و در کسرتین راء گویند -

نوا - بلف - بفتح اول و واو و بلف کشیده
و کسر راء سله ثنناة تخانی رسیده و فتح دال ابدیه
و نون زود یعنی نا جا و بد و فرود آوردن آمده که تبار
بافتن گویند -

نوا - بلف - بفتح اول و واو و بلف کشیده
و کسر نون ثنناة تخانی رسیده و فتح دال ابدیه
و نون زود معنی نواست که سنی فریاد و ناله کردن
و جنبیدن باشد و معنی آگاه شدن و آگاه بیدار
و ناله آوردن و جنبیدن هم آمده -

نوا - بلف - بفتح اول و واو و بلف کشیده
و کسر نون ثنناة تخانی رسیده و فتح دال ابدیه
و نون زود معنی نواست که سنی فریاد و ناله کردن
و جنبیدن باشد و معنی آگاه شدن و آگاه بیدار
و ناله آوردن و جنبیدن هم آمده -

نوا - بلف - بفتح اول و واو و بلف کشیده
و کسر نون ثنناة تخانی رسیده و فتح دال ابدیه
و نون زود معنی نواست که سنی فریاد و ناله کردن
و جنبیدن باشد و معنی آگاه شدن و آگاه بیدار
و ناله آوردن و جنبیدن هم آمده -

نوا - بلف - بفتح اول و واو و بلف کشیده
و کسر نون ثنناة تخانی رسیده و فتح دال ابدیه
و نون زود معنی نواست که سنی فریاد و ناله کردن
و جنبیدن باشد و معنی آگاه شدن و آگاه بیدار
و ناله آوردن و جنبیدن هم آمده -

معنی لرزان و ناله و در اثری کنان و فریاد و ناله
هم هست و اصل سنی شستن نیز این است چه نوا
ناله باشد و لغت و نون صفتی است و ناله و جنبیدن
و ناله و جنبیدن و جنبیدن راء نیز گفته اند و کسرتین
و ناله و جنبیدن و ناله و جنبیدن راء نیز گفته اند
که در مقابل نوا باشد و ناله و جنبیدن راء نیز گفته اند
آگاه و جنبیدن راء نواست که سنی فریاد و ناله کردن
و جنبیدن باشد و معنی آگاه شدن و آگاه بیدار
و ناله آوردن و جنبیدن هم آمده -

نوا - بلف - بفتح اول و واو و بلف کشیده
و کسر نون ثنناة تخانی رسیده و فتح دال ابدیه
و نون زود معنی نواست که سنی فریاد و ناله کردن
و جنبیدن باشد و معنی آگاه شدن و آگاه بیدار
و ناله آوردن و جنبیدن هم آمده -

نوا - بلف - بفتح اول و واو و بلف کشیده
و کسر نون ثنناة تخانی رسیده و فتح دال ابدیه
و نون زود معنی نواست که سنی فریاد و ناله کردن
و جنبیدن باشد و معنی آگاه شدن و آگاه بیدار
و ناله آوردن و جنبیدن هم آمده -

نوا - بلف - بفتح اول و واو و بلف کشیده
و کسر نون ثنناة تخانی رسیده و فتح دال ابدیه
و نون زود معنی نواست که سنی فریاد و ناله کردن
و جنبیدن باشد و معنی آگاه شدن و آگاه بیدار
و ناله آوردن و جنبیدن هم آمده -

نوا - بلف - بفتح اول و واو و بلف کشیده
و کسر نون ثنناة تخانی رسیده و فتح دال ابدیه
و نون زود معنی نواست که سنی فریاد و ناله کردن
و جنبیدن باشد و معنی آگاه شدن و آگاه بیدار
و ناله آوردن و جنبیدن هم آمده -

نوا - بلف - بفتح اول و واو و بلف کشیده
و کسر نون ثنناة تخانی رسیده و فتح دال ابدیه
و نون زود معنی نواست که سنی فریاد و ناله کردن
و جنبیدن باشد و معنی آگاه شدن و آگاه بیدار
و ناله آوردن و جنبیدن هم آمده -

نوا - بلف - بفتح اول و واو و بلف کشیده
و کسر نون ثنناة تخانی رسیده و فتح دال ابدیه
و نون زود معنی نواست که سنی فریاد و ناله کردن
و جنبیدن باشد و معنی آگاه شدن و آگاه بیدار
و ناله آوردن و جنبیدن هم آمده -

نوا - بلف - بفتح اول و واو و بلف کشیده
و کسر نون ثنناة تخانی رسیده و فتح دال ابدیه
و نون زود معنی نواست که سنی فریاد و ناله کردن
و جنبیدن باشد و معنی آگاه شدن و آگاه بیدار
و ناله آوردن و جنبیدن هم آمده -

نوا - بلف - بفتح اول و واو و بلف کشیده
و کسر نون ثنناة تخانی رسیده و فتح دال ابدیه
و نون زود معنی نواست که سنی فریاد و ناله کردن
و جنبیدن باشد و معنی آگاه شدن و آگاه بیدار
و ناله آوردن و جنبیدن هم آمده -

که نور و خلقت سپرد و قدیم اند و فعل نور بقصد
 و اختیار است و فعل خلقت به نیت و اتفاق و
 کیش آتش را بر قرقر گذاشت و کفاح برون
 بر طرف ساخت و گفت زن عمر و پرورد زن
 و دید بر عمر و خلل است و تصرف او مال و ورکرد
 و گفت باید که خلق با هم مساوات منظور دارند
 خواه در مال باشد خواه در زن و هر کس که
 زنان متعدد داشت اگر غیره آمده بود آن
 نمیتوانست با او بگوید که نمیدهم زن او را
 که رفتی و پروردی و تا خواستی پیش خود نگاه داشته
 و اگر شخصی مالی بیشتر داشت بکس نمیتوانست
 گفت که نمیدهم مال از تو رفتی جوانان و دشمنان
 نه به او خوش آمد جانان طبع او شد در عالم
 و نه به او آمدند چون قباد را از زبان برخت
 تمام بود او را نیز این نه به خوش آمد و بود کرد
 و این نه به روان یافت چون
 نوشیروان با پناه شد او را با پناه نه به کسر
 که تابع او بود و قتل آورد و در کتاب موبد الفضا
 نزدیک را بنام سیم و سکون از آن سوز نوشته
 و در آن نوشیروان - او نوشیروان خوانند با او
 نوشیروان - بنام اول بر او مجبول
 رسیده و سکون نشین تر شده و فتح نام رگس
 سوره آسمانی بنام آسمانی رسیده و نون بافت
 کشیده و نون زود نام نوبت از او سستی
 نوشیروان - بنام اول بر او مجبول رسیده
 و کسر نشین متعوط بنام آسمانی مجبول رسیده
 و فتح را از قرشت و او بافت کشیده و نون
 دوه مختلف نوشین روان آمده یعنی جان شیرین
 چه نوشین یعنی شیرین روان جان را گویند
 و نام پادشاه هم بوده عادل که پیغمبر باطل است
 علیه و آله و سلم در زمان او ظهور کرد و شرح آن
 در وقت نوشیروان لفظ در فعل است و قوم
 کشیده

نوشین - بنام اول بر او مجبول رسیده
 و کسر نشین متعوط بنام آسمانی رسیده و
 نون زود یعنی گوارا و شیرین آمده و مختلف
 نوشین هم هست که گوش کردی و نشین
 باشد
 نوشین روان - بنام اول بر او مجبول
 رسیده و کسر نشین متعوط بنام آسمانی رسیده و
 سکون نون و فتح را از قرشت و او بافت
 کشیده و نون زود یعنی جان شیرین آمده
 چه روان یعنی جان و نوشین یعنی شیرین
 باشد
 نوع و سان حسین - بنام اول و سکون
 و او فتح عین نون و ضم را از قرشت لیا و
 رسیده و سین سلف بافت کشیده و فتح سیم
 پارسی و سیم و نون زود یعنی نوزادگان حسین
 و نوزادگان حسین آمده که نه باهاست و قلمها
 نود رسیده و گله و شکوفه را از قرشت لیا و
 نوشیدن - بنام اول بر او مجبول رسیده
 و کسر بنام آسمانی رسیده و فتح دال ایچ
 و نون زود یعنی خریدن آمده و بر هم خورد
 و خوردن مردم و اشغال آنرا نیز گویند
 و یعنی صدا کردن آمده و صدا که
 از بسیاری مردم و جانوران و غیره رسیده
 خصوصاً و تبارزی نیز از خوردن و یعنی خنجر
 هم بنظر آمده
 نوشیروان - بنام اول و سکون و او
 کسر نون و قنای آسمانی بافت کشیده و زود
 سوز بافت کشیده و نون زود یعنی ساکنان
 مبتدی و هر که در جاعت قلندران نود رسیده
 آمده
 نون - بنام اول بر او رسیده و نون
 دوه حرفیست از حروف شیمی که حساب ایچ
 بجایه است و یعنی اکنون و در حال همین زمان

و با فعل و حال باشد و نشین و نشین را نیز گویند
 و چاه ز نخل ترا هم نامند و در تاشی یعنی شمشیر
 و کراش شمشیر و مرکب و سیاهی و دوات و ماهی
 باشد و نام شهر و مدینه هم هست و اصطلاح
 ارباب سنا اسر و را گویند که چنانچه حاجب گویند
 نوشین - بنام اول بر او مجبول رسیده و قنای
 آسمانی بافت کشیده و نون زود یعنی پادشاه
 آمده و ترکان ملوک و سلاطین را این نام
 خوانند و سیدی و طبیبی را نیز گفته اند که از چوب
 بافت بافتند
 نوشیدن - بنام اول و کسر و او بنام آسمانی
 رسیده و فتح دال ایچ و نون زود یعنی
 زاری کردن و نالیدن آمده و یعنی حرکت کردن
 و بنیدن و لرزیدن هم هست
 نوشین - بنام اول بر او مجبول رسیده
 و کسر بافت حلی بنام آسمانی رسیده و نون
 زود یعنی پادشاه زاده آمده و ملوک و سلاطین
 که خویش و قرابت و قوم باشند نیز بدین نام
 و در قریشی نامیدن آمده که ترکان سلاطین
 خود را بدین نام خوانند
 نوشیروان - بنام اول و بافت دور و بافت
 کشیده و کسر را از قرشت بنام آسمانی رسیده
 و نون زود مصدر نهاد آمده که چیزی را خوردن
 اندک باشد و کسر نون و بافت دور و بافت
 کشیده و کسر را از قرشت بنام آسمانی رسیده
 و فتح دال ایچ و نون زود یعنی گذاختن و گذاختن
 بدن و ترسیدن و را هم کردن آمده و در قریشی
 این معنی بافت اول هم از نظر گفته
 نوشیروان - بنام اول و بافت دور و بافت
 بافت کشیده و کسر را از قرشت بنام آسمانی
 رسیده و فتح دال ایچ و نون زود یعنی
 ترسیدن و نام همه نون باشد و در قریشی
 نیز گویند

شما این کبیر اول و با سه دوره باشد
 کشیده و کسر نام ثناته تجمالی کشیده و لون
 زرد یعنی شمالی آمده که لیست و بالا پوشش
 باشد
 شما این سه بفتح اول و با سه دوره باشد
 کشیده و کسر میم ثناته تجمالی کشیده و لون
 زرد یعنی آنگونه آمده که تبار می جدا گویند
 و با یعنی بجز تون آخر هم آمده است که شامی
 پرواز نامی باشد
 شما این کبیران - کبیر اول و با سه دوره
 بافت کشیده و سکون تون و فتح با سه یا رسی
 و سکون ثناته تجمالی و فتح کات در آن خوش
 بافت کشیده و لون زرد کنایه از خوشگان
 و ملا یگان آمده و چون و پرسی و امثال ایشان
 نیز گویند
 شما این کبیر اول و با سه دوره بافت
 کشیده و لون زرد معروف است که پیمان
 و پوشیده باشد
 شما این - بفتح اول و سکون با سه دوره
 و فتح را سه قرشت و با بافت کشیده و لون
 زرد نام شهره و در غیره است
 شما این - کبیر اول و با سه دوره
 و سکون سین بعد فتح ثناته تجمالی و لون
 زرد یعنی نهادن و گذاشتن آمده
 شما این - کبیر اول و با سه دوره و سکون
 سین قرشت و فتح ثناته تجمالی و لون زرد
 یعنی نهستن آمده که نهادن و گذاشتن باشد
 پسین سفت و مقروط بهم تبدیل می باشد
 شما این - کبیر اول و با سه دوره و سکون
 فا و فتح ثناته تجمالی و لون زرد یعنی پیمان
 کردن و پیمان شدن آمده
 شما این - بفتح اول و سکون
 دوره و فتح حا و حده و کسر حا سه معنی ثناته

تجمالی رسیده و فتح کات کسر میم با سه دوره
 با فتح کات پارسی معلوم یعنی سه سپر بالا آمده
 که در آسمان باشد و از ابرام و دایه و دایه
 و در دوره و در حصار و در حصار و در حصار
 و در شهر بالا و در طبق و در قصر و در کاز و در تفرس
 نیز گویند
 شما این - بفتح اول و با سه دوره و سکون
 تون و سوره تجمالی بافت کشیده و لون زرد
 یعنی سرپوش و گیب و طبق و شور و شمش
 آن آمده و در فرنگی بفتح تون و فتح با سه دوره
 و در فرنگی دیگر کبیر تون و فتح با سه دوره هم
 بدین آمده
 شما این - بفتح اول و سکون تون و فتح
 موده تجمالی یعنی شما این آمده که سرپوش و گیب
 و طبق و شور و امثال آن باشد و در فرنگی بفتح تون
 با فتح با سه دوره و سکون تون و فتح موده تجمالی
 زرد و در فرنگی دیگر کبیر تون و فتح با سه دوره و سکون تون
 و فتح موده تجمالی و لون زرد هم بدین آمده
 شما این زیر خفتان - کبیر اول و
 فتح با سه دوره و سکون تون و کسر کات
 پارسی و را سه سپر ثناته تجمالی رسیده
 و کسر را سه قرشت و خفتان با فتح حا سه
 مقروط معلوم کنایه از شمشیر آبر آورده
 شما این - بفتح اول و کسر با سه دوره
 ثناته تجمالی رسیده و فتح دال ابجد و لون
 زرد یعنی اندیشه کردن و علم خوردن و نهادن
 و گذاشتن آمده و با یعنی کبیر اول هم از
 فکر گذشت
 شما این - کبیر اول و ثناته تجمالی
 بافت کشیده و سکون را سه سپر و ثناته تجمالی
 بافت کشیده و لون زرد یعنی حاجت مندان
 آمده و کنایه از عاشقان هم هست
 شما این - بفتح اول و ثناته تجمالی بافت

کشیده و کسر را سه سپر ثناته تجمالی رسیده
 بفتح دال ابجد و لون زرد یعنی قصد و
 آنگونه کردن و درست نظر چیزه دراز
 تون آمده و یعنی نیک کردن و عید اقس
 و ناله کردن و نالهیدن هم هست
 شما این - کبیر اول و ثناته تجمالی بافت
 کشیده و کات پارسی بافت کشیده و لون
 زرد یعنی اجاد پرسی و اداری آمده
 شما این - بفتح اول و سکون ثناته تجمالی
 و فتح دال ابجد و میم بافت کشیده و لون زرد
 شگفتی با مسند که در خواب بر مردم افتد و در
 عبادت کعبه و کابوس خوانند و یعنی صرع هم آمده
 و آن طبعی باشد معروف
 شما این - کبیر اول ثناته تجمالی
 قبول کشیده و فتح را سه سپر و کسر میم
 سید و سپر بافت کشیده و فتح ثناته تجمالی
 و کسر سین قرشت ثناته تجمالی رسیده
 و لون زرد کنایه از شعاع آفتاب آمده و در
 طلوع و غروب
 شما این - بفتح اول و سکون ثناته تجمالی
 و سین سفت بافت کشیده و لون زرد
 نام ماه مگرم است از سال رومیان و
 باسان آنوقت را نیز گویند و مانند آفتاب
 در برج حمل و بسریانی نام ماه دوم باشد
 از سه ماه بهار و یعنی مانند جم است چنان یعنی
 شبیه و مانند هم آمده و کبیر اول یعنی طلا
 و مخالف باشد
 شما این - بفتح اول و ثناته تجمالی
 و سکون سین خط و ثناته تجمالی بافت کشیده
 و لون زرد یعنی همیشه آمده که سه در آنجا
 بسیار باشد
 شما این - کبیر اول ثناته تجمالی
 رسیده و سین مقوط بافت کشیده و لون

زود یعنی نشان آمد و کسر نون که علامت
باشد وجه و نصیب را نیز گویند و در نشانید
هم هست و نشانده را نیز گویند که قاعله نشانده
باشد و معنی بدت و نشانده نیز گفتگ هم بود
نشین - بکسر اول بنشانه تسمانی ببول
رسیده و سکون نشین سقوط و کسر سیم و نون
بخت زود و پانزده معنی زن آمده که در کمال
مرو است -
بنشانه یوستین - بکسر اول بنشانه تسمانی
رسیده و فتح فا و کسر سیزده و ضم باه
پارسی بول و ببول رسیده و سکون سین
سهله و کسر نشانه تسمانی بنشانه تسمانی رسیده
ونون زده معنی رو باده آمده -
نیل خم آسمان - بکسر اول بنشانه تسمانی
رسیده و کسر لام و ضم خا که سقوط و کسر سیم
و سیزده بلف کشیده و سکون سین مقله و سیم
بالان کشیده و نون زده کنایه از سنجوست
آسمانی آمده -
نیل گمری گروون - بکسر اول بنشانه تسمانی
رسیده و سکون لام و فتح کاف و کسر سیم
قرشت بنشانه تسمانی شده و کسر رسیده و
گروون با فتح کاف پارسی معلوم کنایه از سیم
لطیفین باشد -
نیو باریدن - بفتح اول و نشانه تسمانی
و سکون دو و سوزنده تسمانی بلف کشیده و
کسر سیم قرشت بنشانه تسمانی رسیده و فتح اول
ابجد و نون زده معنی نه پناشتن و پنگردان
و فرو بردن و نه گفتن آمده چه او باریدن معنی
فرو بردن و پنگردان و پناشتن و انگندن است
و نکوشده بر گاه که نون مقهور بر سر کلکه که سیزده
داشته باشد یا در آن نون بنزله لا نونی است
و آن سیزده بنشانه تسمانی تبدیل معنی باشد
نیو شیدان - بکسر اول و ضم نشانه تسمانی

بود و ببول رسیده و کسر نشین قرشت بنشانه
تسمانی رسیده فتح فال ابجد و نون زده معنی
بنشین و گویند که رسیده و معنی چستن و طبلیدن
و تفحص و بکس نمودن هم هست -
چشمه بیست و سوم بکسر اول از
قلم ششمین کتاب بخت قلم در پاره
نون با ۱۱ -
تا جو س اول بالان کشیده و ضم هم بود
رسیده معنی درخت کاج آمده که تبارگی
صنوبر خوانند کاف بالان کشیده و ضم نده و اول
در فتح باشد که آنرا تبارگی صنوبر الصغار
خوانند و ضم آخر حسب الصنوبر الصغار خوانند
و آن تخم خشک و سه گوشه میباشد و ضم آن کج
نزدیک است -
تاخن دیوب - اول بالان کشیده و ضم خا
سقوط و کسر نون و اول ابجد بنشانه تسمانی ببول
رسیده و او زده نون از صدون باشد
و آن تعبیر است به ناخن بسیار بنوشید
موی باشد و تبارگی افند الطیب خوانند پس در
عطریات دود را بکار برند و قدری از آن
اگر در زیر زنه که حیض بند خنده باشد و در گوشت
روان گردد و آنرا ناخن بپایان و ناخن طوقش
نیز گویند -
تاخوب - اول بالان کشیده و سکون راه
قرشت و ضم خا که سقوط بود و ببول رسیده
معنی گلزار آمده و آن درخت انار است
که بغیر از گل ثمره ندارد و در تروی همان است
و تبرین آن مصری باشد و نام خود مردم شهر تبرین
آتش خراج را نیز گفته اند -
تا رکیب - اول بالان کشیده و سکون راه
قرشت و کسر کاف و نشانه تسمانی و روا و ساکن
معنی غور و خشک شدن رسیده آمده و تبارگی همان
خوانند و نام کبوا بنشانه الف در آخر معنی خورده

بنشانه سیه آمده -
تا رو - اول بالان کشیده و ضم راه و قرشت بود
پرنده عایست خوش آواز مانند پندل
فان را جل نیز گویند فتح جیم و سکون لام و نون
رسیده و گویند که در انعامها مردم بر سه آید
و آن را تبارگی غرق مدنی خوانند -
تا زو - اول بالان کشیده و ضم راه سه
بود رسیده نون از طیب آورده و بیخ گویند
قری است و گریه نیز گفته اند که تبارگی سبزه
تا رو - اول بالان کشیده و ضم راه سه پارسی
بود رسیده معنی ناز جو آمده که درخت کاج و صنوبر
باشد و آن را تبارگی صنوبر الصغار خوانند و ضم
آنرا حسب الصنوبر الصغار خوانند و ضم آن سنگش
و سه گوشه میباشد و ضم آن کج و نون یک
تا فله آمیو - اول بالان کشیده و فتح فا و کسر سیم
سهله و سیزده بالان کشیده و ضم باه سه در دو بود
رسیده معروف است کنایه از موسا خوشبوی
باشد که زلف و کاکل مستحق است -
تا ن آفتی - و - اول بالان کشیده و کسر
نون و سیزده بالان کشیده و فتح نشانه
نوقسانی و کسر نشین سقوط نشانه
تسمانی رسیده و ضم راه سه قرشت بود رسیده
کنایه از آفتاب مانند آفتاب آمده -
تا نو - اول بالان کشیده و ضم نون بود رسیده
معنی خوانندگی و ذکر سه آمده که زمان در وقت
گوره ضیائیدن نشان کنند تا جواب روند و ضم
تا تو هم هست که نان پز باشد -
تا و - اول بالان کشیده و او زده معنی چو
آب آورده و هر چیز در از و بیان عالی را هم گفته اند
و معنی رخصت و سوراخ هم آورده در کشتی و جبار گویند
و او در آن بام نامه و ای که گندم بدان از اول رسیده
آرسید نیز و چوب بیان عالی کرده که در بعضی
سوانح آب از آن بخرن آسیا خور و چوبی

کسر میان پشت آرمی و کفل و سرین اسب در دو
دو انگه در دست خرابه باشد و معنی خراب هم بنظر
آید که رفتار کنایه باشد.

چشم کاکو - فتح اول و سکون خاصه عقول کس
چشم پاری تبنه آتخانی رسیده و سکون راست
ترشت و کلات پاری بافت کشیده و واد زده
نام فرایست از دست می -

فیسو - بفتح اول و ضم سین سفص پراوریده
معنی چیزی نرم و ساد و هموار و نشان و لغز
برید ریشی و نشونت آید و یکا که فتح اول کس
از کفر گوشت و ریشین نقطه دار هم هست -

فستق - بفتح اول و سکون سین جمله و ضم
حلی پراور رسیده ام صاحب تریب و فقیه و مجید
ترسایان است و بافت کراته ترشت هم آید
که نشور باشد -

نشور - بفتح اول و سکون شین منقوط و
مزم تبنه قوتانی پراور رسیده و واد زده نام در
آسدر -

نشو - بفتح اول و ضم شین ترشت پراور رسیده
معنی نشو آید که نرم و ساد و هموار و نشان
و لغز زده و بی ریشی و نشونت باشد و یکا که
فتح اول ضم کس هم بدین آید -

کشیمین و یو - کبیر اول و شین منقوط
تبنه آتخانی رسیده و فتح میم و نون زده
و یو با کسر اول معنی کنایه از دنیا و عالم آید -
فکشش بر سو - بفتح اول و سکون قاف
و کسر شین منقوط و فتح با به پاری و سکون
راست ترشت و ضم میم پراور رسیده معنی شانه
و تان زبور آید -

نوب - بفتح اول و واد زده سزون است
که آن معنی کوبد باشد و یابین معنی بزم اول
هم هست است و لیر و پلوان هم هست
از سبب آنکه در معنی هم هست و در معنی

معنی هم آید یعنی تان زده و تان کن حرکت
و لرزه را نیز گویند و امیرین و تانین هم هست
یعنی لیر و جنب و لیر تان و جنبان -

نوش دارو - بضم اول پراور رسیده
و سکون شین منقوط و اول ایچو بافت کشیده
و ضم راست ترشت پراور رسیده معنی تریاق
و یازده آید و یکا که از اماه شراب هم هست
و یعنی گویند نوش واد کنایه از شراب است
و نام هم هست هم هست -

نوشو - بفتح اول و سکون واد و فتح شین
منقوط و واد زده معنی جاوش آید که در بار
قدیم است -

نوو - بفتح اول و ضم واد پراور رسیده
معنی شراب مکر و تان آید -

نهیو - بفتح اول و کسر واد تبنه آتخانی
رسیده و واد زده معنی نهیب آید که ترس
و بیم باشد -

نیرو - کبیر اول تبنه آتخانی مجبول رسیده
و واد زده معنی نور و قوت و توانایی آید
و معنی تقدیر هم آید چنانکه گویند بر هر نیرو
یعنی بر هر تقدیر -

فیسو - کبیر اول تبنه آتخانی رسیده
و ضم سین سفص پراور رسیده معنی فیسو
و جام آید -

فیشو - کبیر اول تبنه آتخانی رسیده و ضم
شین منقوط پراور رسیده معنی فیسو آید
که نشتر نصاب و جام باشد و نوع از اقسام
آب هم هست و آن را آلوک طری نامند -

نیو - کبیر اول تبنه آتخانی و واد زده معنی
پلوان و شجاع و لیر و مردانه و دلاور
و یازده آید و معنی آد هم هست و کبیر اول
و ضم تانی نوع زده معنی باشد و لغز اول
و ضم تانی معنی راست است که لغزش کج باشد

چشم بر بیست و چهار هم کلیم چشم
کتاب مکتب کلیم در بیان نون با ما یک
بیاورد - اول بافت کشیده و فتح سرحد
و ظهور با سه دوره و فتح راست ترشت
دوره معنی بزرگ و بزرگ آید و فرومایه و اول
و شین را نیز گویند و معنی نهیب هم هست که ز
قلب و اسره باشد و معنی پراور رسیده و یازده
هم هست -

تاسر کشیده - اول بافت کشیده و فتح تبنه آتخانی
ترشت بافت کشیده و کسر شین منقوط تبنه آتخانی رسیده
وال ایچو با سه دوره زده کنایه از مردم
ورشت و نامهور و بی اصول و نا قبول
و بی ادب آید -

تاخرن خامه - اول بافت کشیده و ضم خا
منقوط و کسر نون و خا که نشور بافت کشیده
و فتح میم و با سه دوره زده کنایه از تکلم
آسده -

تاخرن خواره - اول بافت کشیده و ضم
خا که منقوط و سکون نون و ضم خا که منقوط
و واد محدود بافت کشیده و فتح را که منقوط
با سه دوره زده در معنی باشد کسیر
که بر اطراف تاخرن مردم پدید آید و در بسیار
کند و تاخرن را نیز از دو تباری تاخرن
گویند و آن را تاخرن پالی نیز نامند با سه
پاری بافت کشیده و ضم زده -

تاخرن اول - بافت کشیده و ضم خا که
منقوط و فتح نون و با سه دوره زده در معنی
است اما مرض چشم و آن گوشتی باشد
که در گوشه چشم بصورت تاخرن هم رسد
و تباری چشم را سگی و گویند از نگاه
کردن تان سهیل بر طرف میشود و آنچه
در چشم آدمی هم رسد اگر عذاب کنند زیاد
گردد و آنچه در چشم اسپ و خستر هم رسد

تاخرن اول - بافت کشیده و ضم خا که
منقوط و فتح نون و با سه دوره زده در معنی
است اما مرض چشم و آن گوشتی باشد
که در گوشه چشم بصورت تاخرن هم رسد
و تباری چشم را سگی و گویند از نگاه
کردن تان سهیل بر طرف میشود و آنچه
در چشم آدمی هم رسد اگر عذاب کنند زیاد
گردد و آنچه در چشم اسپ و خستر هم رسد

تاخرن اول - بافت کشیده و ضم خا که
منقوط و فتح نون و با سه دوره زده در معنی
است اما مرض چشم و آن گوشتی باشد
که در گوشه چشم بصورت تاخرن هم رسد
و تباری چشم را سگی و گویند از نگاه
کردن تان سهیل بر طرف میشود و آنچه
در چشم آدمی هم رسد اگر عذاب کنند زیاد
گردد و آنچه در چشم اسپ و خستر هم رسد

اگر در ساعت نبرد با یک سازه
 ناره - اول بافت کشیده و سکون را به
 قرشت و فتح دال ایچده با سه مدوره زده یعنی
 لپشه آمده که بجای بی گویند فتح موده تختانی
 و کتد را نیز گفته اند فتح کات و نون و یای مدوره
 زده و آن جانور است که بر بدن گویند و پتر
 و گاو و خر و سگ و اشغال نیا چید و با نغز
 خون خور و گویند اگر خون ترا که کشاید خور
 داخل کنند و خورند در دم سستی آورد
 ناره سیده - اول بافت کشیده و فتح را به
 قرشت و کسر سین حنص ثنانه تختانی رسیده
 و فتح دال ایچده با سه مدوره زده یعنی ناره و نام
 تا باغ و بی جره و با گره آمده
 ناره کشیده - اول بافت کشیده و سکون را به
 قرشت و فتح کات و فای ثنانه تختانی رسیده و فتح
 دال ایچده و با سه مدوره زده یعنی ناره تر کیده
 آمده چه کشیده یعنی شکانه و ترکیه باشد
 ناره و - اول بافت کشیده و فتح را به قرشت
 بر او رسیده و با سه مدوره زده یعنی ناره آمده
 و آن بر نره ایست بخت که شکانه باشد بیل او
 خوش و از زبان ترا زده گویند و با یعنی
 بفتح و بی نظر آمده
 ناره - اول بافت کشیده و فتح را به قرشت
 و با سه مدوره زده یعنی ناره ترا زده و با یکبار
 آمد بفتح کات و با سه پارسی بافت کشیده و ناره
 زده و آن ترا زده است که یک پله وارد و
 بجای پله و یک سنگ از شاخین آورند و بخت
 روی تسلط گویند و با این معنی باز ایچده
 هم آمده و شکانه نیز گویند که انکیان و آو نیز
 بر سه و آن کردن اجناس در لیسان گفته
 نیز گویند و معنی ناره و زاری هم آمده است
 ناره - اول بافت کشیده و فتح را به پارسی
 و سکون با سه مدوره یعنی ناره قبان آمده

گویند که با شد و شرح آن بعد در موم کشیده
 تا سکا کشیده - اول بافت کشیده و کسر
 سین سه و کات بافت کشیده و کسر لایم
 ثنانه تختانی رسیده و فتح دال ایچده با سه
 مدوره زده یعنی فکر و اندیشه و بی تا بل باشد
 چه سکا کشیده یعنی فکر و اندیشه است و یکا و کات
 سکا کشیده کات پارسی هم درست است
 ناره کشیده - اول بافت کشیده و فتح را
 و سکون را به قرشت و فتح با سه مدوره
 و سکون نون و کسر جم ثنانه تختانی رسیده
 و فتح دال ایچده و با سه مدوره زده یعنی
 بی ادب و قرشت رو آمده چه فرزندم
 معنی ادب داشته شده است و معنی قرشت
 بی ادبی هم نظر آمده و یکا و فرزندم ناره
 هم درست است یعنی فتح و سکون را و قرشت
 و فتح با سه مدوره و سکون نون و فتح جم و با
 جتنی زده
 ناره کشیده - اول بافت کشیده و کسر
 فتح با سه مدوره و سکون نون و فتح ناره
 و با سه مدوره زده کشاید از سه مدوره
 و در وسط گفته و فتح است و ناره و ناره
 گویند
 ناره - اول بافت کشیده و فتح را به
 مدوره معروف است که نون آهوسه شکانه
 و کسر قبا یعنی کدر قبا و ناره شده آمده
 ناره - اول بافت کشیده و کات پارسی
 بافت کشیده و با سه مدوره زده یعنی یکبارگی
 و بی اختیار و بی اختیار آمده
 ناره - اول بافت کشیده و فتح کات پارسی
 و ناره با سه مدوره حقیقت ناره آمده که
 بی اختیار یعنی ناره و یکبارگی باشد
 ناره - اول بافت کشیده و فتح لام و ناره
 مدوره زده معروف است و آن آواز صد

باشد که از سه مدوره و زاری و آو می بر آید
 و در خانه کوچک - ایچ گویند و پندی تر بود
 کوچک سنا لگویند
 ناره - اول بافت کشیده و سکون هم
 و فتح موده تختانی و سکون را به قرشت و فتح
 دال ایچده و با سه مدوره زده یعنی ناره آمده
 و نیز برده شده نام که نام آن بالا مذکور باشد
 ناره - اول بافت کشیده و فتح را
 بر او رسیده و سکون سین حنص و کات
 پارسی بافت کشیده و با سه مدوره زده کشاید
 از شکانه آمده چه ناموس معنی جنگ هم
 آمده
 ناره - اول بافت کشیده و فتح را به
 رسیده و فتح ثنانه تختانی و با سه مدوره زده یعنی
 ناره آمده که بغیر از یک خوب رسیده و پتر و یک
 ناره کشیده باشد و میان او و شوهرش بنا است
 الفت و نیت و اتحاد بود
 ناره - اول بافت کشیده و فتح را به سکون
 مدوره یعنی ناره آمده و معنی کتاب هم هست
 زده تا چنانکه سکون ناره و قیبه ناره و کتد ناره
 و با یکبارگی ناره و ناره ناره و با ناره و اشغال
 آن و معنی سیلاب هم آمده و ناره ناره
 نیز گویند با اعتبار انیکه احکام و فرامین بان
 خط بینوا نیند
 ناره سیاه - اول بافت کشیده و فتح
 سیم و کسر سیم و سیدله و سیاه معلوم با کسر
 سین معنی ناره اشغال که گرام الکاتبین
 نویسند و ناره سیاه حقیقت این آمده
 ناره - اول بافت کشیده و سکون
 نون و فتح ناره منقوط و او و معدول بافت
 کشیده و با سه مدوره زده ناره است
 خوبتیکه بر سه ناره ناره باشند و برگ زندگی
 عقرب طلا کنند ناره باشد گرم و خشک است

در دوم و سوم و گدا و گدائی کشنده را نیز گویند -
 تا ششور شش خاشه - اول بافت کشیده
 و سکون نون و فتح خاصه منقوطه و او و صوله
 و کسر راس قرشت و سکون شین منقوطه و خاصه
 نخند بافت کشیده و فتح نون و باسه بود در کوهی
 سرکه انگوری آمده و تباری ارم البیت و او است
 خوانند -

تا ششم - اول بافت کشیده و سکون نون و فتح
 خاصه منقوطه و ظهور باسه دروه مخفف تا گواه
 آمده و در تازی طالب الجز خوانند و آن گوی است
 خورشید که بر سه خیران باشند و برگزندی هم
 طلا کنند تا فتح باشد و گدا و گدائی کشنده را نیز گویند
 که هم و شک است در دوم و سوم -

تا نهم - اول بافت کشیده و فتح نون و باو
 رسید و کسر خاصه منقوطه و فتح شاه تختانی
 و باسه مدله زده یعنی تا شجوه آمده و از این
 نیز گویند کسر باسه بود بنه تختانی رسید
 و نون بافت کشیده و نون ثانی زده و آن
 فتح است خوشبو که بر سه خیران باشند
 و برگزندی هم قرب طلا کنند تا فتح باشد و گم
 خشک است در دوم و سوم و در تازی طالب
 خوانند -

تا ور و گاه - اول بافت کشیده و فتح و او
 و سکون راس قرشت و دال ایچ و کان بزرگ
 بافت کشیده و باسه مدله یعنی جنگ گاه
 آمده چنانچه در معنی جنگ و گاه معنی جادو است
 باشد -
 تا ور و گاه - اول بافت کشیده و فتح و او
 و سکون راس مدله و فتح دال ایچ و فتح کان
 و ظهور باسه مدله مخفف آورده گاه آمده
 که جنگ گاه باشد -

تا ده - اول بافت کشیده و فتح و او و با
 مدله زده یعنی چوب کوتاه میان خالی

کرده آمده که گل کاسان بر این گل کشنده را نیز گویند
 که در آن گندم و جو از دال بسیار زنده و چوب آه
 میان خالی که بر ناوک ماد را بر این اندازند و نیز ناوک
 که میان پشت آدمی زده اند گندم و خسته خراب باشد
 و نام جای و مقامه هم هست و چاه که در آن گندم
 و بدین وجه را نیز گویند که قالب روع باشد طرفی
 چون تقار و اشال آن که در آن میزنند -
 تا و غیره - اول بافت کشیده و کسر و او شسته
 بخان بمول رسیده و فتح راس با سه و باو
 مدله زده معنی کشیت و ناپاک و عیبناک
 و آینه -

تا ده - اول بافت کشیده و باسه مدله زده
 یعنی بوسه آمده که از زیر پشم با سه با او
 خور -
 تا یازده - اول بافت کشیده و کسر باسه مدله و
 فتح دال ایچ و باسه مدله زده معنی دختر ناپستان
 آمده و نام پدر و دال ایچ هم معنی او بود -
 تا سیزده - اول بافت کشیده و کسر باسه مدله
 بنه تختانی رسید و فتح دال ایچ و باسه مدله
 زده معنی تا سیزده آمده که ستاره زهره باشد و کلا
 او نیک سیم است و خانه او نور و میزان را قلمیم
 مدله و املق در او و فتح رسید و ناپستان را نیز گویند
 تا بیست و سه - اول بافت کشیده و کسر باسه مدله و فتح
 راس با سه و باسه مدله زده معنی کلو گاه بود
 و نون ابرقی و نون بر سه نیز گویند و نیز میان
 خالی و مشوره که بود با گان بر آن رسیان میزدند
 بافتن نیز مانند سیم بافت کشیده و نون شین منقوطه
 بود بمول رسیده و فتح راس قرشت و باسه
 مدله زده و آن که گویند باشد که بود با گان و
 یافتگان رسیان بر آن میزدند و نامی هر چه
 میان خالی را هم گفته اند که برگ بر آن رست و درها
 و سفته باشد و همچنین چوب خسته گندم را نیز گویند
 و معنی آب چکیدن هم بنظر آمده و پاک اگر گویند

تا بیست و سه - اول بافت کشیده و کسر باسه مدله و فتح
 راس با سه و باسه مدله زده معنی کلو گاه بود
 و نون ابرقی و نون بر سه نیز گویند و نیز میان
 خالی و مشوره که بود با گان بر آن رسیان میزدند
 بافتن نیز مانند سیم بافت کشیده و نون شین منقوطه
 بود بمول رسیده و فتح راس قرشت و باسه
 مدله زده و آن که گویند باشد که بود با گان و
 یافتگان رسیان بر آن میزدند و نامی هر چه
 میان خالی را هم گفته اند که برگ بر آن رست و درها
 و سفته باشد و همچنین چوب خسته گندم را نیز گویند
 و معنی آب چکیدن هم بنظر آمده و پاک اگر گویند

تا بیست و سه - اول بافت کشیده و کسر باسه مدله و فتح
 راس با سه و باسه مدله زده معنی کلو گاه بود
 و نون ابرقی و نون بر سه نیز گویند و نیز میان
 خالی و مشوره که بود با گان بر آن رسیان میزدند
 بافتن نیز مانند سیم بافت کشیده و نون شین منقوطه
 بود بمول رسیده و فتح راس قرشت و باسه
 مدله زده و آن که گویند باشد که بود با گان و
 یافتگان رسیان بر آن میزدند و نامی هر چه
 میان خالی را هم گفته اند که برگ بر آن رست و درها
 و سفته باشد و همچنین چوب خسته گندم را نیز گویند
 و معنی آب چکیدن هم بنظر آمده و پاک اگر گویند

تا بیست و سه - اول بافت کشیده و کسر باسه مدله و فتح
 راس با سه و باسه مدله زده معنی کلو گاه بود
 و نون ابرقی و نون بر سه نیز گویند و نیز میان
 خالی و مشوره که بود با گان بر آن رسیان میزدند
 بافتن نیز مانند سیم بافت کشیده و نون شین منقوطه
 بود بمول رسیده و فتح راس قرشت و باسه
 مدله زده و آن که گویند باشد که بود با گان و
 یافتگان رسیان بر آن میزدند و نامی هر چه
 میان خالی را هم گفته اند که برگ بر آن رست و درها
 و سفته باشد و همچنین چوب خسته گندم را نیز گویند
 و معنی آب چکیدن هم بنظر آمده و پاک اگر گویند

تا شیره بیکد مراد از آن باشد که آب بیکد -
 پیرو - فتح اول و موهله تختانی و سکون نون
 قرشت و فتح دال ایچ و باسه مدله زده معنی کلو گاه بود
 و غیره و او آورده -

تا سی - فتح اول و موهله تختانی و فتح سین مدله
 و باسه مدله زده معنی دختر زاده آمده و بیست و سه
 پیرو و دختر لیس است که پیرو خوانند و دختر را
 گویند نیز پیرو دختر را و بجای فتح موهله تختانی فتح و
 تقدیر هم آمده -

تا سی - فتح اول و موهله تختانی و سکون او و
 فتح راس قرشت و باسه مدله زده معنی قلب و خاطر
 آمده و گویند و سیم قلب را گویند خصوصاً با معنی او و آن
 در و با سه مدله و معنی اول نامبره باشد که در کوه خط است
 و معنی پوشیدن و پنهان هم گفته اند -

تا سی - فتح اول و کسر موهله تختانی بنه تختانی
 رسید و فتح راس قرشت و باسه مدله زده معنی
 فرزند زاده باشد و گویند و پیرو زاده را گویند خصوصاً
 و معنی دختر زاده را گفته اند خصوصاً در فرزندگی پسر
 آمده که پیرو پسر دختر باشد و معنی خفیه و پنهان هم
 بنظر آمده -

تا سی - فتح اول و کسر موهله تختانی بنه تختانی
 رسید و فتح سین مدله و باسه مدله زده معنی فرزند زاده
 آمده که از جانب پسر باشد -
 شش - فتح اول و خاصه نخند بافت کشیده فتح
 راس قرشت و باسه مدله زده معنی تا با آمده و آن
 چیزها نخون نامند از روز -

تا سی - فتح اول و سکون خاصه منقوطه و فتح شین
 قرشت و باسه مدله زده معنی حبت و بر آن آمده -
 تکله - فتح اول و سکون خاصه منقوطه و فتح کان
 و لام و باسه مدله زده معنی گرد گانه آمده که سخت
 باشد و زود شکند و مغزش بر شواری بر آید -

تا سی - فتح اول و کسر خاصه منقوطه بنه تختانی
 رسید و سکون راس قرشت و کان پارسی بافت کشیده

و با سه مدور زده یعنی کین گاه آید -
 شکر گاه - بفتح اول و کسر غایب منقوطه ثانیه
 شمالی مجهول رسیده و سکون ناسی بزرگان پاریسی
 بافت کشیده و با دو مدور زده یعنی کین گاه آید -
 شکر گاه - بفتح اول و سکون ناسی و قرشت و کسر کات
 پاریسی و فتح سین سلف و با دو مدور زده یعنی کین گاه
 آید که از مخرج یا استخوان دیگر بصورت نرسد و ترشند
 و بر سفت خانها نصب کنند و در کسوان نماید که گویند
 و کنا به استاده پاریسی است و در پیرین را نیز
 گفته اند
 شکر گاه - بفتح اول و سکون ناسی و قرشت و فتح کات
 پاریسی و با سه مدور زده یعنی کین گاه آید و در مخرج
 آید و برای آنکه منافقت نکند از میان بیرون زده
 و معلقه زدن و صفت کشیدن حیوانات در دم و دیگر باین
 گویند و بعضی گویند این لغت باین معنی ترکی است
 ترجمه شده - بفتح اول و با سه مدور و سیم ساکن و شکر
 منقوطه بافت کشیده و فتح نون و با دو مدور زده کنا
 به کابل و کمر قدرت و مطیع آید -
 شکر گاه - بفتح اول و سکون ناسی و قرشت و فتح مخرج
 پاریسی و رسیده و فتح ناسی و فتح نون و مدور زده یعنی کین گاه
 که بر دو سه بار بر جاسه خورده و شکر در مخرج منقوطه
 و در کینه دستی بر آن زده تا او شکر شود و کین زده و
 بعضی گویند ریسای است که در ایام جشن و عید از جاسه
 آویزند و طغان و دندان بر آن نشینند و در هوا
 ناپدید و در روز جزیره کنند و اولک و یک و ناپدید
 گویند و در دکان و مخرج و بزرگ را هم گفته اند
 بفتح لام و با سه پاریسی و سه دو کات پاریسی زده -
 شرح - بفتح اول و رای شده و مفتح جوی و
 مدور زده یعنی زاده که در مقابل آید باشد و شکر
 و در مخرج پاریسی و کین گاه و در آن تا سلسله
 هم گفته اند و بعضی مخرج و کین گاه هم هست و
 سابق درخت را هم گفته اند و در آن کلید را هم گویند
 و معنی فتح هم هست یعنی شکر که خلاصت موهبت

و زمان هر دو را در و گدا و گدا می کشند و نیز گویند
 تمام معنیها بر سه قرشت غیر مشدوم آید -
 شرح - بفتح اول و رای سه مدور زده و رای مدور
 یعنی سفت آید و بعضی گویند چوبی که سفت را
 بدان پر کنند و جاسه آن در آن بود تراوش کردن
 آب را نیز گویند
 شکر گاه - بفتح اول و سکون ناسی
 سوز و لام و فتح ناسی پاریسی و رای سه مدور و سکون
 سین سلف و کسر ناسی و نون قاتی و سکون نون و
 فتح وال ابجد و رای مدور زده و مدور یعنی نعمت خوار
 و در دسته و نعمت و طالب بهشت آید -
 شکر گاه - بفتح اول و سکون ناسی و سوز و فتح
 رای مدور و سکون ناسی و نون قاتی و کات پاریسی پان
 کشیده و با سه مدور زده یعنی نفع گاه آید -
 شرح - بکسر اول و رای سه پاریسی بافت کشیده
 و فتح وال ابجد و رای مدور زده یعنی نفع آید
 که اصل و نسب را حیل و نجیب باشد و پارس است
 کسر اول فتح هم آید و بعضی گویند که اصل باشد
 و زاده و تفسیر اصل است -
 شرح - بفتح اول و رای سه پاریسی و زده و رای سه
 مدور و شکر و فتح رای گویند که بسیار لطیف و نازک
 بر آید باشد و در سق طلا و نقره را نیز گویند که بسیار
 برگ گل بریده باشد و بر سر باوشان و نور اواز
 آنها کنند و نام ستاره هم هست از ثوابت و آن
 چهار ستاره است که بسیار طغان تعلق دارد و چنانکه
 سفت خانها بدانند و در فتح نون یعنی نون را نشود
 آید -
 نسبه - بکسر اول و سکون سین سلف و فتح
 با سه ابجد و ظهور با سه مدور و بعضی گفته اند بفتح نون
 منقوطه و سکون سین سلف و فتح نون قاتی و رای
 مدور زده و در روز جزیره آید از رویارگی که بر آن
 هم گذارند و جاسه هم بوجه شکرانی فتح هم هست
 است چنانکه گویند این چند نسبه است یعنی بفتح

رود است -
 نسبه - بکسر اول و سکون سین سلف و فتح نون
 رای مدور یعنی نسبه آید که گفته اند در جزیره از رویارگی
 که بر بالای هم گذارند و نفع منقوطه و سکون سین سلف و فتح
 نون قاتی و رای مدور زده یعنی در روز جزیره از رویارگی
 است و - بفتح اول و سکون سین سلف و فتح نون قاتی
 بود مجهول رسیده و رای مدور زده نام بیلوان ایرانی بود و در
 گلی و سینه زده و جنگ و در سینه بود و در فصل در شکر آید
 و کسب و جنگ و محبت و نعمت نمودن مایه نشود
 جنگ نیاید و زگر فاند -
 نسبه - بفتح اول و کسر سین سلف و نون قاتی
 رسیده و فتح لام و رای سه مدور زده یعنی کین گاه
 است و شکر آید و رای سه مدور زده یعنی کین گاه است
 است -
 شکر گاه - بکسر اول و سین سلف و بافت کشیده
 و فتح رای سه مدور و رای سه مدور زده یعنی کین گاه
 آید که مانند آرد شده باشد -
 شکر گاه - بکسر اول و سین سلف و بافت کشیده
 و فتح نون و رای سه مدور زده یعنی کین گاه آید -
 شکر گاه - بفتح اول و سکون سین قرشت و
 فتح رای سه مدور و رای سه مدور زده است و بالذات طغان
 و غیره بر روی آن اطلاق تولید و آن شکر
 طغان هم باشد -
 شکر گاه - بکسر اول و سکون سین سلف و
 کسر کات پاریسی و سکون رای سه قرشت و فتح وال
 ابجد و رای سه مدور زده از روی است صحافان و کلام
 و در آن سا که بدان پوست را بر هر دو جاسه کسر
 اول و سوم در کتاب مویز و انصاف فتح هم برین است
 آید -
 شکر گاه - بفتح اول و سکون سین سلف و فتح
 رای سه مدور زده یعنی کین گاه است و معانی
 بفتح رای است -
 نسبه - بفتح اول و کسر سین سلف و نون قاتی

رسیده و فتح نیم و پاسه در روز زده یعنی در وقت
 که سوزخام بر آید ساگویند که از آن بیدار و در اشک
 آن سبزه بنامه فتالی بافت کشیده و فتح نیم
 در نیم و پاسه در روز زده یعنی در وقت تمام آمده است و در اول
 یعنی در وقت که سوزخام بر آید -
 فعلی کرده - فتح اول و درین جمله و نامساکن
 و فتح نیم و در اول و بعد و پاسه در روز زده یعنی
 فعلی بسته آمده و گنایه انباشت است که تسبیح اسپانید و در
 آن سبزه ساخته و مستحکم بود باشد اجابت سفر -
 نعمت کرده - بکسر اول و سکون عین شخص
 و فتح نیم و سکون ثنانه فتالی و فتح کلان و اول یک
 بیاسه در روز زده گنایه انباشت آمده -
 گشوده - فتح اول و فتح نیم و فتح کلان و اول
 رسیده و فتح نیم و عطف و پاسه در روز زده یعنی
 تسکین اول شکسته در اول آمده و یعنی در وقت
 از و این شکستن هم هست در این گنایه انباشت
 از دست -
 لغوشده - فتح اول و فتح نیم و فتح کلان و اول
 رسیده و فتح نیم و فتح کلان و پاسه در روز زده یعنی
 انور - آمده که اول شکستن و تسکین اول شکسته
 در اول است و یعنی گوش فراوان است و در روز
 باشد که با هم آید در وقت زده -
 لغوشده - فتح اول و فتح نیم و فتح کلان و اول
 رسیده و فتح نیم و پاسه در روز زده یعنی در وقت
 آمده -
 نقایه - فتح اول و بافت کشیده و فتح ثنانه
 تمانی و پاسه در روز زده یعنی تیر و رنگ سیاه
 آمده و چیز زشت و زهدانیز گویند و در تازی
 نیم قلب نامور است -
 زخمی شده - فتح اول و کسره ثنانه تمانی
 رسیده و سکون پاسه ترشست و سکون بافت
 کشیده و فتح نیم و پاسه در روز زده یعنی حکم و
 در پاسه آمده که سلاطین و حکام برابر جمع شدن

و در روز زده سیاه و رنگ زده
 تقدیرش از روز زده فتح اول و سکون
 فان و کسره اول و بعد و فتح نیم و پاسه در روز زده
 ترشست و سکون کلان از دست آمده -
 نقره - فتح اول و سکون فان و فتح پاسه
 علامه و پاسه در روز زده معروف است که تمانی
 فقه که نیر و گنایه الیزر سفید نیم است و کسره
 لون و سکون فان و فتح پاسه ترشست و پاسه
 در روز زده یعنی که در پاسه فتح فان و سکون
 پاسه منبر و کسره اول و ثنانه تمانی بافت کشیده
 و آن تمانی است کسان در روز زده و در آن خراش
 در آنند که او با نیر گویند از فتح فان و پاسه تمانه
 بافت کشیده و کسره اول و ثنانه تمانی بافت
 کشیده و اول از آن بر سه تان باشد هر یک از آن تمانه
 وقت معده در روز که بر گزینگی تقرب طلا کنند
 نافع باشد که در خشک است در روز و سوم
 و در روز زده تمانی تیر گویند و فتح فان و سکون
 ترشست و کسره اول و ثنانه تمانی و سکون پاسه
 در روز و کسره اول و ثنانه تمانی رسیده و اول
 بافت کشیده و ثنانه تمانی -
 لغوشده و کسره اول و سکون فان
 در وقت تمانی و کسره منبر و بعد و اول و بعد بافت
 کشیده و کسره ثنانه تمانی و فتح پاسه ترشست
 اسه در روز زده گنایه در سالک پیاده صلی بالله
 و آله و سلم آمده -
 لغوشده و کسره اول و سکون فان و فتح
 طاسه حلی و کسره اول و بعد و فتح نیم و ظهور با در روز
 و اول اسپر ناکت کشیده و کسره ثنانه تمانی و فتح
 ترشست و پاسه در روز زده گنایه از کسره تمانی آمده ثنانه
 بکسره رسالت پیاده معلومه و آله و سلم
 هم هست -
 نقل خواهد بود - فتح اول و سکون فان و کسره
 لام و فتح فان و کسره اول و بعد و بافت کشیده

و فتح نیم و پاسه در روز زده سیاه و رنگ زده
 از لغوشده و کسره اول و سکون فان و فتح نیم و پاسه
 لغایت سفید می باشد گرم و تر است تین را در وقت
 و وقت باه و در تمانی حب است و حب و حب و حب
 مغز انار است حلی -
 حکمت - فتح اول و سکون فان و فتح ثنانه تمانی
 و پاسه در روز زده در وقت و معنی نظر آمده و ثنانه
 در روز زده که در روز سر گشت یا سر خوب در زمین
 سه بر سر و در تمانی یعنی در اول آمده و نکات
 مع آنست بکسره اول و بعد و اول و کسره اللغات
 فتح نیم و ثنانه تمانی و اول و حلی است -
 نکرده - فتح اول و فان و سکون پاسه تمانی
 و فتح اول و بعد و پاسه در روز زده یعنی کوزه و شکسته
 سفالین آمده و با تمانی سجا سکه فان تمانی کان
 پارسی هم درست است
 گشوده - فتح اول و فتح نیم کان بود و مجبول رسیده
 و پاسه در روز زده کامل گوش آمده که یعنی گوش
 و در گوش باشد و با تمانی هم هست یعنی حلی است
 و در آن با کسره و حلی است و فتح نیم و حلی است
 نکرده - فتح اول و فتح نیم کان بود و مجبول
 کسره اول و کسره پاسه در روز و سکون تمانی و فتح
 اول و پاسه در روز زده یعنی حلی است و حلی است
 سرش کشیده آمده و حلی است فان کسره هم هست
 است -
 گشوده - فتح اول و فتح نیم کان بود و مجبول
 و کسره پاسه در روز ثنانه تمانی رسیده و فتح اول و کسره
 و پاسه در روز زده یعنی تمانی رسیده و حلی کرده
 شده آمده و قابل سرش و طامست را نیز گویند
 در آن تمانی بکسره اول و کان پارسی بافت کشیده و
 کسره اول و حلی است و حلی است فان کسره حلی تمانی
 و پاسه در روز زده یعنی خانه آمده که نقش و نگار آمده
 با حلی یعنی نقاشی کرده باشد -
 نگارید و بکسره اول و کان پارسی بافت کشیده

و کسر اول و کسر سیم پنجاه تمانی رسیده و فتح اول بجز
 و با سه دوره زده یعنی نوشته شده آمد -
 فکاشته - کسر اول و کاف پاریسی بافت کشیده
 و سکون شین قرشت و فتح غناة فوقانی و با سه دوره
 زده یعنی نقش کرده شده و نوشته و ساخته شده آمده
 نگزده - بفتح اول و کاف پاریسی و سکون ذرا بجز
 و فتح اول و بجز و با سه دوره زده یعنی نگزده آمده و آن
 گوز با دو مشرب مضالین باشد -
 نگزده - کسر اول و فتح کاف پاریسی و سکون نون
 و فتح اول و بجز و با سه دوره زده یعنی بقیه قاجیده جابه
 و سوزنی آمده و یعنی درینهم گفته اند یعنی آنچه در ویرین
 و غیره پنهان کنند و نوشته و گفته بدین آمده بفتح اول
 و بجز و سکون فا و فتح غناة فوقانی و با سه دوره زده
 که در تین جولا بگان باشد و آن افراست مانند
 شده -
 نوشته - بفتح اول و کسر سیم و سکون شین منقوط
 و فتح غناة تمانی و با سه دوره زده یعنی عقیده و
 اعتقاد آمده -
 شکسوره - بفتح اول و سیم و سکون کاف و خم سین
 ممله بر او رسیده و فتح اول و بجز و با سه دوره زده
 معروف است و تیر یعنی کباب قدیم آمده و کبر و بجز
 بجز و کشت خشک شده را گویند سستی را فتح
 است خصوصاً که در سر که جوشانیده باشند -
 شکمینه - بفتح اول و سیم و کسر کاف پنجاه تمانی
 رسیده و فتح نون و با سه دوره زده یعنی دروغ
 و راستی آمده که در آن نمک و زیره و کشمش گرفته
 بریده باشند کسر کاف پاریسی و سکون شین منقوط
 و کسر نون پنجاه تمانی رسیده و با سه دوره زده
 و آن در شکسورون است -
 منوره - بفتح اول و خم سیم بر او رسیده و فتح نون
 و با سه دوره زده یعنی نا تمام و ناقص و بجا نیامده
 نوشته و با نگوته و شبیه و مانند باشد و بجا سه فتح
 نون کسر سیم آمده -

نمیده - بفتح اول و کسر سیم پنجاه تمانی رسیده
 و فتح اول و بجز و با سه دوره زده یعنی میل کرده و
 توجه نموده و نم کشیده آمده و بفتح نون نوسیده شده
 و نوسیده گردیده را گویند -
 تنگ نامده - بفتح اول و سکون نون و کاف پاریسی
 و نون بافت کشیده و فتح سیم و با سه دوره زده یعنی
 جنگ نامده چه تنگ یعنی جنگ و جدال چهار
 است و نظم و نحوی را نیز گویند که بهر چیز چو در گوئی
 و عیب چوئی که نوشته شده باشد و اوله اعلم -
 نواخته - بفتح اول و واو بافت کشیده و فتح
 جیم و سکون سین منقوط و فتح غناة فوقانی
 و با سه دوره زده یعنی بانگ که در تمان انرا نوشته
 باشند و با این معنی بجای سیم بجز خاصه منقوط
 هم آمده -
 نواخته - بفتح اول و واو بافت کشیده و خاصه
 منقوط بافت کشیده و فتح نون و با سه دوره زده یعنی
 زندان و بندگی خانه آمده -
 نواخته - بفتح اول و واو بافت کشیده و سکون کاف
 منقوط و فتح غناة فوقانی و با سه دوره زده یعنی خیر و
 خیرات و نکیحات و انعامات آمده -
 نواخته - بفتح اول و واو بافت کشیده و فتح کاف
 منقوط و سکون سین منقوط و فتح غناة فوقانی
 و با سه دوره زده یعنی بانگ آمده که در تمان آنرا
 نوشته باشند و با این معنی بجای خاصه منقوط
 جیم هم آمده -
 نوازه - بفتح اول و واو بافت کشیده و فتح اول
 و بجز و با سه دوره زده یعنی بجز کاف که در تمان آمده
 است و بجز کاف را نیز گویند -
 نوازه - بفتح اول و واو بافت کشیده و زده
 بجز بافت کشیده و فتح اول و بجز و با سه دوره زده
 یعنی بجز کاف که در تمان آمده و بجز کاف را نیز
 هم آمده -

نواخته - بفتح اول و واو بافت کشیده و سکون
 سین منقوط و فتح غناة فوقانی و با سه دوره زده
 یعنی دیوار سه آمده که از پشت و از بجز آورده
 باشند -
 نواخته - بفتح اول و واو بافت کشیده و فتح
 سین منقوط و با سه دوره زده یعنی میره آمده
 که در تمان آمده است و بجز کاف که در تمان
 نواخته - بفتح اول و واو بافت کشیده و سکون
 شین قرشت و فتح غناة تمانی و با سه دوره زده
 یعنی پشت و از بجز آمده و دیوار سه را نیز گویند که پشت
 و از بجز آمده و یعنی خم و نمیده و کج هم بنظر آمده -
 نوازه - بفتح اول و سکون واو و سکون ذرا و سکون
 بافت کشیده و فتح واو و با سه دوره زده یعنی
 نور آمده باشد و بجز کاف که در تمان رسیده و با سه
 در آن را گویند خصوصاً و هر چیز را نیز گفته اند که در تمان
 چشم را فروش آید و پسندیدیت باشد و از آن
 تجاری طرفه گویند و یعنی تخته بنظر آمده -
 نوازه - بفتح اول و سکون واو و فتح سیم و سکون
 و با سه دوره زده نام ولایت است از رنگبار -
 نوازه - بفتح اول و سکون واو و فتح سیم و سکون
 تمانی و با سه دوره زده یعنی سین با سه دوره زده
 نوشته هم آمده -
 نوازه - بفتح اول و سکون واو و سکون واو و سکون
 بافت کشیده و با سه قرشت بافت کشیده و فتح نون
 و با سه دوره زده یعنی نوازه آن آمده و آن دو سه
 یوسه باشد که بجز اجرت است و اینها گوز و بجز آنرا
 شاکر را نیز گویند -
 نوازه - بفتح اول و سکون واو و فتح اول و بجز
 و با سه قرشت و با سه دوره زده یعنی نوازه
 عزیز و گرامی آمده -
 نوازه - بفتح اول و واو بافت کشیده و زده
 بجز بافت کشیده و فتح اول و بجز و با سه دوره زده
 یعنی بجز کاف که در تمان آمده و بجز کاف را نیز
 هم آمده -

داد و فرغ دال با بجز دسه دره یعنی که چاه آمد که در
جلد چهارم خمر است -

نور و ه - بفتح اول و دوا سکون را سه قرشت و قشدر
اگر دوا سه دره زده یعنی نور دیده و پدید آمده و دوا سه
سبیل بر آید گرفتار یعنی پیرایین آمده که کمر بند باشد و تان
تینش گویند و با سه و تبا سه و یک تخی و تیم تهر ازیر گرفتار
نور و ه - بفتح اول و دوا سکون را سه قرشت
و سینه سفلی با الف کشیده و فتح دلی با بجز دسه دره
زده یعنی نور دیده که در دست دوا بود آمده یعنی نور بخش و
نور بخش که نور الهی است -

نور و ه - بفتح اول و سکون و او و فتح است قرشت
و سکون و نون و فتح چیم دسه دره زده یعنی تالاب و
اسطر و کولاب آمده بفرکان بود و مجبول رسیده و لام
بافت کشیده و نوحه تهمانی زده که یعنی اسطر تالاب
باشد -

نور و ه - بفتح اول و سکون و او و فتح است
قرشت بود و مجبول رسیده و کسر را سه دره زده
بافت کشیده و فتح ساد و حفص و با سه دره زده یعنی نور
بزرگ آمده که ششم فرورین را باشد بدان که فرورین
و دوا سه یک فرورین نام و دیگر سه نور و زخاصه اول
فرورین ماه است که آمدن آفتاب در نقطه اول

عمل باشد و رسیدن او بان نقطه اول بهار است
گویند و در آن حال درین مدغم را فرورین و جز بهت گوید
در اعنی و در پیر بوند و در با سه دره زده نقطه اول عمل
بود و درین روز کما شد که بسیر و در روز نوبت و در طبع
- او درین روز خلق که در پس تابراین این روز از روز
نه بید و یعنی گویند بنشیند که اول تمام شدت سیر عالم
میگرد چون باور یا بیایان رسیده فرمود که تحت صحرای ما

بر با سه دره یعنی بر سینه مشرق گذارند و در روز
بر سه دره بر آن تخت بنشیند همین که آفتاب طلوع
کرد و بر توش بر آن تاج و تخت نهادند و در آن
روشنی پدید آمد و در آن زمان نشاء شد و گفتند
روز نور است چون بزبان پهلوی شعاع رشید میگویند

این مقدار هم افزوده اند و در این شش روز پیش غلبه کردند
انسان در زمان سمر پدید شد و در بزرگ که فروردین ماه است

روزی است که نام آن روز نور است و آن ششم فروردین
ماه باشد و در آن روز هم چشمه بر تخت نشست و در این
علیه روز سالی نیکو گذارشت و گفت که خدا تعالی شمار
کرده است با یک که تا با سه پاکیزه تن بشود و غسل کشید و بچه
و شکر و تسبیح با ششده هزار سال درین روز بچین و ستور
عمل کردید این روز را اینا بر این نور و زخاصه خوانند -

نور و ه - بفتح اول و سکون و او و فتح است قرشت
بود و مجبول رسیده و کسر را سه دره زده یعنی با الف کشیده و
فتح سیم و با سه دره زده شرح و بسط آن در وقت نور و ه
رسیده و فصل و قشدر -

نور و ه - بفتح اول و سکون و او و فتح است قرشت و با سه
دره زده یعنی چوبه آمده که سقف خانه را بر آن پوشند و بفتح
نون بود رسیده و فتح دسه دره زده و در هر دو صورت
است و از آفتاب از حلق اشک گویند -

نور و ه - بفتح اول بود رسیده و کسر را سه قرشت
چنانچه تهمانی رسیده و فتح قناره تهمانی و با سه دره زده یعنی
در بید و تصور کرده و بجا آورده آمد -

نور و ه - بفتح اول و سکون و او و کسر را سه دره زده سکون
نون و فتح دال با بجز دسه دره زده یعنی نور و اثر کشنده
آمده -

نور و ه - بفتح اول بود رسیده و فتح دسه دره زده
دره زده یعنی گریبان با سه دره با کسر کاف پارسی -
نور و ه - بفتح اول بود مجبول رسیده و سکون سینه
فتح قناره تهمانی و با سه دره زده یعنی عهد نیکو آمده که در
گاو و پدید -

نور و ه - بفتح اول بود مجبول رسیده و فتح سینه سفلی
و با سه دره زده یعنی قوس و فتح آمده و آن غیره
نبدی است اوان که بیشتر در فصل بهار در ایام تیر و شکر
در آسمان ظاهر میگردد و اگر آفتاب در طرف مشرق باشد
از طرف مغرب و اگر آفتاب در طرف مغرب باشد از
تیر آن بر کمان تیر نشان دکان همین کمان چشم

دکان سانه نیز گویند و این معنی با سه دره یعنی اول ششده هم
آمده -

نور و ه - بفتح اول و سکون و او و کسر سینه سفلی
رسیده و فتح دسه دره زده یعنی بخت و بهار
آمده -

نور و ه - بفتح اول و سکون و او و فتح است قرشت
و فتح سوره تهمانی و با سه دره زده یعنی با کسر کاف
بر هج بود و اثر کشنده و تهمانی گویند که بجای اول نافع
و بجای دوم کان باشد و کسر را سه دره زده بسیار سولان شود و رفت
ساکند را شناخت ساکنند تر رسیده که مرا گرفتار خواهد کرد و اثر کشنده
نجات داد و اقرار از گرفت و نام بر سه دره زده این برود بود
بفتح سوره تهمانی و سکون و فتح قرشت و فتح دال با بجز
سیم زده سکند را این نام نهاد -

نور و ه - بفتح اول بود رسیده و سکون سینه
منقوطه سوره تهمانی با الف کشیده و فتح دال با بجز دسه دره
زده یعنی نوش با کسر آمده و آن نام پرده است از نور و چاک
و آن هم نشاء و فتح است از سوه یعنی -

نور و ه - بفتح اول و سکون سینه منقوطه و فتح
قناره تهمانی و با سه دره زده یعنی کتاب کرده شده و در تمام آمده و
فتح نون و او و سکون سینه منقوطه و فتح قناره تهمانی و با
دره زده یعنی در نور دیده و چیده آمده -

نور و ه - بفتح اول بود مجبول رسیده و کسر سینه
دکان نون و فتح چیم و با سه دره زده یعنی گواره و گو زده
آمده -

نور و ه - بفتح اول و سکون و او و فتح سینه منقوطه
دره زده یعنی با شاه نور بان آمده و نور و اما ازیر گویند بفتح
نون بود مجبول رسیده و فتح سینه منقوطه و با سه دره زده
منقوطه و نوش است که یعنی نوش خوشا و خوشی و خوشحال
فرمود باشد و یعنی نور و ان و تامل استون هر چه است و قوس
نیز گویند و آن نیم دره چیده است اوان که پیشتر فصل
بهار وجود است و در کمال آسمان ظاهر میگردد و اگر آفتاب
در طرف مشرق باشد آن در طرف مغرب و اگر آفتاب در طرف
مغرب باشد در طرف مشرق و کمان شهیدان و کمان همین

وگمان رستم و گمان سام نیز گویندش در این معنی بجا می شنود
 مقول استین شخص تمام آرد است -
 نوشین بلور - بغم اول بود قبول رسیده و کسر نشین
 شقوق پخته تسمانی رسیده سکون نون رسیده تسمانی بالنت
 کشیده و فتح دال بود در دور دور معنی شراب گوید آرد
 چه نوشین معنی گوید آرد شراب را گویند و نام نوازم است
 از معنی نام نوازم است تسمانی بلور بلور است
 ۱- آرایش خود خیزد و آرایش جهان هم گشته اند
 ۲- کین بشیده ۳- اورنگی ۴- بارغ شیرین
 ۵- تحت طاقد سی ۶- عقده کاوس ۷- سراج
 ۸- آتش جان دآن در آتش جان هم خوانند
 ۹- سبز بینه ۱۰- سر و ستان ۱۱- سرفا
 ۱۲- شاد روان مروارید ۱۳- شید زید ۱۴- شب
 فرخ و فرخ شیب نیز گویند ۱۵- نفل روی ۱۶-
 گنج با آرد ۱۷- گنج گاو گنج کاوس هم نظر آرد
 ۱۸- گنج سوخته ۱۹- کین ایرج ۲۰- کین
 سیارش ۲۱- ماه بر کوان ۲۲- مشکده ۲۳-
 ۲۴- مردای نیک ۲۵- شکلی ۲۶- مهربانی
 دآن را بهر تانی هم گفته آرد ۲۷- تا قوسی ۲۸-
 دوباری ۲۹- نوشین آرد و با آرد نوشین هم نظر آرد
 ۳۰- نیروز ۳۱- نچیر گانی -
 نوشینه - بغم اول بود قبول رسیده و کسر نشین
 نشانه تسمانی رسیده و فتح نون در اسه مدینه زده معنی
 نوشین با آرد که شراب گوید با شراب نیرام طبع است
 و هشتم است از سی لمن با بر و نام نوازم است
 سر سیتی -
 نونم - بغم اول بود رسیده و فتح نون و سکون با آرد
 معنی شور و غوغا و صدا و آواز بلند آرد -
 نوگفاره - بفتح اول و سکون و او و ضم کان پارسی
 و غالب کشیده و فتح - است قرشت و با آرد رسیده
 بر زه گوید بر گوید -
 نوگوار - بفتح اول و سکون و او و ضم کان پارسی
 و او و بالنت کشیده و فتح قرشت و با آرد رسیده

معنی نوگفاره آرد که هر که گوید بر گوید باشد -
 نونم - بغم اول بود قبول رسیده و فتح نون و سکون با آرد
 زده معنی کلام آرد مطلقا هم از آنکه کلام نون باشد کلام
 مخلوق و معنی قول هم آرد که در برابر فعل است -
 نونم - بفتح اول و او و سکون نون و فتح دال بود
 با آرد رسیده معنی اسب جلد و تمدت و سحر نیز زده را
 گویند و معنی حرکت گفته و فریاد زنده و نظر آرد و در
 نیز نونم را نیز گویند و نونم سفید را هم نامند -
 نونم - بفتح اول و او و با آرد رسیده معنی تیره آرد
 که در زنده آرد باشد و بهندی هر چیز نونم گویند و معنی عاوت
 هم است که در برابر قدیم است - بغم نون بود رسیده
 و ظهور با آرد رسیده معنی با شکر که تباری کس گویند -
 نونم - بفتح اول و کسر او و نشانه تسمانی رسیده و
 فتح دال بود و با آرد رسیده زده معنی لرزیده و پیچیده و
 ناییده و ناری کرده آرد -
 نونم - بغم اول بود قبول رسیده و فتح نشانه تسمانی
 و با آرد رسیده معنی شکر تر و تانه آرد که از وقت
 رسته باشد -
 نونم - بکسر اول و ظهور با آرد رسیده معنی شهر آرد که
 تباری مدینه و بلخ خوانند هم بچو نیشا پور دآن در اصل
 نیشا پور بود یعنی شهر شاپور و شاپور نام پادشاه است
 و نوازنده آرد معنی شهر و نونم در نون شهر و نون لارانی
 بسیار ساخته آرد و نام نون هم است یعنی نوب و گنار
 و بغم اول و ظهور با آرد رسیده معنی که آن را نونم
 میگویند و شاه بر نونم و نونم خ نونم آردی هم باشد
 که آن دو نون گوشه دو نون چشم و دو نون بینی یک نون
 سوزن پس پیش است و بفتح نون و فتح با آرد رسیده
 افاده معنی نیکو میگویند هم شاپور و نونم و نونم
 و نونم و نونم و نونم هم است -
 نونم - بفتح اول و با آرد رسیده و بالنت کشیده و فتح
 سوزن و نونم رسیده معنی شمار آرد و آن
 معنی است آنک که بران نام است -
 نونم - بفتح اول و با آرد رسیده و بالنت کشیده

و کسر زده معنی نونم تسمانی رسیده و فتح دال بود
 دور رسیده معنی رسیده و او رسیده و رسیده رسیده -
 نونم - بکسر اول و با آرد رسیده و بالنت کشیده و سکون
 نام و سکون با آرد رسیده و بالنت کشیده و با آرد رسیده
 آرد و کین گاه بسیار نامبر گویند -
 نونم - بکسر اول و با آرد رسیده و بالنت کشیده و سکون
 نام و فتح کات با آرد رسیده و با آرد رسیده معنی شکر که آرد
 شکر گاه است و کین گاه نامبر گویند -
 نونم - بکسر اول و با آرد رسیده و بالنت کشیده و فتح نونم
 و با آرد رسیده معنی درخت سوزن و نور است آرد
 و شاکه و فتح نامبر گویند که بسیار دآن در سران پارسی
 کس بر بند و بر یک جانب دآن بر زمین فرو برتر با آرد
 از آن هم کرده بجانب دآن آرد و معنی شکاری و شکار گاه
 و کین گاه بسیار هم آرد -
 نونم - بکسر اول و با آرد رسیده و بالنت کشیده و فتح
 نام و سکون با آرد رسیده و بالنت کشیده و با آرد رسیده
 زده معنی شکر گاه و کین گاه بسیار آرد هم نونم معنی
 شکار هم آرد -
 نونم - بکسر اول و با آرد رسیده و بالنت کشیده و فتح نام
 و سکون با آرد رسیده و فتح کات پارسی و با آرد رسیده و نونم
 نونم گاه آرد که شکار گاه باشد -
 نونم - بکسر اول و با آرد رسیده و بالنت کشیده و سکون
 نون و خاصه شقوق بالنت کشیده و فتح نون و با آرد رسیده
 معنی نونم که در تیر زمین ساخته است شستن در سوزن
 گرم و آن را نونم هم گویند و آردی حفره خوانند و نونم
 نونم و نونم را گویند که در میان دو دیوار یا گوشه خانه
 نونم و نونم - بکسر اول و با آرد رسیده و بالنت کشیده
 و سکون نون و فتح دال بود و با آرد رسیده و نونم
 زده معنی نونم آرد و آن نونم باشد که در تیر زمین
 ساخته است شستن در سوزن گرم و تباری حفره خوانند
 و نونم و نونم را گویند که در میان دو دیوار و گوشه خانه
 ساخته است -
 نونم - بغم اول و ظهور با آرد رسیده و با آرد رسیده

بهر آنکه در حدود سیلان در کوهی شند و کوهی به
 سالت بلخ نرسد و آنرا تین نام کرده و هیچ کس از آن
 با وجود باسپ حکیم که در آنجا بر کوهی نرسد چون کوه
 نرسد و در آنجا آن بود که کتب خدا را نمی نمودند
 و رسول خدا بعد از آن تفسیری کرد و تمام نهاد و آنرا
 و گشت باسپ را برین خود و عورت نمود و عجزه و آتش
 گرفتن و بر درون آتش رفتن بود گشت باسپ علمای جامع کرد
 ایشان از عجزه غوا شدند نه و گشت گفت تا مس را
 بگردانید و بر سر او نیزه چنان کرد چون او در دو ساخته و بگرد
 ایستاده بود که فرغ شد از آتش سیکر و آن در می بودی نرسید
 گشت باسپ و اسفند یار بگفت وی در آن عجزه و عجزه
 پرستی و کیش گبری را در آن یافت چون باد شای بگشت
 رسید سکنه کیش آتش پرستی را بر انداخت
 و یگانا - بفتح اول و کاف بالغ کشیده و نون بالغ
 کشیده یعنی پاره از خوشه خرمک گویند
 و لایت قانکولیا - کسر اول و لام بالغ کشیده
 و فتح ثنناة تخمائی و کسر ثنناة فوقانی و فاق بالغ کشیده
 و فلام بر او رسیده و فتح موهده تخمائی و نام بالغ کشیده
 تخمائی از ایمان آمده یعنی ایمانی که از روح مومنان بگشت
 بر آن پیشانی دهد که برده اند و پیکان بسته اند
 و تهراس - بفتح اول و سکون نون و اول باجه بالغ کشیده
 بلغت قند و پاره از معنی خواسته و خواست آمده
 و یداس - کسر اول ثنناة تخمائی رسیده و وانی باجه
 بالغ کشیده یعنی کم آمده است که در مقابل بسیار است
 و معنی کم در برابر بسیار و پدید گشته و ناقص و دور اند
 نیز گویند و معنی پدید و پدید و ظاهر همه آمده در دو عالم و
 آزار را نیز گویند و باین معنی بفتح اول هم آمده در اصل
 این است
 و سیرا - کسر اول ثنناة تخمائی رسیده و رای
 قرشت بالغ کشیده معنی با و گیرنده و آموزنده
 چشم دوم و سوم و چهارم و پنجم هر دو از علم ششم
 من کتاب نبوت قلام در بیان قاصد با موهده
 تخمائی و ثنناة فوقانی و معنی تا نرسد و

پارسی و قاصی منقوطه -
 و او یاب - اول بالغ کشیده و کسر اول باجه
 و ثنناة تخمائی بالغ کشیده و موهده تخمائی نون معنی بالغ کشیده
 و بجز قده آمده -
 و رقی آفتاب - بفتح اول و رای قرشت و کسوت
 و هزه بالغ کشیده و سکون فاق و تایی قرشت بالغ کشیده و
 موهده تخمائی زده کن یا ز خسه و محبوب و مشتوق آمده -
 و ریب - بفتح اول و کسر اول موهده ثنناة تخمائی باجه
 رسیده و موهده تخمائی زده بر وزن و معنی ایب آمده کثرت
 در آن باجه و بر آن قیصر گویند و در زبانی بجای ضم اول کسر
 بر وزن آمده که بر وزن تریب باشد -
 و ارت - اول بالغ کشیده و ثنناة فوقانی زده معنی قرشت
 و سخن آمده و معنی پرستین و نظر آمده -
 و الیست - اول بالغ کشیده و فتح ثنناة تخمائی و سکون
 سفص و ثنناة فوقانی زده معنی ایب آمده که عادت و موهده
 ضروری است و وایه هم همین معنی دارد -
 و است - بفتح اول و ثنناة فوقانی زده معنی دوم در ثنناة
 پرستین باشد -
 و خشت - بفتح اول و سکون قاصی منقوطه و فتح ثنن
 قرشت و ثنناة فوقانی زده نام روز چهارم است از نرسد
 قدیم -
 و سستا - بفتح اول و رای موهده ثنناة فوقانی زده معنی
 برنده و عریان آمده و بجای فتح اول غم بر نرسد
 و رعشت - بفتح اول و سکون ماسی قرشت و فتح ثنن
 منقوطه و سکون سفص و ثنناة فوقانی زده معنی بر رعشت
 و آن گیاهی خود و شبیه با سفنج است بفتح هزه و سکون
 سین سفص و فتح قانکولیا بالغ کشیده و معنی که کما شفا
 کند و آن بیشتر در میان زراعت و کما رایای جوئی آب
 و در آن در مجیز گویند و نیزه سیر و ثنناة فوقانی زده معنی
 زده و ثنناة فوقانی و سکون و تملول و تجره و معنی خوانند
 و بفتح گویند و رعشت گیاهی است که گل دردی دارد و آن
 بیشتر اوقات بخورگاه و در بند و بعضی دیگر گویند زده معنی
 بهاری و کلمه تری می دارد و تازه آنرا به نیزه و نیزه و چون

شک شعور بزرگای و سید و جل و فرغ را نیز گویند که باسپ
 باشقان چیزی باسپ سبزه رنگ که در روی آبهای است
 هر سه بفتح هزه و کسر اول و فتح و ثنناة فوقانی زده معنی منقوطه
 زده و رعشت بر روی آبی را نیز گویند که بر دیگران در شیخ
 بهانه سعادت بزم -
 و گشت - بفتح اول و سکون سفص و ثنناة فوقانی زده معنی
 خوب و خوش و نیکو آمده و در نفس در قاصی باجه کشیده
 و گشت - بفتح اول و سکون سفص و ثنناة فوقانی زده معنی
 زده معنی بهیله هر دو اشکال است -
 و گشت - بفتح اول و سکون ای موهده و فتح ثنن
 قرشت و ثنناة فوقانی زده نام روز چهارم است از نرسد
 قدیم -
 و ارج - اول بالغ کشیده و بفتح هزه و هر که کثرت
 یعنی گویند و تازی هل گویند
 و ارج - اول بالغ کشیده و کسر اول باجه ثنناة تخمائی
 رسیده و سیر زده معنی باجه آمده و آن درستی باشد
 که باجه سفید آبی و غیره علمای ایجاد کنند و شاعران و پیاده
 روان اند و یا نشوید بر آن کشند و نیست خوب نبوی را نیز
 گویند که کما گور - ابرایای تون اند و زده معنی ایب آمده
 از آن که گور از آن رویه و نیزه معنی کما گور از آن رویه
 و معنی نمی بر آن کشند از آن که گور در آن بر نیزه بجهت سکون
 شدن -
 و ارج - اول بالغ کشیده و فتح رای قرشت و نون
 و معنی زده معنی ارج آمده که غده کلام میان ساعد و زده
 باشد و تازی برقی گویند
 و ارج - اول بالغ کشیده و کسر ثنناة تخمائی زده معنی
 زده معنی خوب خدی و زده معنی آمده که برای تاک گور
 بفتح هزه و رای و ثنناة فوقانی زده و آن خوب نبوی
 باشد که تاک گور و پیاره که در و اشان از بر پیاده است
 آن نماز بفتح موهده تخمائی و ثنناة تخمائی بالغ کشیده
 و فتح رای قرشت و هزه آمده زده -
 و ارج - اول بالغ کشیده و کسر ثنناة تخمائی زده معنی
 معنی رسیده و معنی زده معنی ارج آمده که بجهت د

چوب بودی تک گو باشد -
 و در تاج - بفتح اول و سکون ای قرشت و نشانه توفانی
 بافت کشیده و نیم زده یعنی آفتاب پرست آمده و بعضی گویند
 گلی است سرنگ که چون آن - نسبت درین سوره است
 تا از خدای بی ان کلام خوانند و بعضی دیگر گویند گلی است
 که پرست در آب می باشد و به طرف آفتاب برگردد بر گلی است
 هم میگردد و گلی را بر زمین می کشند و گلی هم هست که انرا
 گل آفتاب پرست نیز گویند -
 و در تاج - بفتح اول و سکون ای قرشت و کسر نشانه
 توفانی نشانه توفانی رسیده و نیم زده است شبیه
 تیمولیک انان کوچک تر است و آنرا بتانی و سما فی
 و یا سی اگر کرب بفتح کاف و ای قرشت و کاف زده و دیگر
 بطریق گویند و بعضی آستان در خانه هم آمده -
 و در تاج - بفتح اول و ای سید و نیم زده یعنی قدر و
 مرتبه و بزرگی و شان و شوکت آمده و بعضی گویند
 و بر کندن و بعضی سخت نم است که در هر برج است
 و کسر اول آمده و بکسر اول و تاج و نیم زده
 نام گلی است که آنرا اگر زنگی خوانند -
 و در تاج - بفتح اول و ای سید و نیم زده یعنی قدر و
 زده یعنی زشت و ناپاک و پلید که در شتر آمده و گلی است
 نیم زده یعنی نیم پاری چیده -
 و در تاج - بفتح اول و سکون ای قرشت و کسر اول
 دیگر نشانه توفانی رسیده و نیم زده یعنی تاج آمده که زنگی
 گویند از نیم زده کتباتی سلوی و ترکمان بلوچین
 گویند -
 و در تاج - بفتح اول و سکون ای بل نقطه و سکون
 نشانه توفانی رسیده و نیم زده یعنی آسمان و ستاره خوانند
 و بعضی آسمان و زمین خوانند و نیز گفته اند -
 و در تاج - بفتح اول و ای قرشت و سکون و نیم زده
 یعنی خداوند عزم و شمره آمده است -
 و در تاج - بفتح اول و سکون و نیم زده و سر شنگ
 آن خم و او شین مشق و کاف زده که صمغ نبات بر آن
 باشد و تاج سوره توفانی و سکون اول ابجد رای قرشت

بافت کشیده و سکون زده و ای سبزه و رستی بود و آنرا
 گویند که بافت کشیده و بزرگ باشد و آن را گلیه فخر گویند -
 و در تاج - بفتح اول و سکون و نیم زده یعنی آفتاب
 گویند که تکیه ای سلوی و تبرکی بلوچین خوانند و تاج
 و اولام و نیم زده هم درست است و بجای تاج و کسر
 نیز گفته اند و بجای نیم زده یعنی نیم آمده -
 و در تاج - بفتح اول و سکون و نیم زده یعنی تاج و قرشت
 و سر تاج و تاج و سکون و نیم زده کسبک را گویند نیم
 کاف پاری سکون نون کسر نیم شین مشق و کاف زده
 معرفت است همان پر زده باشد که بتانی عمل در خانه
 و او را رخ خاکی نیز گویند و سر او قوت باورند -
 و در تاج - کسر اول نشانه توفانی رسیده و تاج ای قرشت
 نیم زده نام دور و ای است که آن را اگر تکی خوانند و نیم
 زده گویند -
 و در تاج - بفتح اول و سکون نشانه توفانی و اولام بافت
 کشیده و سکون و نیم زده و مطلق حلوا را گویند که تاج
 از نیم زده و تکی معلوم است - گویا نشانه توفانی نیم زده
 است -
 و در تاج - بفتح اول و سکون زده و سکون زده ای موند
 کسر نون نشانه توفانی محمول رسیده و نیم پاری زده
 یعنی پاریانی آمده که در ایام جشن و عید از جالی آرزیند
 و بر آن نشانه و سوره آینه روزه -
 و در تاج - بفتح اول و ای قرشت و توفانی مشق و نیم
 پاری زده - یعنی نیم زده با نیم زده ای که زشت خوانند
 و نیم زده را نیز خوانند -
 و در تاج - بفتح اول و اولام و نیم زده یعنی تاج آمده
 و آن پر زده ایست و تکیه کو کتباتی سلوی و تبرکی
 بلوچین خوانند و بجای تاج لام سکون هم درست است
 و بجای تاج و کسر نیز گفته اند -
 و در تاج - اول بافت کشیده و توفانی نیم زده یعنی نیم
 آمده که در میان بنگان است و کلبه ایست که چون از نیم
 و شین در جنوب باغ ساختن آید و بالذات باغن از قرشت
 بر زبان بر آید در محل آفتابش طبیعت بطریق تحسین

نگار کنند و گویند سبزی است و درست هم بنظر آید -
 و در تاج - بفتح اول و سکون هر دو و توفانی نیم زده
 از توفانی چون تاج - و در تاج و اول و توت و مرمت و اشکال
 که در محل آفتابش طبیعت در توفانی که از دیدن و شنیدن چیز
 که طبع را خوش آید گویند -
 و در تاج - بفتح اول و ای سید و نیم زده یعنی قدر و
 تاج زده یعنی تکیه و کدر است آمده و بعضی آرم و نیم زده
 جزو بافت کشیده و نیم زده ای قرشت بلوچین رسیده و نیم
 مشق و زده آن باسی باشد بر صفا و بزرگ راه گویا بدید
 چشمه ششم بحر و دم از قلم ششم ششم سن کتاب
 بهفت قلم در بیان و او با اول ابجد
 و واحد - اول بافت کشیده و کسر نیم و اول ابجد زده
 اهل سن یعنی اطلاق آمده کسر لام مشق و مشق پاری
 باشد و در تاج پاری باشد و باقی را گویند -
 و واحد - اول بافت کشیده و کسر نیم پاری نشانه
 توفانی رسیده و اول ابجد زده ماضی و اچیدن آمده یعنی
 پاری از دور در کرد و لیا شطرنج - بخت و چیز دیگر
 در رخ از متعارف در بر چید -
 و واحد - اول بافت کشیده و اول ابجد زده یعنی سپهر
 آمده که در مقابل و قرشت باشد و با در نیم زده کتباتی ریح
 خوانند و در توفانی سوره توفانی بود و تکیه ای با بد
 و در تاج - بفتح اول بافت کشیده و کسر
 قرشت و توفانی مشق و اول ابجد بافت کشیده و نیم زده
 بود و رسیده و اول ابجد زده کنیه از سلیمان نیم زده -
 و در تاج - اول بافت کشیده و توفانی قرشت
 و توفانی مشق و اول ابجد زده یعنی مردم قابل و قابل
 آمده تاج نشانه توفانی سکون نون تاج سوره توفانی
 و اولام زده -
 و اول - اول بافت کشیده و اولام بافت کشیده و
 و اول ابجد زده یعنی سبزی سبزی خاکی آمده و تاج

و چون که اگر بر پای صاحب قهرس بنده

و ستاوه - بفتح اول و سکون سین سطر و نون بالفت کشیده

و دال ایچ زده یعنی بسیار زنده و دروان بودن بر چیز

و یا بنی با شین نقطه در هم هست -

و شکر و پیره - بفتح اول و سکون شین سطر و نون بفتح

کاف و سکون ای و شفت و کسر دال ایچ زده ثنانه تخمائی

رسیده و دال ایچ زده ماضی و شکر و پیره آمده یعنی کار

بر صیبت و چابک و بلند کردن و در ساخت -

و شکر و پیره - بفتح اول و سکون شین سطر و نون بفتح

و کسر ای و شفت ثنانه تخمائی رسیده و دال ایچ زده

و شکر و پیره آمده که ماضی و پیره باشد ماضی کار چابک

و چابک کردن و در ساخت -

و شکر و پیره - بفتح اول و سکون شین سطر و نون بفتح

لام ثنانه تخمائی رسیده و دال ایچ زده ماضی و شکر و پیره

که ماضی و شکر و پیره است یعنی در کار چابک و

چابک و بلند ماضی کرد -

و شکر و پیره - بفتح اول و سکون شین سطر و نون بفتح

پیر و رسیده و کسر لام ثنانه تخمائی رسیده و دال ایچ زده

ماضی و شکر و پیره آمده یعنی چابک و بلند ماضی و شکر

و شفت ماضی و سکون شین سطر و نون بفتح

بافت کشیده و دال ایچ زده ماضی و ستاوه ماضی بسیار

انبوه و فراوان بودن بر چیز باشد -

و شکر - بفتح اول و سین سطر و نون بفتح زده

بافت ثنانه آمده که از آن فلیه نژاد به صده تخمائی بافت

کشیده و کسر دال ایچ و سکون نون و جیم بالفت کشیده و نون

زده و با دینان معرب با دنگان است و در تازی و غده

بعضی در دست کردن آمده -

و شکر - بفتح اول و نون و دال ایچ زده و ماضی

و نون آمده ماضی و کاسه و کوزه و امثال آن و حتی

صاحب و والد بر هم هست که در کار کرد و آوند و کوزه

که او را در دست و نون میگویند و بطور تجزیه آمده که از

دو الفا ماضی است لفظ گیز زده چابک و بلند ماضی گویند

لفظ ماضی و نون ایچ زده ایچ زده ماضی و نون ایچ زده

و اگر شمارند دال اول را گویند و دال صفت ماضی

و نون و نون در هم بود -

و شکر و پیره - بفتح اول و سکون نون و کسر دال ایچ

پیشاه تخمائی رسیده و دال ایچ زده بافت کشیده و دال بفتح

دو نام سکینت از اسکماهی کتاب ثنانه نون یعنی

تسمیست از اقسام آن کتاب جدا که در وقت کتبه

ژند را بیست و یک قسم کرده و هر قسمی را نامی نهادند

بوسان بر گاکه و نون و دال ایچ زده ماضی و نون

بر دست گیرند و جهت نسکمای دیگر بیست و چهار

و جنگا مبدن شستن و چیزی خوردن و عبادت کردن

بج پیسم و چون کبانک و نون و نون خوانده شود آن

بر همه باطل گردد و بر هم بفتح مومده تخمائی و سکون ر

تر شفت و فتح سین سطر و نون رسیده صاحب فرنگ

میگویند که لغت بر هم از موموسی که در دین خود نماند

فائل بود و از غیر نام و شفت و در عدد کبیر پاره ثنانه

سند و ستان آمده تحقیق نمودم که شاخه های بار یک

باشد بیست و یک و جب که آنرا از درخت موم بر نهند

درختی است نسیب - در وقت که اگر موم نباشد درخت

که دال و نون آمده و در هم پیره آن چنان است که اول

کاروی که در دست آن هم از آن باشد و از هر موم

خواید پاکیزه بشود و آب کشند و پس ندر هم نماند یعنی

و مایک در وقت عبادت آتش و بدن شستن و پیره

خوردن می خوانند بخوانند و بر هم ماضی بر هم

پس بر سندان را خیزد که کشند و آن طرفی باشد ماضی

و آن را از طلا و نقره و امثال آن سازند و به سمار در آن

آن گذارند و هر گاه که خوانند بر نماند و یا چیزی خوردند

و با عبادتی کنند و یا سکس از اسکماهی ثنانه یعنی قسمی از اقسام

بیست و یک کتاب ژند بخوانند چند عدد از آن بر هم

آن کاروان فعل که همین است بر دست گیرند و یا چوب

مقوم شده -

و شکر و پیره - بفتح اول و سکون نون و فتح نون ایچ زده

ایچ زده یعنی صفت و نون آمده بفتح و او سکون

نون و آن میوه باشد نون که تبری که قبلا قوی و تباری

ایچ زده و شکر و پیره ماضی و نون ایچ زده ماضی

آسده -

و شکر و پیره - بفتح اول و سکون نون و فتح نون ایچ زده

ایچ زده یعنی نون و نون آمده که منع وقت و ن باشد -

و شکر و پیره - بفتح اول و سکون نون ثنانه تخمائی رسیده و فتح

نونی سطر و دال ایچ زده یعنی نون و نون آمده که منع

وقت و ن باشد و نون ایچ زده ماضی و نون ایچ زده ماضی

بافت ماضی باشد -

و شکر و پیره - بفتح اول و کسر نون ثنانه تخمائی رسیده

و فتح نونی پارسی و دال ایچ زده یعنی نون و نون آمده که منع

وقت و ن باشد و نون ایچ زده ماضی و نون ایچ زده ماضی

بافت ماضی باشد -

و پیره - بفتح اول ثنانه تخمائی رسیده و دال ایچ زده

یعنی کم باشد که در مقابل بسیار است و بعضی کم هر خط

آمده که در برابر بسیار است و هر چه عطف سازند گویند ماضی

و پوست آن - و امثال آن که در ماضی کسبلا گویند و نونی

چاه و غلات هم گفته اند چاه چاه گویند و پیره ماضی

کم و ماضی یعنی بفتح اول هم آمده است و کسر اول ثنانه

تخمائی ماضی رسیده و دال ایچ زده ماضی است و ماضی

بافت ماضی باشد -

و پیره - بفتح اول و سکون ثنانه تخمائی و کسر دال

ایچ زده ثنانه تخمائی رسیده و دال ایچ زده ماضی و پیره

آمده یعنی کم شد و نون بفتح نون و نون و نون و نون

بیست -

و نون - بفتح اول ثنانه تخمائی رسیده و نون و دال ایچ

زده یعنی نون آمده که از نون است -

پیشتر پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم از قلم ششمین کتاب

مفقت قلم و در بیان و او با رای مملد و زای

پوز و زای پارسی -

و اثر - اول بافت کشیده و فتح ثنانه فوقانی و رای

در شت زده یعنی دورتر آمده چنانکه گویند پارسی و نون

یعنی پارسی در گذشت -

و اگر کسر اولی بافت کشیده و سکون ثنانه فوقانی

بفتح کاف پارسی و رای و شفت زده یعنی ماضی و نون